

اصول الصرف

و
نماذج من غرر لنترو والنظر

در دو بخش: عربی و فارسی

مؤلف:

دکتر علی اکبر شهابی

انتشارات کتابفروشی دهمد

بِقَدْرِ لُغَاتِ الْمَرَّةِ يَكْثُرُ نَفْعُهُ
و تَلَكُّ لَه عِنْدَ الشَّدَائِدِ اِعْوَانٌ
فَبَادِرْ اِلَى حِفْظِ اللُّغَاتِ مَسَارِعاً
فَكُلُّ لِسَانٍ فِي الْحَقِيقَةِ اِنْسَانٌ

اصول الصرف

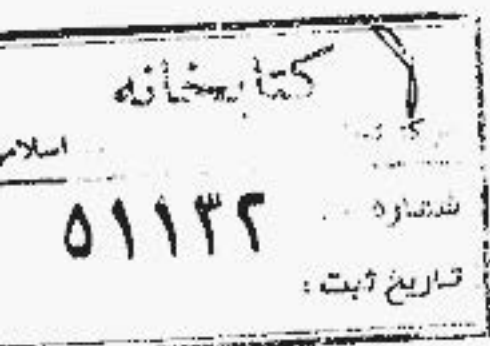


جزء اول از قواعد زبان عربی

(جزء دوم در اصول نحو)

دکتر علی اکبر شهبابی

استاد دانشگاه تهران



۱۳۳۳	چاپ اول
۱۳۳۵	چاپ دوم
۱۳۳۹	چاپ سوم
۱۳۴۰	چاپ چهارم
۱۳۴۶	چاپ پنجم
۱۳۵۱	چاپ ششم



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

بنام خداوند

چاپ پنجم

در چاپ چهارم این کتاب که بطریق عکسبرداری (افست) انجام شده بود، برخلاف چاپهای دوم و سوم تجدید نظر بعمل نیامد، و اضافه و نقصانی در مطالب آن راه نیافت، ولی درین چاپ چنانکه از مقایسه با چاپهای پیش بخوبی نمایان است، در متن و حواشی تجدید نظر کامل بعمل آمد و بتناسب بر مسائل و مواضع اصلی کتاب چه در بخش عربی و چه در بخش فارسی و بر تمرینهای عملی و قطعات برگزیده مخصوص قرائت، مقداری زیاد و سودمند افزوده شد و پاره‌هایی از موضوعات غیر ضروری و عبارات مشکل از قسمت قرائت که مفید بنظر نمی‌رسید حذف گردید. هم چنین کوشش شد که اعراب و حرکات قطعات قرائت و پاره‌هایی از عبارات متن که احتیاج بحرکات و اعراب دارد بطور روشن و خوانا گذارده شود.

نزدیک بیست سال است که این کتاب در دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران و برخی از مدارس عالی تدریس میشود و درین مدت چه نویسنده کتاب و چه استادان ارجمندی که این کتاب را تدریس میکرده‌اند، بخوبی بنیاز دانشجویان ایرانی بفرا گرفتن زبان عربی برای تکمیل زبان و ادبیات فارسی و آشناسدن با اصول و قواعد آن بروشی که آنان را بهتر و زودتر به هدف برساند پی برده‌ایم. ازین رو تغییرات و اضافاتی که در مطالب و مسائل و قرائت و تمرینهای کتاب انجام یافته، در نتیجه تجربه و عمل و بمنظور تکمیل کتاب و آسان کردن راه و روش و بهتر و زودتر رسیدن به هدف است.

چون روش مستقیم دو کتاب «أصول الصرف» و «أصول النحو» پیروی از نظر خاصی که مؤلف دارد، تعلیم قواعد و ضوابط زبان آمیخته با تمرینهای عملی بسیار و در صنف قطعات برگزیده از نثر و شعر شیوا و رسای زبان عربی است، ازین جهت در تجدید نظری که در چاپ پنجم انجام یافت مقدار زیادی بر تمرینها و بر قطعات منتخب درین چاپ افزوده شد.

هم چنین پاره‌نی از مطالب و مسائل که در چاپ‌های سابق گمان می‌رفت آوردن آنها در کتاب ضرورت ندارد، از قبیل: چگونگی ساختن وجوه و زمانها و صیغه‌های مختلف افعال و بیان فعل لازم و متعدی، معلوم و مجهول، جامد و متصرف و نظایر اینها درین چاپ باختصار و گاهی با جدولهای سودمند آورده شد.

امید فراوان می‌رود با تکاملی که در نتیجه تدریس و تجربه ممتد در مطالب کتاب پیدا شده و با رعایت ایجاز و نظم که در مسائل و موضوعات کتاب وجود دارد و با توجه و دقتی که در جمع و تدوین موضوعات لازم و ضروری صرف و نحو و ترتیب و تنظیم صحیح آنها و جدا کردن مسائل مخصوص صرف از نحو در تألیف و تجدید نظر دو کتاب بعمل آمده، دانش پژوهان و طالبان این دو علم بسیار سودمند را خواندن و فهمیدن همین دو کتاب از کتابهای دیگری نیاز کند و مراجعان و پژوهندگان را در مدت کم و مطالعه اندک بمطلوب و مسؤل برساند.

خداوند بزرگ را بردادن توفیق خدمتگزاری بعالم علم و دین سپاسگزار و ثنا گویم و ادامه اینگونه خدمات فرهنگی را همواره از درگاهش خواستارم.

در خاتمه وظیفه اخلاقی خود میدانم از کارکنان صدیق چاپخانه دانشگاه که در چاپ این کتاب با صداقت و علاقه مندی انجام وظیفه کرده‌اند سپاسگزاری کنم. والله الهادی الی سبیل الرشاد.

تهران - شهریور ماه ۱۳۴۶

سید
علی اکبر

چاپ سوم

در چاپ دوم کتاب «اصول الصرف» کوشش شده بود که مزایائی در آن نسبت به چاپ اول پیدا شود و چنانکه از مقایسه چاپ اول و دوم بخوبی آشکار است، بیاری خداوند متعال این اندیشه جامه عمل پوشیده بود.

اینک که چاپ سوم در شرف پایان است، مناسب است یاد آوری شود که درین چاپ نیز نسبت به چاپ اول و دوم، مزایا و اضافاتی وجود دارد که پاره‌ی از آنها اشاره میشود:

۱- برای رعایت حال کسانی که پایه آنان در عربی ضعیف و مایه آنان کم است، خلاصه‌ی از کتاب در آخر بزبان فارسی نوشته شده که در آغاز امر گاهی از بخش فارسی برای فهم بخش عربی استفاده کنند ولی بهتر است که پس از آشنائی و انس بزبان عربی، کوشش شود که فقط از همان بخش عربی که در کمال سادگی و آسانی است استفاده بعمل آید.

۲- پاره‌ی از تمرینات در حاشیه و برخی از موضوعات در متن اضافه گردید.

۳- تا آنجا که میسر بود اشتباهات و اغلاط چاپی را که در چاپهای قبل وجود داشت نصحیح و برخی عبارات و جملات که دارای ابهام بود تبدیل بعبارات روشن و ساده کرد. امید است، چنانکه منظور اصلی نویسنده از تألیف این کتاب و جزء دوم آن، «اصول النحو» خدمت بطالبان و علاقمندان بفرهنگ و علوم اسلامی و ایرانی بوده است کوشش و رنج وی سودمند و مؤثر باشد و این دو اثر که در تألیف و گرد آوری آنها کوشش بسیار و رنج فراوان برده شده است، دانش پژوهان را بکار آید.

درینجا وظیفه اخلاقی خود میدانم که از دوست فاضل دانشمندم آقای گرجی معلم ارجمند دانشکده معقول و منقول که در هنگام مطالعه و تدریس این کتاب با کمال حوصله

و دقت ، چنانکه شیوهٔ اهل علم و تحقیق است ، یادداشتهای سودمندی مشتمل بر اغلاط و اشتباهات چاپی چاپ دوم و پاره‌نی لغزشهای لفظی و معنوی که بنظر ایشان رسیده بود فراهم آورده و در اختیار نویسنده گذاردند سپاسگزاری کنم و توفیق ایشان را در کارهای علمی و ادبی از خداوند بخواهم .

تهران - آبان ۱۳۳۹ هجری خورشیدی

دکتر علی اکبر شهبابی



مرکز تحقیقات کلام و زبان فارسی

چاپ دوم

سپاس فراوان خداوند منان را که کوشش ورنج نویسنده در تألیف این کتاب موجب، ضایع نشد و چنانکه انتظار میرفت در مدت کمی مورد توجه و رغبت طالبان فضل و ادب و دانشجویان علوم و فنون اسلامی قرار گرفت و چون آن را مفید و مختصر و جامع یافتند بتهیه نسخه‌ای از آن و خواندن و فرا گرفتن مطالب آن پرداختند چنانکه اینک از نسخه‌های چاپ اول چیزی باقی نمانده است و رفع نیاز خواستاران و دانشجویان را، دانشگاه بطبع دوم آن مبادرت میکند.

در چاپ دوم تا آنجا که برای مؤلف - با همه گرفتاریهای روز افزون - مقدور بود اشتباهات و اغلاطی را که در چاپ اول رخ داده بود اصلاح و تصحیح کرد و نیز پاره‌ی مطالب در متن و تمرینات بیشتری در حاشیه افزود چنانکه چاپ دوم هم از جهت کیفیت و هم از جهت کمیت، نسبت به چاپ اول دارای برتری و مزیت است. امید آنکه این اثر ناچیز مقبول طبع اهل ادب و مورد استفاده طالبان علم قرار گیرد و خداوند کریم نویسنده حقیر را در ادامه خدمات علمی و ادبی موفق بدارد بمنه و کرمه.

تهران شهریور ماه ۱۳۳۵

دکتر علی اکبر شهبابی

سبب نگارش

از سال ۱۳۲۸ که تدریس صرف زبان عربی در دانشکده معقول و منقول بعهدہ نویسنده این سطور محول گردید، در آغاز امر بر آن شدم که یکی از متون کتب درسی پیشینیان یا متأخران را که درین موضوع نوشته شده است برای تدریس انتخاب کنم.

پس از بررسی کتب مدوّنہ درین علم، که نویسنده را بدانها دسترسی بود، چون کتب قدما با وجود اتقان و استحکام مبانی و مطالب و اشتغال بر تمام مسائل و مباحث، اغلب مشتمل بر فروع و زوائد بسیار و دارای معضلات و مشکلات بود و کتب متأخران نیز وافی بمقصود و رافع احتیاج نبود از اینرو مصلحت دانشجویان و رعایت کمی وقت را بهتر آن دیدم که متناسب با مقدار وقت برنامه و بفرخور ذوق و استعداد دانشجویان مجموعه‌ای بزبان عربی که قواعد و دستورات صرفی آن زبان مورد بحث است - فراهم آورم که حاوی اصول و قواعد صرف و مشتمل بر مسائل و مباحث ضروری آن باشد.

کتاب مختصر و کم حجمی که اینک باتوفیق و تأیید پروردگار از چاپ خارج شده و در معرض مطالعه و استفاده طالبان علم و ادب قرار گرفته است ثمره اندیشه مذکور است که چند سال بصورت جزوه در کلاس تدریس شده و درین مدت تا آنجا که فکر مؤلف توانائی داشته در تکمیل آن یعنی در سادگی عبارات و صحت مطالب و ترتیب و تنظیم مسائل و اجتناب از حشو و زوائد کوشش بعمل آورده است.

در جمع آوری مباحث این کتاب هم از مآخذ و منابع قدما استفاده شده و هم از کتب متأخران و برای اینکه دانشجویان بخوبی هر درس را فراگیرند و بحافظه بسپارند در آخر هر مبحث تمرینهایی مربوط بمسائل همان مبحث آورده شده است که اگر مورد عمل قرار گیرد بیقین کمک بزرگی بفهم مطالب و حفظ آنها میشود.

قطعات منتخب برای تمرین از شیواترین نثر و نظم عربی از قبیل آیات قرآن مجید و

کلمات قصار مولای متقیان علی علیه السلام و آثار اساتید و بزرگان زبان و ادبیات عرب اختیار شده است .

با همه دقت و احتیاطی که در جمع آوری مطالب این مجموعه بعمل آمده و ملتی روی آن کار شده است مؤلفرا ادعا نیست که بکلی خالی از لغزش و اشتباه باشد بویژه که مباحث و موضوعات علم صرف و نحو از امور نقلی و استقرائی است نه از اصول عقلی و قیاسی، ازینرو از خوانندگان خواهش دارد که اگر در ضمن مطالعه و مباحثه بخطا و اشتباهی پی ببرند نویسنده را آگاه فرمایند تا هم خود از اشتباه بیرون آید و هم در چاپهای بعدی کتاب باصلاح آن پردازد.

والله الهادی الی سبیل الرشاد

تهران آبانماه ۱۳۳۳

دکتر علی اکبر شهابی



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والصلوة على محمد وآله الطيبين

وبعد فان مفتاح التعليم والتعلم في كل لغة قواعدها المدونة واساليبها المعيشة التي جمعها ورتبها علماء الادب واللسان والباحثون عن فنون الثقافة والبيان وهذه القواعد في اللغة العربية ان اقتصت بالبحث عن التغييرات الحاصلة في هيئة الكلمات وبنيتها تسمى « علم الصرف » وان اقتصت بالتغييرات الحاصلة في اواخر الكلمات عند التركيب تسمى « علم النحو » .

ومن دلائل كمال اللغة وقابليتها لنقل العلوم والمعارف وبسط الحضارة وتكثير الصحف ان تكون قواعدها كاملة جامعة مدونة منظمة . ولا مشاحة في ان اللغة العربية مديونة ببقائها و استكمالها الى قواعدها الكاملة المدونة في علمي الصرف والنحو . ومن بحث عن اللغات الحية وقواعدها وتطوراتها اذعن بان اللغة العربية من اتمها واكملها وأوفىها بغرضها ولا بدع في ذلك فان قواعدنا تحصلت واستكملت في زمان اكثر من ثلاثة عشر قرنا وكان البحث والتحقيق الادبي في مختلف شؤون اللغة العربية ولاسيما في آيات القرآن الكريم والاحاديث النبوية والانبيا الماثورة عن ائمة الدين (ع) طوال هذه المدة الطويلة ، مدار افكار اعظم علماء الاسلام واكابر ائمة الادب ولعل السر في هذا الاهتمام والاجتهاد هو ما صرح به ابو منصور الثعالبي في مقدمة كتابه النفيس « سر الادب في مجارى كلام العرب » حيث قال :

« ان من احب الله تعالى احب رسوله المصطفى صلى الله عليه وآله ومن احب الرسول احب العرب ومن احب العرب احب اللغة العربية التي نزل بها افضل الكتب على افضل العرب والعجم ومن احب اللغة العربية عني بها وثابر عليها وصرف همه عليها ... »

كان الاسلام في حداثة عهده وفجر تاريخه اذ شعر المسلمون بالحاجة الى جمع قواعد اللغة العربية وتنسيقها وتبويبها وتدوينها لتأمن لسانهم عن الخطأ واللحن ويسهل تعلم اللغة غير العرب من المسلمين فأسسوا قواعد وجمعوا احكامه وشيدوا بنيانه وبدلوا اعمارهم باحثين في اصوله

وفروعه ، نحوه و صرفه ، اشتقاقه ولغته . وخدموه اجل الخدمات و خاضوا لجح البحث اللغوي والادبي وامنوا في دراسة فقه اللغة العربية و تثقيف اصولها و فروعها و مفرداتها و الفوا كتباً جيدة ممتعة في مبانيها و مسائلها فما نبي معضل في مفرداتها و مركباتها الاحكامه و اوضحوه و ما وجد ابهام في نواحيها و حواشيتها الا شرحوه و بينوه حتى اصبح لسان العرب من اغنى الالسنه و اوسعها صرفاً و نحواً و من اسهل اللغات تعليماً و تعلمها و من العجيب ان الذين استسوا بنيانه و ابتدأوا حياتهم بدراسته و اتقانه و تدوين اصوله و فروعهم كانوا من غير العرب و لاسيما من الايرانيين .

« ان اهل فارس كانوا من اول القائمين بخدمة اللسان العربي و ضبط اصوله و تأسيس فنونه »^١ . فالفضل المتقدم و الشرف العظيم و الفخر الجزيل و الثناء الجميل راجع اليهم و مختص بهم فهذا ابو الحسن سيويه الفارسي^٢ استاد المطلق في العربية و كتابه الجامع النفيس « الكتاب » من اقدم الكتب و اتقنها في الصرف و النحو .

و هذا ابو منصور عبد الملك الثعالبي^٣ النيسابوري ابتكر فناً بديعاً و اسلوباً جديداً في دقائق الادب و اسرار كلام العرب في كتابه المفيد « سر الادب في مجامى كلام العرب » . و هذا الامام الكبير الشيخ عبد القاهر الجرجاني^٤ الف « اسرار البلاغة » و « دلائل الاعجاز » فكشف عن اسرار الفصاحة و البلاغة العربية و اوضح مناهجها و سهل على الباحث و الطالب صعود مدارجها و التل الى اعلى درجاتها و ذروة مجدها .

و من المتأخرين نقتصر على ذكر سعد الدين التفتازاني^٥ مؤلف كتاب « التهذيب » في

١- السيد جمال الدين الاسد آبادي .

٢- ابو الحسن عمرو بن عثمان بن قنبر الفارسي البيضاوي النحوي . اخذ عن الخليل و يونس و الاخفش . مات سنة ١٨٠ هـ .

٣- ابو منصور عبد الملك محمد بن اسمعيل النيسابوري اديب لغوي صاحب « يتيمة الدهر في محاسن اهل العصر » و « فقه اللغة » و « سر الادب » و غيرها . مات سنة ٤٢٩ هجرى .

٤- ابو بكر عبد القاهر بن عبد الرحمن النحوي و اللغوي مؤسس علم البيان صاحب « اسرار البلاغة » و « دلائل الاعجاز » و « العوالم المائة » . مات سنة ٤٧١ هـ .

٥- المولى سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله الهروي الشافعي النخراساني تلميذ قطب الدين الرازي و قاضي عضد ايجى مات في ٧٩٣ هـ .

المنطق و «المقاصد» في الكلام و «المطول» في المعاني والبيان ونجم الاثمة الرضى الاسترابادى صاحب الشرحين الممتعين على «الكافية» و «الشافية» .

فهؤلاء زعماء الادب واثمة لغة العرب والمؤلفون في مختلف فنون العربية من الايرانيين المتقدمين والمتأخرين فاقوا لهم وآرائهم حجة وكتبهم وآثارهم لاتزال معرضا للافادة والاستفادة. واقتصرنا ههنا على سرد اسماء بعض مشاهيرهم وليس الموضوع موضع البسط والاستقصاء والا ينبغي لنا ان نضع كتاباً مستقلاً في ترجمتهم وشرح احوالهم وآثارهم .

والكتب المؤلفة في العلوم الادبية ولاسيما في علمي الصرف والنحو وان كانت كثيرة جداً وجامعة لمختلف مباحثها ومشملة على جميع مقاصدها (ومن هذه الجهة اصبحت دراسة العربية في المعاهد^١ ينية والمدارس الاسلامية منحصرة بها ومعولة عليها طوال قرون متهادية) الا ان تلك الكتب مع اتقان مطالبها واشتمالها على جميع المسائل والقواعد، تبعاً لسعة اوقات المؤلفين وفراغ بال المشتغلين مشتملة اما على ايجاز مخجل معوز او اطناب ممل معجز حيث لا يتيسر فهم المقصود من فحواوى كلماتهم الا بعد صرف وقت كثير وامعان نظر دقيق وبحث وتنقيب وتحقيق حتى يتبين المراد من خلال كلماتهم الموجزة القصار ويمتاز الاصل من الزوائد والفروع الطوال. ونظرا ببسط العلوم والمعارف في هذا العصر وعدم مجال الطلاب والمشتغلين بالبحث عن معميات الالفاظ وصرف الاوقات الكثيرة في العبارات الطويلة لفهم المعاني القليلة اردت ان اضع كتاباً مختصراً في الصرف والنحو جامعاً لاصول مسائلها خالياً عن المباحث الزائدة مناسباً لذوق طلبة العصر من حيث الاسلوب والترتيب مطابقتاً لبرنامجهم ووافية بحاجاتهم .

والكتاب الحاضر هو القسم الاول اعنى الصرف من القسمين المقصودين واسئل الله تعالى ان يوفقني لاتمام القسم الثاني .

واقفيت في تأليف هذه المجموعة آراء القدماء واعتمدت على كتب السابقين من العلماء العربية واثمة الادب . لانه ان وجد تطور وتجدد في الادب العربي الحديث فهو في شؤون نظمه واسلوب نثره وفنون معانيه وبيانه واما قواعد اللسان واحكامه - صرفه ونحوه - فهي اصول

١- الفاضل الرضى او الشارح الرضى هو نجم الاثمة بحمد بن الحسن الاسترابادى شارح «الكافية»

و «الشافية» وشرحه على «الكافية» هو الذي فاق كتب الادب . فرغ من تأليفه سنة ٦٨٣ هـ .

ثابتة ملازمة لجميع تطورات اللسان و مجارية في مختلف صورته و انحائه في العصور المختلفة .
 فالاديب المعاصر و الشاعر المتقدم مع اختلافهما في كيفية اتيان الكلام و اساليب البيان كلاهما
 سيان في اتباع الاصول و القواعد التي جمعها و رتبها القدماء من علماء الادب و اللسان نعم ؛ الاشكال
 الموجود في كتب القدماء هو ما اشرنا اليه آنفاً من اشتغالها على الاسهاب و الاطناب المصلّ او
 الایجاز و التعقيد المخلّ و عدم ملائمتها من حيث الترتيب و الترصيف الطرق العصرية و اما
 مطالبها و مسائلها ففي كمال الاتقان و الاستحكام فمن هذه الجهة اعتمدت في تأليف مواد هذه
 المجموعة على كتب القدماء و آرائهم و راعيت في ترتيب مطالبها منهجاً ملائماً لذوق طلاب
 العصر و ارجو ان تكون وافية بحاجاتهم بجامعة لاغراضهم و اسئل الله تعالى ان يوفقني لادامة
 هذه الخدمة و الله ولى التوفيق و الهداية .

تهران - دی ۱۳۳۲ هـ . ش .

ربيع الثاني ۱۳۱۳ هـ . ق .

دکتر علی اکبر شهابی



مرکز تحقیقات کتب و اسناد ملی

فهرس مواضيع الكتاب

<u>الصفحة</u>	<u>العنوان</u>
١	علم الصرف
١	تعريفه
١	موضوعه
١	فائده وغرضه
١	الكلمة
٢	الكلام
٢	اقسام الكلمة
٢	الاسم
٢	الفعل
٢	الحرف
٣	اصول ابنية الاسم والفعل
٣	المجرّد والمزید
٣	ابنية الاسم المجرّد
٤	ابنية الفعل المجرّد
٤	المزید فی الاسماء والافعال
٤ و ٥	القراءة والتمرین
٧ و ٦	میزان تمييز الحروف الاصلية
٧	التمرین والقراءة
٨	الجدول لتمييز الحروف الاصلية



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

الصفحة	العنوان
٩	الصحيح والمعتل
٩	المعتل الفاء
٩	المعتل العين
٩	المعتل اللام
١٠	اللفيف المقرون
١٠	اللفيف المفروق
١٠	الصحيح والسالم
١٠	المضاعف
١٠	المهموز
١١ و١٢	التمرين والقراءة
١٣	الالف والضمرة
١٤ و١٥	التمرين والقراءة
١٦	همزة الوصل وهمزة القطع
١٦	همزة الوصل في الافعال
١٧	همزة الوصل في الاسماء
١٧	همزة الوصل في الحروف
١٨	حركة همزة الوصل
١٨	همزة القطع
١٨ و٩١	حركة همزة القطع
١٩ و٢٠	القراءة والتمرين
٢١	اصول ابنية الافعال
٢١ و٢٢	اوزان الفعل الثلاثي المجرد
٢٢ و٢٣	القراءة والتمرين



مركز تنمية كفايات المعلمين

الصفحة	العنوان
٢٥ و ٢٤	ضوابط لمعرفة الاوزان الستة
٢٥	تمرين
٢٧ و ٢٦	اوزان الفعل الثلاثي المزيد فيه والرباعي
٢٨ و ٢٧	اوزان الفعل الرباعي المجرد والمزيد فيه
٣٠ و ٢٩ و ٢٨	التمرين والقراءة
٣١	وجوه الافعال
٣١	الفعل الماضي
٣١	الفعل المضارع
٣١	الفعل الامر
٣١	كيفية تصريف الافعال
٣١	تصريف الماضي
٣٢	تصريف المضارع
٣٢	تصريف الامر
٣٤ و ٣٣	القراءة والتمرين
٣٥	اللازم والمتعدى
٣٥	المعلوم والمجهول
٣٥	كيفية بناء الفعل المجهول
٣٥	الفعل المتصرف والفعل الجامد
٣٧ و ٣٦	القراءة والتمرين
٣٩ و ٣٨	الافعال الملحقة
٤٠	تمرين
٤١	اهم الاغراض لنقل المجرد الى اوزان المزيد
٤١	معاني باب الافعال



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

الصفحة	العنوان
٤٢	معاني باب التفعيل
٤٢	معاني باب المُفاعلة
٤٣	معاني باب التفاعل
٤٢	معاني باب التفعّل
٤٤	معاني باب الافتعال
٤٤	معنى باب الانفعال
٤٤	معاني باب الاستفعال
٤٥	معنى باب التفعّل
٤٥	معاني سائر الابواب
٤٥ و٤٦	القراءة والتمرين
٤٧	المصدر والاسماء المشتقة منه
٤٧	الجماد والمشتق
٤٧	المصدر
٤٧ و٤٨ و٤٩	اوزان المصدر الثلاثي المجرد
٥٠	تمرين
٥١	المصدر الميمي
٥٢	سما الزمان والمكان
٥٣ و٥٤	التمرين والقراءة
٥٥	اسم الآلة
٥٥ و٥٦	التمرين والقراءة
٥٧	اسما الفاعل والمفعول
٥٧	كيفية بناء اسم الفاعل



منهز تجميع تكملة علوم اسلامی

الصفحة	العنوان
٥٧	كيفية بناء اسم المفعول
٥٨	التمرين والقراءة
٦٠ و٥٩	الصفة المشبهة
٦١ و٦٠	التمرين والقراءة
٦٢	صيغة المبالغة
٦٣	تمرين
٦٥ و٦٤	افعل التفضيل
٦٦ و٦٥	التمرين والقراءة
٦٧ و٦٨ و٦٩ و٧٠ و٧١	المنسوب
٧١	تمرين
٧٢	المفرد والمثنى والجمع
٧٢	الاسم المذكر
٧٢	الاسم المؤنث
٧٣	المثنى
٧٣	القواعد
٧٣ و٧٤	القراءة والتمرين
٧٥	الجمع
٧٦	الجمع المذكر السالم
٧٧	الجمع المؤنث السالم
٧٧ و٧٨	القواعد
٧٩	الجمع المكسر
٧٩	الجمع المكسر في الاسماء



مركز تحقبات كبيوترية ودراسية

الصفحة	العنوان
٧٩	جمع القليلة
٧٩	جمع الكثرة
٨١ و ٨٠	التمرين والقراءة
٨٣ و ٨٢	اوزان جمع الكثرة
٨٤	القراءة والتمرين
٨٧ و ٨٦ و ٨٥	الجمع المكسر في الصفات
٨٧	تمرين
٨٨	جمع الجمع
٩٠ و ٨٩ و ٨٨	التمرين والقراءة
٩١	الجموع الشاذة
٩١	اسم الجمع واسم الجنس
٩٣ و ١١٤	نبذة من الجموع ومفرداتها
١١٤	التصنيف
١١٤ و ١١٧	احكام المصفر
١١٧	تمرين
١١٨	الاعلال والابدال
١٢٠ و ١١٩	الاعلال في المعتل الفاء
١٢٠	تمرين
١٢٤ و ١٢١	الاعلال في المعتل العين
١٢٥ و ١٢٤	التمرين والقراءة
١٢٧ و ١٢٦	الاعلال في المعتل العين



الصفحة	العنوان
١٢٨ و١٢٩	الاببدال
١٢٩ و١٣٠	القراءة والتمرين
١٣١ و١٣٣	تخفيف الهمزة
١٣٣	تمرين
١٣٤ و١٣٥	كتابة الهمزة
١٣٦	التمرين والقراءة



١- علم الصرف

باسمه تعالى- القلم- الكتاب - عليم- الاقلام- هذا-
انت - العالم - يتعلم - المعلوم-الكاتب- اكتب-
ليس للانسان الا ما سعى- خير الكلام ما قل
ودل .

تعريفه: « الصرف علمٌ بآبِنِيَةِ الْكَلِمِ وبما يكون لحروفها من أصالةٍ
وزيادةٍ وحذفٍ وصِحَّةٍ وإِعْلَالٍ وإِدْغَامٍ وما يَعْرُضُ لِأَخْرِهَا تَمَّا لَيْسَ
بِأَعْرَابٍ وَلَا بِنَاءٍ مِنَ الْوَقْفِ وَغَيْرِ ذَلِكَ »^١
موضوعه : الكلمة والكلام .

فائدته وغرضه : صِيَانَةُ اللِّسَانِ عَنِ الْخَطَاةِ فِي الْبَيَانِ .

الكلمة : لفظ موضوع مفرد نحو : انسان - شمس - قمر وغيرها .

١- هذا التعريف هو الذي ذكره الرضي في شرحه على مقدمة ابن الحاجب في التصريف
ولما كان جامعاً شاملاً للمباحث التي يبحث عنها في علم الصرف ، اخترناه ههنا و التعاريف
المشهورة للصرف بعضها ليست بمطردة ، مثل هذا التعريف :

« الصرف علم يبحث عن تحويل الكلمة الى صور مختلفة بحسب المعنى المقصود » و
بعضها مبهمه مثل هذا التعريف : « التصريف علم باصول تعرف بها احوال ابنية الكلم التي
ليست باعراب »

٢- عمدة باحث الصرف تجرى على الكلمة و ذكر الكلام ههنا يكون استطراداً على انه
قد ينتهي صرف بعض الافعال الى الجملة والكلام كما في قمت و قم .

الكلام : لفظٌ مُفيدٌ بالإسنادِ و يتألفُ منِ اسمٍ و فعلٍ : نحو: قام زيدٌ او منِ اسمينِ نحو: زيدٌ قائمٌ .

اقسام الكلمة : الكلمة بحسبِ النقلِ والاستِقراءِ ثلاثة : اسمٌ وفعلٌ وحرفٌ .

الاسم : كلمةٌ معناها مستقلٌ و يدلُّ على مُسمًى منِ ذاتٍ او معنى نحو: رجلٌ - كتابٌ - بياضٌ - نفسٌ - هذا - أنتَ - عالمٌ - عِلْمٌ - وغيرها .
الفعل : كلمةٌ معناها مستقلٌ و تدلُّ على حَدَثٍ او حالةٍ في احدِ الازمنة الثلاثة بحسبِ تغييرِ هيائِها نحو: عِلِمٌ - يَعْلَمُ - اِعْلَمُ - كَتَبَ - يَكْتُبُ - اَكْتُبُ .

الحرف : كلمةٌ معناها غيرُ مستقلٍ في حالِ الانفرادِ، ولا يتمُّ مدلولها الا بضمِّها الى اسمٍ او فعلٍ نحو: منِ - الى - على - هلٌ - قد - لمٌ وغيرها كما في هذه الآية الشريفة : هلْ اَتَى عَلَى الْاِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً .

تبصرة - الحرفُ يلازمُ صورةً واحدةً ولا يوجدُ فيه اشتقاقٌ وتصرفٌ معتدٌّ به و لهذا لا يجرى الصرفُ عليه وانما يجرى على الاسمِ والفعلِ .
و اما في تأليفِ الكلامِ وتركيبِ الجُمَلِ فللحروفِ اهميةٌ خاصَّةٌ .

٢- اصول ابنية الاسم والفعل

كَتَبَ - قَرَأَ - فَهَمَّ - اسْتَفْهَمَ - بَشَّرَ -
 مَلَكَتْ - شَمَسَ - كَانَبُ - مَكْتُوبٌ - أَمْلَاكَ -
 شَمُوسٌ - تَفْهِيمٌ - سَبَدٌ - اسْتِنَادٌ - نَظْمٌ -
 مَنْظُومٌ - تَنْظِيمٌ - انْتِظَامٌ - فَرَقٌ - فَارَقٌ -
 افْتِرَاقٌ -

المجرد والمزيد

المجرد: هو ما لا يكون فيه حرف زائد نحو: حَسَنٌ، قَمَرٌ، رَجُلٌ،
 عِلْمٌ، شَرَفٌ، دَخْرَجٌ. - علم

المزيد: ما كان فيه حرف زائد. نحو: استفهام - مخاطب - اطمئنان -
 إستعلم - تدخرج - يستخرج .

ابنية الاسم المجرد: الاسم المجرد إما ثلاثي وإما رباعي وإما خماسي
 نحو: فرس - جعفر - سَفْرَجَلٌ. أكثر الاسماء المتداولة في التخاطب و
 الكتابة من النوع الأول والرباعي قليل والخماسي أقل منه .
 ولا يوجد في الاسماء المجردة بناء ثنائي أو سداسي فما فوق .

١- المقصود من الاسماء ههنا الاسماء المتمكنة غير الضمائر والموصولات واسماء الاشارة
 فان فيها يوجد ابنية ثنائية نحو ، انا - هو - من - ذا وغيرها واما في غيرها ان وجد اسم ثنائي
 فحذف منه حرف نحو: اب و دم و يد اصلها ابو و دسو و يدى .

ابنية الفعل المجرد: الفعل المجرد إما ثلاثي وإما رباعي. نحو: عَلِمَ
وَدَخَرَجَ ولا يوجد في الافعال المجردة بناءً ثنائي أو خماسي فما فوق.
المزيد في الاسماء والافعال: المزيد في الاسماء كثير لا ضابط له في الاغلب
واما في الافعال فيسجويء الكلام فيه.

القراءة والتهرين:

ميّز أنواع الكلمة (الاسم والفعل والحرف):
الف - في الجمل الآتية:

١- أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِ لَهُمْ
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

(القرآن الكريم)

٢- الْعِلْمُ نَهْرٌ وَالْحِكْمَةُ بَحْرٌ وَالْعُلَمَاءُ حَوْلَ النَّهْرِ يَطُوفُونَ.

(من كلمات علي عليه السلام)

٣- الْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى مَادَّةٍ مِنَ الْأَدَبِ كَمَا تَحْتَاجُ الْأَبْدَانُ إِلَى قُوَّتِهَا

من الطعام.

(بعض الحكماء)

٤- وَابْتَغِ فِي مَا آتَيْكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا

وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ.

(القرآن الكريم)

ب - في الكلمات والجُمل التالية:

قلم - اقلام - صحيفة - صحائف - كاتب - كُتَّاب - عند الكاتب -

كتاب فريد - لاتعجل - اشْرَبْ - شارب - هلْ جاء سعيدٌ؟ لا، لم يجئ

بعدُ - على - مِنْ - في - اُكْتُبْ - لِمَ لا تكتبُ ياسعيد؟ انا اكتبُ - ما

هذا؟ هذا كتابٌ - أينَ احمدُ؟ هو نائمٌ تحت الشجرة - متى تسافرُ؟

انا اسافر صبيحة يوم الجمعة - كيف اخوك؟ هو سالم شاغل - اقرأ

الكتاب في حالة انبساط النفس .



مركز تحقيقات لسان وادب عربي

٣- ميزان تمييز الحروف الاصلية عن الحروف الزائدة

الضابطة في تعيين الحروف الاصلية والزائدة من الكلمات اسما كانت او فعلاً، ان تُقابل اصول الكلمة بالفاء والعين واللام (موافقاً لموزونها من تحريك وسكون) ويُعبر عن الحرف الاول في ابتداء الوضع بالفاء (فاء الفعل) وعن الثاني بالعين (عين الفعل) وعن الثالث باللام (لام الفعل) وفي الرباعي والخماسي عن الرابع والخامس بلام ثانية ولام ثالثة فشَجَرٌ وزنه فَعَلٌ وعَلِمَ وزنه فَعَلَ وجَعْفَرٌ وزنه فَعَلَلٌ ودَخَرَجٌ وزنه فَعَلَلٌ وسَفَرَجَلٌ وزنه فَعَلَلَلٌ^١

وكذلك وزن قال ومرَّ فَعَلٌ لان اصلها قَوْلٌ ومرَّرَ وآراءٌ وآبارٌ وزهها اعفال لان مفردهما رأى وبتَّر على وزن فَعَلَ وفِعَلَ قدمت في جمعها الهمزة التي هي عين الكلمة على الفاء .

واما الحروف الزائدة فيعبر عنها بلفظها فَعَالِمٌ وزنه فَاعِلٌ وأَعْلَمَ وزنه

١- هذه الضابطة مردودة عند المنطقي لانه ان كانت اصول الكلمة معلومة فلا حاجة الى هذه الضابطة و ان كانت مجهولة فلا فائدة لها و بعبارة اخرى يستلزم من هذه القاعدة تقدم الشئ على نفسه .

ولكن لما كانت طرق التعليم في العلوم الادبية وخاصة في النحو والصرف مستندة الى النقل والاستغناء غالباً لا الى البرهان والقياس فلذلك لا تقاس ضوابط العلوم الادبية بقواعد الفلسفة والرياضى مثلاً . على ان هذه الضابطة مفيدة للمتعلمين لانهم بعد التمرين والممارسة يميزون بها الحروف الاصلية عن الزائدة .

أَفْعَلٌ وَرُجَيْلٌ فُعَيْلٌ وَإِسْتَفْهَمَ إِسْتَفْعَلٌ وَهَكَذَا الْبَوَاقِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ الزَّائِدُ مُبْدَلاً مِنْ تَاءِ الْاِفْتِعَالِ كَمَا فِي اضْطَرَبَ وَاصْطَبِرَ فَانْزَنِيهَا افْتَعَلَ لَا افْطَعَلَ وَالْأَنْ يَكُونَ مَكْرَراً لِلْاِلْحَاقِ أَوْ لِغَيْرِهِ فَانْزَنِيهَا عَنِ الزَّائِدِ الْمَكْرَرِ بِنَحْوِ مَا عَبَّرَ عَنِ الْحَرْفِ الْمَقْدَمِ مِنْهُ فَقَرِّدْ وَزَنِيهِ فَعَلَلٌ لَا فَعْلَدٌ وَإِحْمَرٌ وَزَنِيهِ إِفْعَلٌ لَا إِفْعَلَرٌ.

التهمين والقراءة:

١- أذكر أوزان الكلمات التالية وميز حروفها الأصلية عن الزائدة:

حادث - حجر - قمر - نجوم - علم - استعمال - منع - مانع - امتناع -
حسن - احسان - استحسان - جعفر - جعفر - نصر - ناصر - انتصار -
خطيب - خطباء - سفر - جل - زلزل - زلازل - قام - استقام - قائم -
دعا - دراهم - استفهم .

٢- استخراج الكلمات المجردة والمزيدة من هذه الجملة:

رَأْسُ الرِّذَالِ الحَسَدُ . رَأْسُ الفَضَائِلِ العِلْمُ . سَوْءُ الفِعْلِ دَلِيلُ
كُؤْمِ الاَصْلِ - سَوْءُ التَّدْبِيرِ سَبَبُ التَّدْمِيرِ : سَمِعُ الاذُنِ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ
الْقَلْبِ - اِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ - شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا
يُؤْمَنُ شَرُّهُ - لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْاِحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ - النَّاسُ
مِنْ خَوْفِ الذُّلِّ فِي الذُّلِّ - لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرًّا -

(من كلمات علي عليه السلام)

٤- الصحيح والمعتل

نَصَرَ - شَرَفَ - مَنْصُورٌ - شَرِيفٌ - اِشْرَافٌ -
وَلَدٌ - يَقِينٌ - كَرِيمٌ - خَوْفٌ - رَبٌّ - رُوحٌ -
ضَوَابِطٌ - خَافٌ - سَارَ - قَضَى - غَزَا - صُغْرَى -
صَغِيرٌ - صِغَارٌ - نَوَاقِصٌ - وَثُوقٌ - عَيْوَبٌ -
شَهُودٌ - عِزٌّ - غُرُورٌ - فِرَارٌ - فَرٌّ - تَعَلَّمَ - مَعْلَمٌ -
اَكْبَرٌ - اِمَانٌ - اَمِيرٌ - صَفْرَاءٌ - قِرَاءَةٌ - بَرٌّ -
رَأْسٌ - نَقَائِصٌ - مَسَائِلٌ -

تنقسم أبنيّةُ الاصولِ اسماً كانت او فعلاً الى صحيح و مُعتلّ .
الصحيح: ما لا يكون في حروفه الاصلية حرف علة وهي الواو والالف
والياء .

المعتلُّ : ما يكون فيها حرف علة وله خمسة اقسام :
الاول: المعتل الفاء و يُسمّى مثالا وهو ما يكون فاؤه حرف علة
كقَوْلِهِ وَوَعَدَ وَيُسِّرُ وَيَسِرَ .

الثاني: المعتل العين و يسمى اجوف وهو ما يكون عينه حرف علة
كقَوْلِهِ وَقَالَ وَبَيْعَ وَبَاعَ .

الثالث - المعتل اللام و يُسمّى ناقصاً وهو ما يكون لامه حرف علة
نحو: غَزَوْا وَغَزَا وَرَمَى وَرَمَى .

الرابع - ما يكون فاؤه وعينه او عينه ولامه حرف علة ويسمى لفيفاً مقروناً، نحو: يوم وطوى وحى .

الخامس - ما يكون فاؤه ولامه حرف علة ويسمى لفيفاً مفروقاً كوشي ووشى .

الصحیح والسالم - الصحیح اذا لا يوجد في حروفه الاصلية تضعيفاً او همزة يعبر عنه بالصحیح والسالم .

التضعيف - المضاعف في الثلاثي هو ما كان العين واللام فيه من جنس واحد فتدغم الأولى في الثانية نحو: مدد وفر اصلها مدد وفرر

المهموز - ما كان احد حروفه الاصلية همزة فان كانت فاؤه همزة

يسمى مهموز الفاء . نحو: أمر وأمر وان كانت عينه همزة يسمى مهموز

العين . نحو: سؤال وسأل وان كانت لامه همزة يسمى مهموز اللام

نحو: برء وبرأ .

التهرين والقراءة:

١- مَبْرُؤُ الاسْمَاءِ وَالْاَفْعَالِ الصَّحِيحَةِ مِنَ الْمَعْتَلَّةِ وَبَيِّنْ اَنْوَاعَ الْمَعْتَلِّ

منها:

الف - في الكلمات التالية:

فهم - مفهوم - فهم - افهام - استفهام - ليل - نهار - صبح -
صباح - يوم - قادر - مقدور - قدرة - اقتدار - تقدير - مقادير -
مُقَدِّر - روح - رضى - يمين - يمن - موج - لوى - وفى - دار - دعا -
قرين - شاهد - دعا - يدعو - يكتفى - كافي - وثوق - موهوم - واهمه
توهم - شهود - شهد - ويل - شوى - قعد - قاعد - قعود - اقارب -
قريب - قرب .

ب - في الجمل الآتية:

إِنَّ الْعُلَمَاءَ كَانُوا قَدْ اسْتَعْنَوْا بِعِلْمِهِمْ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَكَانُوا يَقْضُونَ
بِعِلْمِهِمْ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا مَا لَا يَقْضِي أَهْلُ الدُّنْيَا بِدُنْيَاهُمْ فِيهَا وَكَانَ أَهْلُ
الدُّنْيَا يَبْذُلُونَ دُنْيَاهُمْ لِأَهْلِ الْعِلْمِ رَغْبَةً فِي عِلْمِهِمْ . فَأَصْبَحَ الْيَوْمَ أَهْلُ
الْعِلْمِ يَبْذُلُونَ عِلْمَهُمْ لِأَهْلِ الدُّنْيَا رَغْبَةً فِي دُنْيَاهُمْ ، فَرَغِبَ أَهْلُ الدُّنْيَا
بِدُنْيَاهُمْ مِنْهُمْ وَزَهَدُوا فِي عِلْمِهِمْ لِأَنَّ رَأْيَ مَنْ سَوَّءَ مَوْضِعَهُ عِنْدَهُمْ .

(البيان والتبيين)

٢- عين المضاعف والمهموز.

الف- في الجمل الآتية:

السَّيِّدُ مَنْ تَحَسَّنَ أَثْقَالَ إِخْوَانِهِ وَأَحْسَنَ مُجَاوِرَةَ جِيرَانِهِ . الصَّبْرُ
 عَلَى الْفَقْرِ مَعَ الْعِزِّ أَجْمَلُ مِنَ الْغِنَى مَعَ الذُّلِّ . الْجَزَعُ عِنْدَ الْمَصِيبَةِ يَزِيدُهَا
 وَالصَّبْرُ عَلَيْهَا يُبَيِّنُهَا . الْآيَامُ مَسْحَائِفُ أَعْمَالِكُمْ فَجَلِّدُوهُنَّ أَبَاحْسَنِ أَعْمَالِكُمْ .
 الشَّهْوَاتُ آفَاتُ قَاتِلَاتُ وَخَيْرُ دَوَائِمَا اقْتِنَاءُ الصَّبْرِ عَنْهَا . الْبَلَاغَةُ مَسْهُلَةٌ
 عَلَى الْمَنْطِقِ وَخَفٌّ عَلَى الْفِطْنَةِ . - مَنْ عَذَّبَ لِسَانَهُ كَثُرَ إِخْوَانُهُ .

(من حِكْمِ امير المؤمنين على عليه السلام)



ب- في الكلمات التالية:

أَعْمَالٌ - مَأْمُولٌ - مَادَّةٌ - أَوَانِيٌّ - إِزْفَاقٌ - شُقُوقٌ - مَوَادٌّ - إِجْجَاءٌ -
 إِعْطَاءٌ - تَشْقِيقٌ - تَكَلُّمٌ - إِضْفِرَارٌ - أَمِينٌ - أَكْبَرٌ - أَعْلَامٌ - آمَالٌ -
 آلامٌ - مَمْدُودٌ - تَشْدِيدٌ - لَطَائِفٌ - مَائِلٌ - أَمَائِلٌ - خَائِفٌ - مَشْدُودٌ -
 تَمْدِيدٌ - صَحَائِفٌ - سَائِلٌ - قَائِلٌ - تَقْلِيلٌ - مَذْلُوقٌ - مُدْرَسٌ -
 مُعَلِّمٌ - مَذَلَّةٌ - شَائِعٌ .

هـ- الالف والهمزة

عالم - مأوى - ارتفاع - دنيا - ماء - اجر - آمين -
جزء - جزاء - اجزاء - سائل - مسؤول - سؤال -
امين - امان - مأمون - ميامن .

الالفُ لا تُقبَلُ الحركاتِ كالفِ باعٍ و غزا ولا تكونُ في موضعِ
الحرفِ الاصلِ الا منقلبةً من الزاوي والياءِ فاصلُ باعٍ بيَعٍ واصلُ غزا
غَزَوْ .

الهمزةُ تقبلُ الحركاتِ نحو: **أَمْرٌ وَسَأَلٌ** و **بِرّاً** والالفُ لا تقعُ في
أولِ الكلمةِ ابدأً لأنها ساكنةٌ والعربُ لا تبتدئُ بالساكن، وإنما تقعُ في
حشو الكلمةِ و آخرها بخلافِ الهمزةِ فإنها تقعُ في أولِ الكلمةِ و حشوها
و آخرها وقد يُعبرُ عن الأولى بالالفِ اللينةِ وعن الثانيةِ بالالفِ اليابسةِ .

التمارين والقراءة :

ميّز الهمزة من الالف .

١- في الكلمات التالية :

عطاء- راكب- أمر- أمان- آمن- ايمان- شاهد- مأمون - بُرء -
بارئ- سؤال - سائل- او امر- ايادي- قال - جاء- رمى- غزا - قرأ -
سال - استقام .

٢- في الجمل الآتية :

اكبر الأوزار تزكية الاشرار - أعلى مراتب الكرم الايثار .
افضل المعروف اغاثة الملهوف - احق الناس ان يؤنس به الودود
المألوف .

أفضل الطاعات هجر اللذات - أصعب السياسات نقل العادات .
أسوأ الخلائق التحلي بالردائل - اقوى الوسائل حسن الفضائل .
أهنأ العيش اطراح الكلف - اشد المصائب سوء الخلف . اغنى
الغنى العقل - اعظم المصائب الجهل . افضل العبادة الفكر - اقوى
عُدد الشدائد الصبر .

اقبح الصديق ثناء الرجل على نفسه - افضل الجهاد ، مجاهدة
المرء نفسه .

(من حكيم أمير المؤمنين على عليه السلام)

قيل : تنازع رجلٌ من أبناء الأعمامِ وأعرابيٌّ في الضيافة ، فقال الأعرابي : نحنُ أقرى للضييفِ . قال : وكيف ذلك؟ قال : لأنَّ أحدنا ربِّها لم يملك إلا بغيراً فإذا حلَّ به الضييفُ نحرَّ له : قال العجميُّ : فنحنُ أحسنُ مذهباً في القرى منكم . قال : وما ذلك؟ قال : نسمي الضييفَ «مهان» ومعناه أنه أكبرُ من في المنزلِ وأملكنا به .

(المحاسن والمساوي للبيهقي)

أُتِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ وَشَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ أَنَّهُ سَرَقَ ؛
فَأَخَذَ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ النَّاسِ ، وَتَهَدَّدَ بِشَهْرَةِ الرَّؤُوسِ ؛
وَقَالَ : لَا أُوتِي بِشَاهِدٍ زُورٍ إِلَّا فَعَلْتُ بِهِ كَذَا وَكَذَا ، ثُمَّ طَلَبَ
الشَّاهِدَيْنِ فَلَمْ يَجِدْهُمَا ، فَخَلَى سَبِيلَهُ .

(تاريخ الخلفاء للسيوطي)

٦- همزة الوصل وهمزة القطع*

اسم - ابن - اكبر - اعلام - استعمال - ارتفع -
 اعلم - اكتب - اسماء - ابناء - اعلم -
 استعلم - اعلم - انبساط - اشتباه - اصبع -
 انفاق - انفق - الله - احوال - افكار - اكابر -
 اندراج - اصفرار .

الهمزة الزائدة في أول الكلمة على نوعين: همزة وصل وهمزة قطع.
 همزة الوصل: الهمزة التي نثبت في الابتداء وتسقط في الدرج تسمى
 همزة الوصل وهي توجد في الأفعال والأسماء والحروف .

أما في الأفعال - فتوجد في الماضي والأمر ولا توجد في المضارع مطلقاً
 سواء كان ثلاثياً أو رباعياً مجرداً أو مزيداً لأنه مبدؤ بحرف المضارعة
 وهي متحركة ابداً فلا حاجة إلى همزة الوصل .

أما الماضي - فتوجد في الخماسي منه نحو: **إِنْطَلَقَ** والسداسي^١ نحو:
إِسْتَخْرَجَ و: **إِخْرَجَ** ولا توجد في الثلاثي والرباعي منه .

وأما الأمر - فتوجد همزة الوصل في الخماسي والسداسي منه نحو:

* - الهمزات الأصلية والهمزات التي تكون في حشو الكلمات وفي آخرها خارجة عن

موضوع البحث .

١ - المقصود من الخماسي والسداسي هنا عدد الحروف سواء كانت أصلية أم زائدة .

إِنْطَلِقُ و : إِسْتَخْرِجُ وفي الثلاثي منه نحو : إِعْلَمُ و : أَكْتُبُ و : إِجْلِسُ .
ولا تكون في الرباعي منه .

أما في الأسماء - فتوجد في مصادر الأفعال الخماسية والسداسية .

نحو : إِقْتِدَارُ - إِنْصِرَافُ - إِسْتِخْرَاجُ - إِحْمِرَارُ - إِخْرِنِجَامُ - إِقْشَعْرَارُ
وفي عشرة أسماءٍ محفوظة مضمبوطة وهي :

١- اسم .

٢- ابن .

٣- ابنة .

٤- ابنم بمعنى ابن زيدت الميم للتفخيم وتَتَّبِعُ النون حركة الميم .

٥- إِسْت بمعنى الأصل والأساس والساقلة .

٦- اثنان .

٧- اثنتان .

٨- امرؤ .

٩- امرأة .

١٠- أَيْمُنُ المخصوص بالقسم نحو : أَيْمُنُ اللَّهِ وقد يخذف النون

ويقال : أَيْمُ اللَّهِ .

أما في الحروف - فلا تكون في شيء منها سوى ال التعريف نحو : جاء

الربيع .

حركة همزة الوصل - همزة الوصل في الافعال المعلومه مكسورة ابداً الا ان تكون العين في المضارع مضمومة فانها تُضم حينئذ في الامر نحو: أَنْصُرُو: أَكْتُبُ و: أَغْزُو: أَدْعُ وكذلك في الماضي من الافعال المجهولة نحو: أَخْتَرِعُ وَأُسْتَخْرِجُ، وفي أَيُّمُنُ وَأَلِ التَّعْرِيفِ يجب فتح الهمزة وفي سائر الاسماء تكون مكسورة .

همزة القطع

همزة القطع هي التي تثبت حينما وقعت وهي قياسية في الماضي الرباعي و امره ومصدره نحو: أَكْرَمَ وَأَحْسَنَ وَأَكْرِمَ وَأَحْسِنُ وَإِكْرَامٌ وَإِحْسَانٌ وفي المضارع المسند الى الواحد المتكلم مطلقاً سواء كان ثلاثياً او رباعياً مجرداً او مزيداً نحو: أَنْصُرُ وَأَدْخِرُجُ وَأَسْتَخْرِجُ وَأَتَدْخِرُجُ وفي افعال التفضيل نحو: أَفْضَلُ وَأَعْلَمُ وَأَتَّقِي وفي افعال الصفة نحو: أَحْمَرُ وَأَبْيَضُ وَأَبْلَجٌ وتكون سماعية في اوائل الاسماء مفردة كانت او جموعاً سوى العشرة المذكورة في باب همزة الوصل نحو: إِضْبَعُ أَضْحُوكةُ أَعْجُوبَةٌ - أَنْمَلَةٌ - أَحْمَالٌ - أَوْلَادٌ - أَرْغِفَةٌ - أَطْعِمَةٌ - اعاجيب - اساطير - وغيرها .

- حركة همزة القطع - همزة القطع مفتوحة في الماضي المعلوم والامر من باب افعال نحو: أَكْرَمَ وَأَكْرِمُ ومضمومة في المضارع منه ومن كل فعل

رُبَاعِيٌّ وكذلك في المضارع المجهول مطلقاً نحو: أَكْرِمُ - أَقْدَمُ - أَشَاهِدُ -
 أَدْخِرُ بصيغة المعلوم و أَكْرَمُ - أَقْدَمُ - أَشَاهِدُ - أَدْخِرُ بصيغة
 المجهول و مكسورة في المصدر منه نحو: إِكْرَامٌ و إِنْشَادٌ و مفتوحة في
 المضارع المعلوم المسند الى الواحد المتكلم غير الرباعي نحو: أَنْصُرُ -
 أَجْلِسُ - أَنْتَفِعُ - أَنْصِرِفُ - أَسْتَفِيهِمْ - أَدْخِرُ - أَقْشِرُ وكذلك
 مفتوحة في المجموع و في افعال التفضيل و افعال الصفة نحو: أَعْمَالٌ -
 أَعْلَامٌ - أَصْفِيَاءٌ - أَغْنِيَاءٌ - أَفَاضِلٌ - أَكَابِرٌ - أَوَائِلٌ - أَوَاخِرٌ -
 أَعْجَابٌ - أَسَاطِيرٌ - أَطْعَمَةٌ - أَشْرَبَةٌ - أَعْلَمٌ - أَرْفَعُ - أَبْيَضٌ - أَبْكَمٌ
 و غيرها .

و اما في سائر الاسماء فلا ضابط لها و تكون مكسورة و مضمومة و
 مفتوحة على حسب ما تقتضيه اللغة نحو: أَضْحُوكةٌ و أَجْدَلٌ و إِضْبَعٌ .

القرأة و التمرين

١ - ميز همزات الوصل عن القطع في الجمل الآتية :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا رَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ
 رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ .

(القرآن الكريم)

١ - المقصود من فعل الرباعي هنا كل فعل يكون عدد حروفه في الماضي اربعة احرف
 نحو: سافر و زلزل .

أَصْدُقُوا فِي أَقْوَالِكُمْ وَأَخْلِصُوا فِي أَعْمَالِكُمْ -

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ تَعْرِفُوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ -

أَقْبَحُ أَعْمَالِ الْمُقْتَدِرِ الْإِنْتِقَامِ - النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ -

أَكْرَمُ نَسَبِ الرَّجُلِ حُسْنُ الْأَدَبِ لِاجْتِلَالَةِ الْإِبِ - أَفْقَرُ الْفَقْرِ الْحُمُقُ -

مَا هَلَكَ امْرَأَةٌ عَرَفَ قَدْرَهُ . (من حكم علي عليه السلام) .

٢- عَيْنٌ حَرَكَةُ الْهَمْزَةِ فِي الْكَلِمَاتِ الْآتِيَةِ وَمِيْزَالِ الْوَصْلِ مِنَ الْقَطْعِ:

اعلم - اجلس - انصر - افتتح - اقع - ارفع .

(الامر من الثلاثي المجرد)



استعلم - انصرف - انتصر - افتتح - استخرج .

(الامر من الثلاثي المزيد)

انصر - اجلس - امنع - اكتب - اشهد .

(المتكلم الوحده من المضارع الثلاثي)

اكرم - اصرف - اعالج - اكتسب - انصرف - استفهم .

(المتكلم الوحده من المزيد)

اقدام - استخراج - افراس - اموال - اصاغر .

٧. اصول ابناء الافعال

كَتَبَ	يَكْتُبُ	اُكْتُبُ
صَبَرَ	يَصْبِرُ	اِصْبِرْ
ظَهَرَ	يَظْهَرُ	اِظْهَرْ
فَهِمَ	يَفْهَمُ	اِفْهَمْ
حَسَنَ	يَحْسُنُ	اِحْسُنْ
حَسِبَ	يَحْسِبُ	اِحْسِبْ

الفعل من حيث حروفه الاصلية والزائدة ينقسم الى مجرد و مزيد ولكل منهما اوزان و ابواب .

اوزان الفعل الثلاثي المجرد - الحركة التي تختلف وتتغير في الماضي المجرد اعني في المفرد الغائب المذكور هي حركة العين فقط لان الفاء واللام منه مفتوحتان ابدأ و اما العين فتكون مفتوحة او مضمومة او مكسورة .

فان كانت مفتوحة على وزن فَعَلَ فمضارعهُ يَفْعَلُ بضم العين او يَفْعِلُ بكسرها او يَفْعَلُ بفتحها .

وان كانت مكسورة على وزن فَعِلَ فمضارعهُ اِمَّا يَفْعَلُ بفتح العين

او يَفْعِلُ بكسرها .

و ان كانت مضمومة على وزن فَعْلٍ فمضارعهُ يَفْعُلُ بضمّ العين فقط وهذا الباب لازم كَلَهُ .

فابنية الفعل الثلاثي المجود منحصرة في ستة ابواب وهي :

١- فَعَلَ يَفْعُلُ نحو: قَعَدَ يَقْعُدُ وَنَصَرَهُ يَنْصُرُهُ .

٢- فَعَلَ يَفْعِلُ نحو: جَلَسَ يَجْلِسُ وَضَرَبَهُ يَضْرِبُهُ .

٣- فَعَلَ يَفْعَلُ نحو: ذَهَبَ يَذْهَبُ وَ مَنَعَهُ يَمْنَعُهُ .

٤- فَعِلَ يَفْعَلُ نحو: فَرِحَ يَفْرِحُ وَ شَرِبَهُ يَشْرِبُهُ .

٥- فَعُلَ يَفْعُلُ نحو: عَظُمَ يَعْظُمُ .

٦- فَعِلَ يَفْعِلُ نحو: وَثِقَ يَثِقُ وَ حَسِبَهُ يَحْسِبُهُ .

القراءة والتمرين

١- استخراج من الجمل التالية ، الافعال الثلاثية واذكر ماضيها

و مضارعها و امرها :

لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَ أَنْظِرْ إِلَى مَا قَالَ - لَا تَقْطَعْ صَدِيقًا وَإِنْ كَفَرَ،

لَا تَأْمَنْ عَدُوًّا وَإِنْ شَكَرَ - لَا تَصْرِمْ إِخَاكَ عَلَى أَرْتِيَابٍ ، وَلَا تَهْجُرْهُ بَعْدَ

اسْتِعْتَابٍ - لَا تَثِقُ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخِبْرَةِ، وَلَا تُوَقِّعْ بِالْعَدُوِّ قَبْلَ الْقُدْرَةِ -

لَا تَسْتَكْبِرَنَّ الْعَطَاءَ وَإِنْ كَثُرَ، فَإِنَّ حَسْنَ الشَّنَاءِ أَكْثَرُ مِنْهُ - لَا تَسْتَعْظِمَنَّ

النَّوَالَ وَإِنْ عَظُمَ ، فَإِنَّ قَدْرَ السُّؤَالِ اعْظَمُ مِنْهُ . - رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ

قدره ولم يتعدَّ طوره . مَنْ طَلَبَ مَا لَا يَعْنيهِ فَاتَهُ مَا يَعْنيهِ .

٢- اِحفظ هذه الابواب و اصرف ماضيها و مضارعها و امرها :

أَخَذَ يَأْخُذُ - أَكَلَ يَأْكُلُ - عَلِمَ يَعْلَمُ - فَهِمَ يَفْهَمُ - شَرَعَ يَشْرَعُ -

شَهِدَ يَشْهَدُ - حَضَرَ يَحْضُرُ - ظَلَمَ يَظْلِمُ - صَدَقَ يَصْدُقُ - صَرَفَ

يَصْرِفُ - ظَهَرَ يَظْهَرُ - كَذَبَ يَكْذِبُ - جَعَلَ يَجْعَلُ - حَسُنَ يَحْسُنُ -

صَبَرَ يَصْبِرُ - حَمِدَ يَحْمَدُ - قَطَعَ يَقْطَعُ - قَنَعَ يَقْنَعُ - قَسَمَ يَقْسِمُ -

قَرَأَ يَقْرَأُ - كَبُرَ يَكْبُرُ - طَلَبَ يَطْلُبُ .

٣- ضَعُ في الأماكينِ الخاليةِ الماضيِ أو المضارعِ أو الأمرِ من الفعلِ

المذكورِ قبلها أو بعدها *تحت كميتر علوم*

... يَعْظُمُ - آمِنَ ... - ... يَأْمُرُهُ - زَفَعَ ، يَرْفَعُ ... - حَسُنَ ،

يَحْسُنُ ... - حَذِرَ ، يَحْذَرُ ... - حَسِبَ ، يَحْسِبُ ... - ... يَعْرِضُ

- بَرَأَ ... - ... يَمْدَحُ - ... يَدْرُسُهُ - صَفَحَ ... - ... يَحْمَدُ - خَسِرَ

... - ... يَعْطِفُ - عَرَفَ ، يَعْرِفُ ... - صَحَبَ ... زَهَدَ ، يَزْهَدُ ... -

زَهَدَ ، يَزْهَدُ ...

ضوابط لمعرفة الاوزان الستة

١- يجب الضم في المضارع من فعل مفتوح العين اذا كان اجوفاً او ناقصاً و اويين او مضاعفاً متعدياً مثل : قال يقول - قام يقوم - دعا يدعو - غزا يغزو و مده يمدّه و شدّه يشدّه و المضارع من المثال و اويّاً كان او يائياً لا يكون مضموماً و انما يجي في الاكثر مكسوراً نحو: وَعَدَّ يَعِدُّ - يَسِرُّ - يَسْرُّ - وَزَرَ يَزِرُّ - يَبِسَ يَبِيسُ - وَلَدَ يَلِدُّ - يَمَنَ يَمِينُ و قد يجي مفتوحاً نحو: وَضَعَ يَضَعُ وَيَقْظُ يَيْقِظُ وَوَهَبَ يَهَبُ وَيَقِنُ يَيْقِنُ . و محبى بعض الافعال على خلاف ذلك نادر ضعيف .

٢- يجب الكسر في المضارع من فعل مفتوح العين غالباً اذا كان اجوف او ناقصاً يائيين نحو: باع يبيع و رمى يرمى .

٣- المضارع من فعل مفتوح العين يكون غالباً مفتوح العين اذا كان العين او اللام منه من الحروف الحلقية الستة وهي الهمزة والهاء والحاء والعين والحاء والغين نحو: سَأَلَ يَسْأَلُ وَجَبَهُ يَجِبُهُ وَ مَنَعَ يَمْنَعُ وَ مَنَحَ يَمْنَحُ وَ فَخَرَ يَفْخَرُ وَ شَغَلَ يَشْغَلُ و ليس بلازم ان يجي من هذا الباب كل ما كان عينه اولامه حرف حلق بل ياتي من سائر الابواب ايضاً نحو: دَخَلَ يَدْخُلُ وَ رَجَعَ يَرْجِعُ وَ ضَرَعَ يَضْرَعُ وَ غيرها .

٤- القياس في المضارع من فعل مكسور العين ان يفتح عينه نحو:

عَلِمَ يَعْلَمُ وَشَرِبَ يَشْرَبُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثَالاً وَ أَوْيَأُ فَيُكْسِرُ عَيْنَهُ نَحْوُ :
وَتِيقَ يَتِيقُ وَوَمِيقَ يَمِيقُ وَوَرِثَ يَرِثُ .

وَجَاءَتْ أَرْبَعَةُ أَفْعَالٍ (مِنْ غَيْرِ الْمِثَالِ الْوَاوِي) يَجُوزُ فِيهَا الْفَتْحُ
وَالْكَسْرُ وَهِيَ : حَسِبَ يَحْسِبُ أَوْ يَحْسَبُ وَنَعِمَ يَنْعِمُ أَوْ يَنْعَمُ وَ يَثِسُ
يَيْثِسُ أَوْ يَيْثَسُ وَ يَبِسُ يَبِيسُ أَوْ يَبِيسُ .

٥- المضارع من فَعَّلَ مضموم العين لا يجيء الا مضموم العين كما
عَلِمْتَ مِنْ قَبْلُ .

٦- حركة العين في الامر كحركة العين في مضارعه نحو: أَكْتُبُ -
إِجْلِسْ - إِذْهَبْ - إِشْرَبْ - أَكْرِمْ - إِحْسِبْ .
٧- حرف المضارعة مفتوحة في المضارع المعلوم .

تهرين

١- صُغِّ فَعْلَ الْمَضَارِعِ مِنَ الْأَفْعَالِ التَّالِيَةِ :

قَامَ - دَارَ - غَزَا - سَمَا - كَفَى - دَرَى - ضَمَّهُ - وَثَبَ - وَلَدَ -
طَوَى - شَوَى - شَرَفَ - شَجَعُ - ذَهَبَ - بَرَأَ - مَضَى - شَمَّهُ - فَرَحَ -
صَغُرَ - رَفَعَ .

٢- عَيَّنِ الْمَاضِيَ مِنَ الْأَفْعَالِ التَّالِيَةِ :

يَلُوحُ - يَهْلِي - يَسِيرُ - يَفُوحُ - يَرُوي - يَجْمَعُ - يَرُدُّه - يِعْدُّه -
يَمْشِي - يَظْهَرُ - يَفْتَحُ . يَشْفِي - يَنْجَحُ - يَكْبُرُ .

٨- أوزان الفعل الثلاثي المزيد فيه

والرباعي

المزيد في الثلاثي إما أن تكون زيادته حرفاً واحداً وله ثلاثة أبواب:

١- أفعل يُفعلُ ومصدره افعال نحو: أكرم - يُكرمُ إكراماً . *

٢- فَعَّلَ يُفَعِّلُ ومصدره تفعيل وتفعيلة نحو: كرم - يُكرمُ تكريماً

وبصَّرَ يُبصِّرُ تبصيرةً وقد يجيء على وزن تفعال إذا أريد المبالغة نحو:

كرَّرَ يُكرِّرُ تكررًا وذكَّرَ يُذكِّرُ تذكيرًا وقد كُرمَ وكرَّمَاً وكرَّمَاً في الناقص و

مهموز اللام ان يجيء مصدرهما على وزن تفعيلة نحو: تسوية - تصفية -

تسوية - تخطئة - تبرئة - ترضية وغيرها . وقد يجيء على وزن فَعَالٍ نحو: سلام

و كلام .

٣- فاعل يُفَاعِلُ ومصدره مُفَاعَلَةٌ وفعال نحو: جادل - يُجادِلُ مُجادلةً

وجيدالاً وفاخر - يُفَاخِرُ مُفَاخِرَةً وقاتل - يُقَاتِلُ مُقَاتِلَةً وقاتلاً . وإما أن تكون

زيادته حرفين وله خمسة أبواب:

١- انْفَعَلَ يَنْفَعِلُ ومصدره انفعال نحو: إنصرف - يَنْصَرِفُ

إنصِرافاً .

* - المصدر من باب الافعال والابتغال في الاجوف يجيء على وزن افالة واستفالة نحو:

اقامة واستفاضة اصلهما اقوام واستفياض حذف الواو والياء وعوضت عنهما التاء .

٢- اِفْتَعَلَ يَفْتَعِلُ ومصدره اِفْتِعَالٌ نحو: اِرْتَفَعَ يَرْتَفِعُ اِرْتِفَاعًا.

٣- تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ ومصدره تَفَاعُلٌ نحو: تَصَاعَدَ يَتَصَاعَدُ

تَصَاعُدًا . *

٤- تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ ومصدره تَفَعُّلٌ نحو: تَشَرَّفَ يَتَشَرَّفُ تَشَرُّفًا . *

٥- اِفْعَلَّ يَفْعَلُّ ومصدره اِفْعَالٌ نحو: اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِرَارًا .

وإما أن تكون زيادته ثلاثة أحرف وله اربعة ابواب :

١- اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ ومصدره اِسْتِفْعَالٌ نحو: اِسْتَفْهَمَ يَسْتَفْهِمُ

اِسْتِفْهَامًا .

٢- اِفْعَالَّ يَفْعَالُّ ومصدره اِفْعَالٌ نحو: اِحْمَارَّ يَحْمَارُّ اِحْمِرَارًا .

٣- اِفْعَوَعَلَ يَفْعَوَعِلُ ومصدره اِفْعِوَالٌ نحو: اِحْدَوَدَّ يَحْدَوُدُّ

اِحْدِيدَابًا . ١

٤- اِفْعَوَّلَّ يَفْعَوَّلُّ ومصدره اِفْعِوَالٌ نحو: اِحْلَوَّذَّ يَحْلَوَّذُّ اِحْلِوَاذًا ٢

اوزان الفعل الرباعي المجرد والمزيد فيه

للرباعي المجرد وزن واحد وهو: فَعَّلَلَ يُفَعِّلِلُ فَعْلَلَةٌ وَفِعْلَالٌ نَحْوُ:

* - تنقلب ضمة العين كسرة في مصدرى باب التفاعل والتفاعل اذا كانا ناقصين نحو:

تمنى و تداعى و تشفى و تقاضى .

١- احدودب اى صار احذب (خرج ظهره و دخل صدره و بطنه)

٢- اجلوذ اى مضى مسرعا .

دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً وَدِحْرَاجًا . والمزيد فيه إمَّا أَنْ تكون زيادته حرفاً واحداً وله وزنٌ واحدٌ وهو: تَفَعَّلَلْ يَتَفَعَّلَلُ تَفَعَّلُلًا نحو: تدحرج تدحرج تدحرجاً . وإمَّا ان تكون زيادته حرفين وله وزن ان :

- ١ — إِفْعَنْتَلَّ يَفْعَنْتَلُّ إِفْعَنْتَلًّا نحو: احرنجم يحرنجم احرنجاماً .
— ٢ — إِفْعَلَّلَ يَفْعَلِّلُ إِفْعَلَّلًا نحو: إقشعرَّ يقشعرُّ إقشعراً .

التمرين والقراءة

١- عَيِّنِ المِضَارِعَ وَالمِصْدَرِ مِنَ الافْعَالِ التَّالِيَةِ :

أَحْسَنَ - فَهَمَّ - بَصَّرَ - شَاهَدَ - تَعَلَّمَ - ذَكَرَ - أَفْلَحَ - أَنْعَمَ -
رَتَّبَ - تَفَاهَمَ - إِسْتَفْهَمَ - إِمْتَنَعَ - أَرْتَقَى - إِسْتَكْبَرَ - إِنْحَدَرَ - اِكْتَفَى -
إِسْتَدْعَى - تَدَاخَلَ - إِنْقَضَى - إِصْفَرَ - إِشْهَبَ - زَلْزَلَ - تَسَرَّبَلَ -
إِذْلَهَمَ . وَسَوَّسَ - اجْتَنَبَ - تَوَارَدَ - أَعْلَنَ .

٢- أَنْقُلْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ المِصَادِرِ التَّلَاثِيَّةِ الْآتِيَةِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْبُوابِ

المزيدة :

كثرة فهم ، ذكراً الى باب التفعيل .
دعوة ، نصر ، كتابة الى باب الاستفعال .
شهود ، جدال ، فخر الى باب المفاعلة .

فلاح، جُلوس، قيام الى باب الافعال .

عِلْم، صرف، وقوف الى باب التفعّل .

جَهْد عِرْفَان، نِسْبَة الى باب الافتعال .

كَسْر، قَلْب، سَدَّ الى باب الانفعال .

سَوَاد، حُمْرَة، بَيَاض، الى باب الافعال .

٣- رُدُّ كَلًّا من الكلمات الآتية المزيدة الى مُعَادِلِهَا من الفعل المُجَرَّد

وَإِذْ كُرِّ مَاضِيَّهَا وَمُضَارِعِيَّهَا :

اجْتِمَاع - مُقِيم - مُسْتَزَاد - شَارَف - إِحَالَة - انْقِيَاد - تَصْدِيق -

مُتْرَادِف - مُتَمَكِّن - إِضْمَرَار - مُحَادَثَة - تَزَلُّزَل - تَوَارَد - مَرْتَضَى -

اسْتَقْرَاض - تَقْدِير - اسْتِعْلَام - تَعْلِيم - إِعْلَام - تَفَاهُم - إِنْجَاد -

مُسْتَجْمَع - إِجْمَاع - مُشَاهَدَة - مَقْتَدِر - قَبْل - مُسَوِّدَة - تَظَاهُر -

مُعَالَجَة - انْضِبَاط - تَشْكُر - إِرَادَة - إِسْتِهَالَة - اسْتِدْرَاك - مُرِيد -

إِعْتِلَاء - تَرَجَّى - تَعَالَى - إِجْتِبَاء - مُهْتَدَى . اطمئننان - مَتَزَلُّزَل .

٤- اسْتَخْرِجِ الْاَفْعَالَ الْمَزِيدَةَ مِنَ الْجُمْلِ التَّالِيَةِ وَإِذْ كُرِّ مَاضِيَّهَا

وَمُضَارِعِيَّهَا وَمُصَدَّرَهَا :

قَالَ الْمَأْمُونُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ وَقَدْ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ الْعَامَّةِ : يَا

أَبَا الْعَبَّاسِ، سَكُنِ الْعَامَّةَ . قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَوَثِّبْتُ أَنَا وَمَنْ مَعِيَ، فَارْتَفَعَ

مِنْ أَصْوَاتِنَا وَضَجِينَا أَكْثَرُ مِمَّا كَانَ، فَقَالَ لِي: هَكَذَا تُسَكِّنُ الْعَامَّةُ!
هَلَّا نَادَيْتَ الْأَقْرَبِينَ لِيُنَادِيَ الْأَقْرَبُونَ الْأَبْعَدِينَ! قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا مَيَّزْتُ
بَيْنَ تَأْدِيبِهِ وَبَيْنَ نَغْرَانِهِ.^١

(المحاسن والمساوي للبيهقي)

وَيُذَكَّرُ أَنَّ الْحَجَّاجَ أَوْ لَمْ فِي اخْتِتَانِ بَعْضٍ وَوَلَدِهِ فَاسْتَحْضَرَ
بَعْضَ الدَّهَاقِينِ يَسْأَلُهُ عَنْ وَلَا تَمِ الْفُرْسِ، وَقَالَ أَخْبِرْنِي بِأَعْظَمِ صَنِيعِ
شِهْدَتُهُ، فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ شَهَدْتُ بَعْضَ مَرَاذِبِ كِسْرَى، وَقَدْ
صَنَعَ لِأَهْلِ فَارَسٍ صَنِيعاً أَحْضَرَ فِيهِ صِحَافَ الذَّهَبِ عَلَى أَخْوَانَةِ الْفِضَّةِ،
أَرْبَعاً عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ، وَتَحْمِيلُهُ أَرْبَعُ وَصَائِفَ وَيَجْلِسُ عَلَيْهِ أَرْبَعَةٌ مِنَ
النَّاسِ، فِإِذَا أُطْعِمُوا اتَّبَعُوا أَرْبَعَتَهُمُ الْمَائِدَةَ بِصِحَافِهَا وَوَصَائِفِهَا،
فَقَالَ الْحَجَّاجُ: يَا غُلَامَ انْحَرِ الْجُزْرَ وَأَطْعِمِ النَّاسَ، وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يَسْتَقِيلُ
هَذِهِ الْأَبْهَةَ وَكَذَلِكَ كَانَ.

(مقدمة ابن خلدون)

١- النُّغْرَانُ: الْغَضَبُ

٢- ويمكن ان يكون من باب المجرد، طعم اي شبع.

٩- وجوه الافعال

الوجوه الاصلية في الافعال ثلاثة : الماضي والمضارع والامر .

الفعل الماضي - هو ما دلَّ على حَدَثٍ او حالةٍ في زمانٍ قبلَ زمانِ الحالِ
نحو : كَتَبَ سَعِيدٌ - حَسُنَ عَلِيٌّ و قد يدلُّ على زمانِ المستقبلِ نحو : إن شاء اللهُ - وَفَّقَكَ اللهُ .

الفعل المضارع - هو ما دلَّ على حَدَثٍ او حالةٍ في زمانِ الحالِ او الاستقبالِ
نحو : فَرِيدٌ يَكْتُبُ - سَعِيدٌ يَنْجَحُ في الامتحانِ . و إذا دَخَلَتِ السَّيْنُ أَوْ
سوف يَخْتَصُّ للاستقبالِ نحو : سَأَزُورُكَ - سَوْفَ أُسَافِرُ .

الفعل الامر - صيغةٌ تدلُّ على طَلَبِ حَدَثٍ او حالةٍ في زَمَنِ الاستقبالِ
المتصلِ بالحالِ نحو : اُكْتُبْ - اِفْهَمْ - اِنْصَرِفْ .

كيفية تصريف الافعال - الاصل في الافعال من جهة الاشتقاق والتصريف
هو المفرد الغائب المذكور من الفعل الماضي المجرد ، لانه عارٍ من الحروف
الزائدة و يُعَيَّنُ بِنِيَّةِ الفعلِ ووزنه و لهذا جرت العادة في تعليم صرف
الافعال ان يُبتدأ بهذه الصيغة .

الفعل الماضي - يُبْنَى صِيغَ الفعلِ الماضي من المفرد الغائب المذكور
بِالْحَاقِ عَلامَةِ التَّائِيثِ (التاء الساكنة = ت) و الضمائر المتصلة
المرفوعة (ا - وَا - نَ - يَتَ - مَأَ - مُمَ - تُنَّ - تَ - ثَمَا) عليه نحو :

شَرِبَ - شَرِبْتُ - شَرَبَا - شَرِبْتُمَا - شَرِبُوا - شَرِبْتُمْ - شَرِبْتُمْ - شَرِبْتُمْ
شَرِبْتُمْ - شَرِبْتُمْ - شَرِبْتُمْ - شَرِبْتُمْ - شَرِبْنَا -

الفعل المضارع - يُصاغ من الفعل الماضي باضافة حروف المضارعة:

ي - ت - ا - ن (آتَيْنَ) الى اول صيغته و إلحاق : ان - ون - ن -
بين على آخرها نحو: يَشْرَبُ - تَشْرَبُ - يَشْرَبَانِ - تَشْرَبَانِ - يَشْرَبُونَ -
يَشْرَبْنَ - تَشْرَبُ - تَشْرَبِينَ - تَشْرَبَانِ - تَشْرَبُونَ - تَشْرَبْنَ -
أَشْرَبُ - نَشْرَبُ .

الامر الحاضر و الغائب - يُصاغ فعلُ الامر الغائب من المضارع
بأن يُزاد في اول صيغته المخصوصة بالغائب لامٌ مكسورة و يُجزم آخرها
نحو: لِيَشْرَبْ - لِيَشْرَبَا - لِيَشْرَبَا - لِيَشْرَبُوا - لِيَشْرَبْنَ .
و كذلك يُزاد اللام على الصيغتين المنسوبتين الى المتكلم و يُجزم اخرهما
نحو: لِأَشْرَبْ - لِأَشْرَبْ .

والامر الحاضر يُصاغ - من صيغته المخصوصة بالمخاطب بان يُحذف
حرف المضارعة و تُزاد في اولها همزة وصل و يُجزم آخرها إن كان بعد
حرف المضارعة ساكنًا نحو: أَنْصُرْ من تنصُرْ و اجلس من تجلس و اعلم
من تعلم و إن كان ما بعد حرف المضارعة متحركًا يُحذف حرف المضارعة
و يُجزم آخر الفعل نحو: قُمْ من تقوم - وضع من تضع و عد من تعد و
علم من تعلم و شاهد من شاهد .

قد ذكرنا في باب الهمزة حركة الهمزة و كونها و صلا او قطعاً .

القراءة والتهرين

١- استخرج الافعال من الجمل التالية واذكر زمانها وصيغتها

ومصدرها :

صفة الرسول ص :

وكان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَلْبَسُ الْعِبَاءَ وَيُجَالِسُ الْفُقَرَاءَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَيَتَوَسَّدُ يَدَهُ وَلَا يَأْكُلُ مُتَكِيًا وَكَانَ صَنِيعُهُ : « إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ آكُلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ وَأَشْرَبُ كَمَا يَشْرَبُ وَلَوْ دُعِيْتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ . » وَلَمْ يَأْكُلْ قَطُّ وَخَدَّهُ وَلَا ضَرَبَ عُنُقَهُ وَلَمْ يُرْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ، آدَارَ رِجْلَهُ بَيْنَ يَدَيْ أَحَدٍ وَلَا أَخَذَ بِيَدِهِ أَحَدٌ فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ يَدِهِ حَتَّى يَكُونَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُهُ . (المحاسن والمساوي للبيهقي)

٢- صرف الماضي والمضارع من الافعال التالية واذكر مصادرهما:

دَخَلَ - جَلَسَ - سَمِعَ - ذَهَبَ - أَقْدَمَ - سَلَّمَ - سَافَرَ - تَشَهَّدَ - تَقَارَبَ . إندرج - ارتفع - استنبط .

٣- ابن الامر الغائب والحاضر من الافعال الآتية وعين حركة

همزة الامر :

قَعَدَ - كَرُمَ - شَرِبَ - فَتَحَ - أَحْسَنَ - ارْتَفَعَ - وَضَعَ - انْطَلَقَ -

١- الذراع من ايدي البقر والغنم فوق الكراع ، وهو مستدق الساق والكراع منهما بمنزلة الوظيف من الفرس والذراع افضل من الكراع .

خاطب - عَلِمَ - تَبَارَكَ - تَعَلَّمَ - دَعَا - رَمَى - رَضِيَ - خَافَ - بَاعَ -
 قام - استقام - ادار - انطلق - تداخل.

٤- ضَعُفٌ فِي الْاِمَاكِنِ الْخَالِيَةِ عَلَامَةُ التَّانِيثِ وَالضَّمَائِرُ الْمُتَّصِلَةُ وَحُرُوفُ

المُضَارَعَةِ :

..نَضُرُ. المفرد المذكر	} الغائب	نَصَرَ... المفرد المؤنث	} الغائب
..نَضُرُ... الجمع المذكر		نَضَرَ... المثنى المؤنث	
..نَضُرُ... الجمع المؤنث		نَصَرَ... الجمع المؤنث	
..نَضُرُ. المفرد المؤنث		نَصَرَ... الجمع المذكر	
..نَضُرُ... المثنى المذكر		نَصَرَ... المثنى المذكر	
..نَضُرُ... المثنى المؤنث			

مركز تحقيقات كويتيون علوم وادب

..نَضُرُ. المفرد المذكر	} الحاضر	نَصَرَ... المفرد المذكر	} الحاضر
..نَضُرُ... الجمع المذكر		نَصَرَ... المفرد المؤنث	
..نَضُرُ... الجمع المؤنث		نَصَرَ... المثنى المؤنث	
..نَضُرُ... المفرد المؤنث		نَصَرَ... الجمع المؤنث	
..نَضُرُ... المثنى المؤنث		نَصَرَ... الجمع المذكر	
..نَضُرُ... المثنى المذكر			

..نَضُرُ. المفرد	} المتكلم	نَصَرَ... المفرد	} المتكلم
..نَضُرُ. الجمع		نَصَرَ... الجمع	

١٠- اللازم والمتعدي

الفعل اللازم هو ما يَتِمُّ معناه في الفاعلِ ولا يحتاجُ الى المفعول به
نحو: قام فريداً - حَسُنَ سعيدٌ.

الفعل المتعدي هو ما يحتاجُ الى المفعول به نحو: نَصَرَ عَلِيٌّ فريداً.
المعلوم والمجهول - اذا كان الفاعل معلوماً و ذُكِرَ في الكلام يكون
صيغة الفعل على بناء المعلوم كالامثلة المذكورة و اذا لم يكن الفاعل
معلوماً او لم يُذكَر في الكلام يُبنى الفعل بصيغة المجهول نحو: نُصِرَ
فريداً.

كيفية بناء الفعل المجهول - يُبنى الفعل المجهول من الفعل المعلوم .
أما في الماضي فيُضمُّ الحرف الاول و كلُّ حرف متحرك بعده و يُكسرُ ما
قبل الآخر نحو: كُتِبَ - عَلِمَ - أفتُقَدِّد و تُفقدُّد و أما في المضارع فيُضمُّ
حرف المضارعة و يُفتح ما قبل الآخر نحو: يُكْتَبُ و يُستخرَجُ .

تبصرة - يُبدلُ الالف و اوا في الماضي من باب المُفاعلة و التفاعل
إذا بُنِيَ للمجهول نحو: خُوِّطَ و تُخوِّطُ .

الفعل المتصرف و الفعل الجامد - المتصرف من الافعال هو ما لا يُلَازِمُ
صورة واحدة بل يأتى منه المضي و المضارع و الامر و المفرد و المثني و الجمع

والمذكر والمؤنث وهذا هو الاكثر في الافعال التامة نحو: نَصَرَ يَنْصُرُ
أَنْصُرُ - أَحْسَنَ يُحْسِنُ أَحْسِنُ - أَنْصَرَ يَنْصُرُ أَنْصُرُ.

الجامد - هو ما يُلازمُ صورةً واحدةً وَيَخْتَصُّ غالباً بزمان الماضي

نحو: نِعِمَّ (المخصوص بالمدح) - بِئْسَ (المخصوص بالذم) عَسَى -
لَيْسَ وغيرها.

القراءة والتمرين :

١ - استخراج الافعال المتعدية والافعال اللازمة من الاشعار و

الجُمَلاتِ التالية :

لا يَكْتُمُ السِّرَّ إِلَّا كُلُّ ذِي خَطَرٍ وَالسِّرُّ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَكْتُومٌ
وَالسِّرُّ عِنْدِي فِي بَيْتٍ لَهُ غَلَقٌ قَدْ ضَاعَ مِفْتَاحُهُ وَالْبَابُ مُرْدُومٌ

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَحْفَظْ لِنَفْسِكَ سِرَّهَا فَسِرُّكَ عِنْدَ النَّاسِ أَفْشَى وَأَضْمِعْ

قيل : إِنَّ يَزْدُجِرْدَ رَأَى بِهَرَامٍ بِمَوْضِعٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ . فقال : مَرَرْتُ

بِالْحَاجِبِ ؟ قال : نَعَمْ . قال : وَعَلِمَ بِدُخُولِكَ ؟ قال : نَعَمْ ، قال :

فَأَخْرَجُ إِلَيْهِ فَأَضْرِبُهُ ثَلَاثِينَ سَوْطاً وَنَحَهُ عَنِ السَّتْرِ وَكَلَّ بِالْحِجَابِ

أَزَادَ مُرْدَ . ففَعَلَ بِهَرَامٍ ذَلِكَ ، وَهُوَ إِذْ ذَاكَ ابْنُ ثَلَاثِ عَشْرَةَ سَنَةً وَلَمْ

يَعْلَمَ الْحَاجِبُ فِيمَ غَضِبَ عَلَيْهِ الْمَلِكُ .

فلما جاء بهرام بعد ذلك ليُدخل، دَفَعَ آزادُ مردُ في صدره دفعةً
أَوْ قَدَّهُ مِنْهَا، وقال له: إن رأيتك بهذا الموضع ضربتكَ ستين سَوْطاً
لجِنَايَتِكَ على الحاجبِ الأوَّلِ، وثلاثين لِثَلَاثَطَمَعٍ في الجناية عَلَيَّ.
فبَلَغَ ذلك يزدُجَرَدَ فدعا بآزادُ مرد فخلَعَ عليه ووصَله.

(المحاسن والمساوى)

٢- إِبْنُ بصيغَةِ المجهول، الماضي والمضارع من الافعال التالية:
مَنَعَ - مَانَعَ - قَبِلَ - تَقَابَلَ - أَقْبَلَ - ارْتَفَعَ - اسْتَعْلَمَ - تَفَحَّصَ -
أَقَامَ - إِخْتَارَ - اسْتَدْعَى - خَافَ - دَعَا - وَعَدَ - بَاعَ - قَابَلَ -

٣- استخرج الافعال المعلومة والمجهولة من الجُمَلَاتِ التالية:
في اخبار الوُزراءِ أَنَّ الوَزيزَ فخرَ المَلِكِ قد أَهْمَلَ بعضَ الواجباتِ
قُعُوبَ سَريعاً و ذلك أَنَّ بعضَ خواصِّه قَتَلَ رجُلًا ظُلماً فَتَصَدَّتْ^٢ له
زوجةُ المقتولِ تستغيثُ فلم يلتفت إليها فَلَقِيَتْهُ ليلَةً في مهدِ بابِ التينِ
وقد حَضَرَ للزيارة فقالت له: يا فخرَ المَلِكِ القِصصُ التي ارفعُها اليك
ولا تلتفتُ إليها صرَّتْ أرفعُها الى الله وانا منتظرةٌ خروجَ التوقيعِ مِنْ
جَهْتِهِ فلما قُبِضَ عليه قال: لاشكَّ ان توقيعها قد خَرَجَ.

(خردنامه)

١- وقده: ضربه شديداً - او قده: تركه عليلاً.

٢- تصدى له: تعرض

إِذَا أُعْطِيَ النَّاسُ الْعِلْمَ وَمُنِعُوا الْعَمَلَ وَتَحَابُّوا بِاللِّسَنِ وَتَبَاغَضُوا
بِالْقُلُوبِ وَتَقَاطَعُوا فِي الْأَرْحَامِ لِعَنَهُمُ اللَّهُ فَاصَّمَهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ.
الْعِلْمُ نُورٌ فِي الْقَلْبِ نُفِّرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِالْعَقْلِ عُرِفَ
الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَعُرِفَتْ شَرَائِعُ الْإِسْلَامِ وَالْأَحْكَامُ ...
(مِنْ حِكْمِ النَّبِيِّ صَلَّى)

الأفعال الملحقة

الأفعال الملحقة هي الأفعال التي زيد فيها حرف أو أكثر لئلا يصير
على صورة مثال أزيد منها ويعامل معها معاملة في جميع التصرفات و
الفرق بين المزيد فيه لغو الإلحاق والمزيد فيه لغو الإلحاق ان الزيادة
في الأول لقصد زيادة معنى خاص كالتعددية والمبالغة والمطاوعة و سائر
الأغراض كما سيجيء ولكن الزيادة في الثاني تكون لقصد موافقة لفظ
للفظ آخر في الصورة فقط والأفعال الملحقة قسماً :

ملحقة بالرباعي المجرد وملحقة بمزيده أما الثلاثي المجرد فلا ملحق
له إذ ليس في كلام العرب فعل ثنائي الوضع فيلحق بالثلاثي كما يلحق
الثلاثي بالرباعي .

الملحق بالرباعي المجرد : وله ستة أوزان مشهورة :

١- فعَلَلْ نحو: شَمَلَلْ .

٢- فَوَعَلْ نحو: حَوَقَلْ .

٣- فيعل نحو: بيطر .

٤- فعول نحو: جهور .

٥- فعئل نحو: قلنس .

٦- فعلى نحو: قلسى بمعنى قلنس .

والملحق بالرباعي المزيد: اما ان يكون ملحقا بتفعّلل واما ان يكون ملحقا بافعنلّل فالملحق بتفعّلل كالملحق بفعئل بزيادة التاء في اوله فتقول في جلبب تجلبب وفي جوروب تجورب وفي بيطر تبيطر الخ .
والملحق بافعنلّل اقعنس^١ واسلنقى^٢ من قعس وسلق .

تنبيهات:

١- ليس باللازم في كلّ مجرد أن يستعمل له مزيد ولا في كلّ مزيد أن يستعمل له مجرد فنحو خلا و ليس و بثس لا مزيد لها ابدا ونحو: إجلود ووزع وتأهب لا مجرد لها والمعول في كلّ ذلك على السماع وتتبع كتب اللغة .

٢- قد ذكرنا حركة العين في المضارع الثلاثي المجرد واما ما قبل الآخر في المضارع المزيد ثلاثياً كان او رباعياً ملحقا او غير ملحق وفي المضارع الرباعي المجرد فمكسور ما لم يكن اول ماضيه تاء زائدة نحو:

١- اقعنس ضد اعدودب اذا خرج صدره ودخل ظهره .

٢- اسلنقى - نام على ظهره .

تَعَلَّمَ وَتَجَاهَلَ وَتَدَخَّرَ فَلَا يَتَغَيَّرُ مَا قَبْلَ الْآخِرِ فِي الْمَضَارِعِ وَيُقَالُ يَتَعَلَّمُ
وَيَتَجَاهَلُ وَيَتَدَخَّرُ أَوْ لَمْ تَكُنِ اللَّامُ مَكْرُورَةً نَحْوُ: أَحْمَرٌ وَأَحْمَارٌ فَيُدْغَمُ
مَا قَبْلَ الْآخِرِ فِي الْآخِرِ وَيُقَالُ يَحْمَرُ وَيَحْمَرُ فَلَا يَظْهَرُ التَّغْيِيرُ فِيهِ .

٣- حروف المضارعة مفتوحة إالآ في :

باب الافعال والتفعيل والمفاعلة من الثلاثي المزيد .

وفي باب الفعللة من الرباعي المجرد فانها مضمومة فيها .



١- أذُكُرُ حَرَكَةَ مَا قَبْلَ الْآخِرِ فِي الْمَضَارِعِ مِنَ الْاَفْعَالِ التَّالِيَةِ :

استقبل، اكنى، ارتضى، ارتفع، انسلخ، اسودَّ، أعجب، تعجَّب،
أرصد، عالج، تراجع، علم، كاشف، استكبر، انهدم، تغَيَّرَ، أشرف،
وسوس، اقشعر، اجلوَّذ، احرنجم، تسربل، زلزل، احمار، اصفر، اجتمع .

٢- عَيَّنْ حَرَكَةَ حَرْفِ الْمَضَارِعَةِ فِي الْاَفْعَالِ التَّالِيَةِ :

يتعلم، يعلم، يستعلم، يتفهم، يفهم، يشاهد، يقدم، يخاطب،
يستقيم، يقاوم، يقشعر، يدحرج، يحرنجم، يتدحرج، يوسوس،
يزلزل، يرتقى، يصفر، يستفهم، يتداخل، يدخل، يستضي، يعالج،
يذكر، يتذكر، يقيم، يستنكف، يكتفى .

١١- أهم الافراض المستفادة من نقل المجرد

الى اوزان المزيد

نقلُ المجردِ الى المزيد يكونُ في الاغلبِ الاعمُّ لغرضٍ معنويٍّ بحيثُ لا يحصلُ هذا الغرضُ الا بنقلِ المجردِ الى احدِ اوزانِ المزيد ونحن نذكر ههنا أهمَّ الاغراضِ المستفادَةِ من نقلِ المجردِ الى اوزانِ المزيد .

معاني باب الافعال

- ١- التَّعْدِيَةُ وهى الغالبُ فيه نحو: أَكْرَمْتُ الْعَالِمَ .
- ٢- الصِّيْرُورَةُ نحو: أَغَدَّ الْبَعِيرُ اى صار ذاغُدَّةً و أَفْقَرَ الْبِلْدَ اى صار قَفْرًا .
- ٣- إِصَابَةُ الشَّيْءِ عَلَى صِفَةٍ نحو: أَحْمَدْتُهُ اى وَجَدْتُهُ مَحْمُودًا و أَبْخَلْتُهُ اى وَجَدْتُهُ بَخِيلًا .
- ٤- الدَّخُولُ فِي الشَّيْءِ نحو: أَصْبَحَ زَيْدٌ وَأَمْسَى اى دَخَلَ فِي الصَّبَاحِ و فِي الْمَسَاءِ .
- ٥- قَصْدُ الْمَكَانِ - نحو: أَعْرَقَ فُلَانٌ أَيْ قَصَدَ الْعِرَاقَ و أَخْجَزَ اى قَصَدَ الْحِجَازَ .
- ٦- السَّلْبُ نحو: أَشْكَيْتُهُ أَيْ أزالْتُ شكايتَهُ .

- ٧- التعريضُ ، نحو: أَبَعْتُ الفرسَ اى عَرَضْتُهُ للبيع .
 ٨- المبالغة ، نحو: أَشْغَلْتُهُ اى بِالْعَتُّ فى شُغْلِهِ .

معانى باب التفعيل :

- ١- التَعْدِيَةُ - نحو: فَرَّخْتُهُ .
 ٣- الدلالةُ على التَكثيرِ ، نحو: غَلَقْتُ الأبوابَ وَقَطَعْتُ الأَثوابَ .
 ٣- نسبةُ المفعولِ الى اصلِ الفعلِ ، نحو: فَسَّقْتُهُ وَكَفَّرْتُهُ اى نَسَبْتُهُ الى الفسقِ والكفرِ .
 ٤- السلبُ ، نحو: قَشَّرْتُ اللوزَ اى نَزَعْتُ قِشْرَهُ .
 ٥- التَّشْبِيهِ ، نحو: قَوَّسَ الشَّيْخُ اى صارَ كالقوسِ وَهَلَّلَ البعيرُ اى صارَ كالهلالِ مِنَ الهزانِ .
 ٦- إِتِّخَاذُ الفعلِ مِنَ الاسمِ نحو: خَيَّمِ القومُ اى ضربوا خياماً .

معانى باب المفاطة :

- ١- الدِّلالَةُ على المِشارَكَةِ بينِ الاثنَينِ وَهُوَ الغالبُ فيه . نحو :
 خَاصِمَ زَيْدٌ عَمْرًا وَالمِشارَكَةُ فى هَذا البابِ هِىَ أَنَّ يَفْعَلُ الواحِدُ بِالآخرِ
 ما يَفْعَلُهُ الآخرُ بِهِ حَتَّى يَكُونَ كُلُّ واحِدٍ مِنْها فاعِلاً وَ مفعولاً .
 ٢- الدِّلالَةُ على التَكثيرِ ، نحو: ضاعَفَ اى ضَعَّفَ .
 ٣- بِمعنى أَفْعَلَ ، نحو: عافَكَ اللهُ اى أَغْفَاكَ وَبِعادَتِهِ بِمعنى أَبْعَدْتُهُ .

معاني باب التفاضل :

- ١- للمُشَارَكَةِ بين الاثنينِ فَأَكْثَرُ وهو الغالبُ فيه نحو: تخاطبَ الرجلانِ وتصالِحَ القومِ .
- ٢- لمطاوَعَة فاعِلَ ، نحو: باعدته فتباعده .
- ٣- لإظهارِ ما ليسَ في الواقعِ ، اى التظاهرُ بالفعلِ معَ عدمِ وجوده نحو: تمارضَ وتجاهلَ معَ عدمِ وجودِ المرضِ والجهالةِ .
- ٤- للوقوعِ تدريجاً ، نحو: توارَدَ القومُ ، اى وردوا واحداً بعد الآخرِ .



معاني باب التفضيل :

- ١- لمطاوَعَة فَعَلٍ ، نحو: كسرتُ الخشبَ فتكسرتُ .
- ٢- للتكَلْفِ ، نحو: تشجّعَ و تحلّمَ اى أظهرَ من نفسه الشجاعةَ والحلمَ بكلفةٍ .
- ٣- للاتّخَاذِ ، نحو: توسّدتُ الحجرَ اى اتّخذتُهُ وسادةً .
- ٤- للتجنّبِ ، نحو: تأنّمَ وتذمّمَ اى تجنّبَ الإثمَ والذمَّ .
- ٥- للصيرورةِ ، نحو: تأهّلَ الرجلُ اى صارَ ذا أهْلٍ وتأيّمتِ المرأةُ اى صارتُ أيّاً .
- ٦- للطلبِ ، نحو: تنجّزتُهُ اى طلبتُ إنجازَه (الانجاز قضاء الحاجة والوفاء بالعهد) وتبيّنتُهُ اى طلبتُ بيانه .

- ٧- للدلالة على حصول اصل الفعل مرة بعد أخرى، نحو: تَجَرَّعَ
 اى شَرِبَ جرعة بعد جرعة و تفهَمَ المسئلة اى فهِمَهَا بالتدرىج .
 ٨- للانتساب ، نحو: تبدى اى انتسب الى البدو .

معانى باب الافعال :

- ١- لمطاوعة فعل وهو الغالب فيه ، نحو: جمعة فاجتمع .
 ٢- بمعنى تفاعل ، اى للمشاركة نحو: اختصم القوم اى تخصموا .
 ٣- للاجتهاد فى تحصيل اصل الفعل ، نحو: اكتسب اى اجتهد

فى الكسب

- ٤- للاتخاذ، نحو: اختبروا و احتطب اى اتخذ الخبز و الحطب .
 معنى باب الافعال :

هذا الباب لازم كله ويكون لمطاوعة فعل . نحو: كسرتة فانكسر .
 والمطاوعة هى قبول الاثر و يختص هذا الباب بالمعاني المحسوسة
 مما فيه علاج و تاثير كالقطع و القلب و الجذب و لا يجى فيها يتعلق
 بالباطن فلا يقال انعلم و انفهم مثلا .

معانى باب الاستفعال :

- ١- للطلب و السؤال نحو: استغفر و استرحم اى طلب المغفرة
 و الرحمة .

٢- للتحوُّلِ من حالٍ الى حالٍ ، نحو : **إِسْتَحْجَرَ الطينُ** اى صارَ

حجراً .

٣- لوجودانِ الشئِ على صفةٍ نحو : **إِسْتَعْظَمَ الامرأى** وجدَهُ عظيمًا

و**إِسْتَحْسَنَهُ** اى وجدَهُ حسناً .

٤- للتكْلِيفِ ، نحو : استعجراً اى **تَكَلَّفَ الجراًة** والشجاعةَ .

معنى باب التفعُّلِ :

يُنْقَلُ فعلل الى تفعُّل للمُطاوِعة ، نحو : **دَحْرَجْتُهُ** فتدَحْرَجَ .

معاني سائر الابواب :

ليسَ لِمَا عدا هذه الابنيةِ المزيدةِ التي ذكرناها معنى زائد على أصولها إلا المبالغة تقول **حَمَرَ الشئُ** او **سَوَّدَ** واذا اردت المبالغة تقول **إِحْمَرَّ** و**إِسْوَدَّ** او **إِحْمَارٌ** و**إِسْوَادٌ** و**كثُرَ** محببى هذين البابين فى الألوان والعيوب . وكذلك **إِخْشَوْشَنَ** و**إِحْلَوْلَى** و**إِعْشَوْشَبَ** لمبالغة **خَشِنَ** و**حَلَا** و**عَشَبَ** وهذه الابواب لازمة غالباً .

القراءة والتمرين

١- **إِسْتَخْرَجَ** من الجُمَلِ التالية الافعال المزيدة واذكُرْ ماضئها و

مضارعها و مصدرها والغرض من نقلها الى ابواب المزيدة :

إِغْتَنِمِ مَنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ فِضَائِهِ فِي يَوْمِ
عُسْرَتِكَ - أَنْعِمِ تَشْكُرْ وَأَرْهَبِ تُحْذِرْ وَلَا تُمَارِحْ فَتُحَقَّرَ .
لَا تُشَاوِرَنَّ فِي أَمْرِكَ مَنْ يَجْهَلُ - لَا تُحَدِّثْ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ -
لَا تُغْلِقْ بَاباً يُعْجِزُكَ افْتِتَاحُهُ - سَلِّمِ النَّاسَ تَسَلَّمْ دُنْيَاكَ -
إِنْفِرِدْ بِسِرِّكَ وَلَا تَوَدِّعْهُ حَازِماً فَيَزِلَّ وَلَا جَاهِلاً فَيُخُونُ -
أَكْذِبِ السَّعَايَةَ وَالنَّمِيمَةَ بَاطِلَةٌ كَانَتْ أَمْ صَحِيحَةٌ -

(من حكم امير المؤمنين علي عليه السلام)

٢- أذْكَرُ مَعْنَى كُلِّ فِعْلٍ مِنَ الْأَفْعَالِ الْمَزِيدَةُ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ وَبَيِّنْ

الغرض الذي من أجله يُنْقَلُ الْمَجْرُودُ إِلَى الْمَزِيدِ :

أَصْلِحِ الْمُسَى بِحُسْنِ فِعَالِكَ - أَحْسِنُوا تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ
أَنْفَعُ الْقَصَصِ وَاسْتَشْفُوا بِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ - لَا تُحَدِّثِ الْجُهَّالَ
بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فَيَكْذِبُونَ بِهِ - لَا تَصْحَبْ إِلَّا عَاقِلاً تَقِيّاً وَلَا تُعَاشِرْ إِلَّا
عَالِماً ذَكِيّاً وَلَا تَوَدِّعْ سِرَّكَ إِلَّا مُؤْمِناً وَفِيّاً - لَا يَتَعَلَّمُ مَنْ يَتَكَبَّرُ - بِالْبِرِّ
يُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ . (من حكم امير المؤمنين علي عليه السلام)

أَحْسِنِ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدُ قُلُوبَهُمْ فَطَالَمَا اسْتَعْبَدَ الْإِنْسَانَ إِحْسَانٌ
مَنْ اسْتَعَانَ بِغَيْرِ اللَّهِ فِي طَلَبِ فَإِنَّ نَاصِرَهُ عَجْزٌ وَخِذْلَانٌ

(ابو الفتح البستي)

تَحَامَقُ تَطِبُ عَيْشاً وَلَا تَكُ عَاقِلاً فَعَقَلُ الْفَتَى فِي ذَا الزَّمَانِ عَدُوَّهُ

١٢- المصدر والاسماء المشتقة منه

المشتق والجامد

المشتق - المشتق هو ما يكون له اصل ونظائر مشتركة معه في اصل البناء نحو: عالم وفهيم ، فهما مشتقان من العلم والفهم وتوجد كلمات أخرى مشتركة معهما في بنيتها الأولى وهي : المعلوم والمفهوم والإعلام والإفهام والاستعلام والاستفهام والمعلم والمفهم الى آخر .

الجامد - هو ما لا يكون له اصل غيره ولا توجد كلمات أخرى مشتركة معه في اصل البناء نحو: حجر وقمر وعلم ونم .

الف - المصدر

المصدر الثلاثي هو اصل المشتقات وهو اسم جامد يدل على حالة او حدث دون زمان نحو: فرح وجلوس وهو على قسمين .

قياسي وسماعي - اما القياسي فيكون في غير الثلاثي كما ذكرنا وفي المصدر الميمي كما سذكروا واما السماعي فيكون في المصدر الثلاثي .

اوزان المصدر الثلاثي المجرد :

للمصدر الثلاثي اوزان كثيرة تبلغ اكثر من ثلثين وزناً لا تعرف إلا من كتب اللغة و السماع من اهلها و نذكر ههنا الاوزان المشهورة وهي :

- ١- فَعْلٌ و فِعْلٌ و فُعْلٌ نحو: فَهَمَ، عِلِمَ، شُغِلَ .
- ٢- فَعْلَةٌ و فِعْلَةٌ و فُعْلَةٌ نحو: رَحِمَةَ، نَشَدَةَ قُدْرَةَ^١ .
- ٣- فَعْلَى و فِعْلَى و فُعْلَى نحو: دَعَوَى^١، ذِكْرَى^١، بُشْرَى^١ .
- ٤- فَعْلَانٌ و فِعْلَانٌ و فُعْلَانٌ نحو: لَيَّانٌ (من لَوَى يَلْوِي) و حِرْمَانٌ و غُفْرَانٌ و جَوْلَانٌ .
- ٥- فَعَلٌ و فَعِيلٌ و فِعَلٌ و فُعَلٌ نحو: طَلَبٌ، خَنِقٌ، صِغَرَ، هُدَى .
- ٦- فَعْلَةٌ و فِعْلَةٌ نحو: غَلَبَةَ، سَرِقَةَ .
- ٧- فَعَالٌ و فِعَالٌ و فُعَالٌ نحو: ذَهَابٌ، إِيَابٌ، سُؤَالٌ .
- ٨- فَعَالَةٌ و فِعَالَةٌ و فُعَالَةٌ نحو: زَهَادَةٌ، دِرَايَةٌ، بُغَايَةٌ .
- ٩- فُعُولٌ و فَعُولٌ نحو: دُخُولٌ و قَبُولٌ .
- ١٠- فُعُولَةٌ نحو: سُهُولَةٌ .
- ١١- فَعِيلٌ نحو: رَحِيلٌ .
- ١٢- فَعَالِيَةٌ نحو: كَرَاهِيَةٌ .

واعلم أن هذه الاوزان كلها سماعية لا يُقاس عليها إلا أن الغالب :

١- في مادلاً على الحركة والاضطراب أن يجيء مصدره على فَعْلَان

نحو: خَفَقَانٌ، جَوْلَانٌ، نَوْسَانٌ، غَلِيَانٌ وغيرها .

١ - إذا اريد من المصدر الدلالة على المرة ، فيجىء على وزن فعلة بفتح الفاء نحو : شربت شربة و إذا اريد منه الدلالة على النوع فيكسر الفاء نحو : جلست جلسة الامير .
والمرة من المصادر غير الثلاثي تحصل بزيادة تاء في آخرها نحو : ابتسم ابتسامة .

٢- وفي مادلاً على صفةٍ وحرفيةٍ ونحوهما أن يجيء على فعالة نحو: كتابة وزراعة وتجارة وصباغة وحياكة .

٣- وفي مادلاً على الأصوات اوداءٍ أن يجيء على فعالٍ وفعيلٍ نحو: صراخ وشهيق وزئير وبكاء وعويل وزكام وصداع وسعال .

٤- وفي مادلاً على الألوان أن يجيء على فُعلةٍ نحو: خُضرةٌ وحُمرةٌ وزُرقةٌ .

٥- وفي مادلاً على الامتناع أن يجيء على فعالٍ نحو: إباءٌ وجِهاحٌ^١ وايضا الغالب :

الف - في فَعَلٍ اللّازم ان يجيء مصدره على فُعُولٍ نحو: رَكَعَ على رُكُوعٍ وقَعَدَ على قَعُودٍ .

ب - وفي فَعَلَ و فَعِلَ المتعديين ان يجيء مصدرهما على فَعَلَ نحو: مَنَعَ و فَهِمَ على مَنَعَ و فَهَمَ .

ج - وفي فَعِلَ اللّازم ان يجيء مصدره على فَعَلَ نحو: فَرِحَ و عَطِشَ على فَرِحَ و عَطِشَ .

د - وفي فَعَلَ ان يكون مصدره على فُعُولَةٍ او فَعَالَةٍ نحو: سُهولةٌ وكُدورةٌ و شرافةٌ و نَباهةٌ .

تهرين

١- أذْكَرُ لِكُلِّ وَزَنٍ مِنَ الْاَوْزَانِ الْمَذْكُورَةِ لِلْمَصْدَرِ الثَّلَاثِيِّ مِثَالًا

غَيْرِ الْاَمْثَلَةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا.

٢- اسْتَخْرِجِ الْاَفْعَالَ الثَّلَاثِيَّةَ مِنَ الْجُمْلِ التَّالِيَةِ وَاذْكَرْ مَصَادِرَهَا:

... وَيُقَالُ إِنَّهُ كَانَ بَدَارِ الرَّشِيدِ مِنْ وُلْدِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ خَمْسَةَ

وَعَشْرُونَ رَئِيسًا مِنْ بَيْنِ صَاحِبِ سَيْفٍ وَصَاحِبِ قَلَمٍ لِمَكَانِ اَبِيهِمْ يَحْيَى

مِنْ كِفَالَةِ هَرُونَ وَوَلِيِّ عَهْدٍ وَخَلِيفَةٍ حَتَّى شَبَّ فِي حُجْرِهِ وَغَلَبَ عَلَى امْرِهِ

وَكَانَ يَدْعُوهُ يَا اَبْتَ فَتَوَجَّهَ الْاِبْتِخَارُ مِنَ السُّلْطَانِ اِلَيْهِمْ وَانْبَسَطَ الْجَاهُ

عِنْدَهُمْ وَانْصَرَفَتْ نَحْوَهُمُ الْوُجُوهُ وَخَضَعَتْ لَهُمُ الرِّقَابُ وَقُصِّرَتْ

عَلَيْهِمُ الْاَمْالُ وَتَخَطَّتْ اِلَيْهِمْ مِنْ اَقْصَى النَّخُومِ اِهْدَايَا الْمُلُوكِ وَتُحَفُ

الْاُمَرَاءِ وَسُيِّرَتْ اِلَى خِزَانَتِهِمْ فِي سَبِيلِ التَّزْلِيفِ^٢ وَالاسْتِمَالَةِ اَمْوَالِ الْجَبَايَةِ

وَافَاضُوا فِي رِجَالِ الشَّيْعَةِ وَعُظْمَاءِ الْقَرَابَةِ الْعَطَاءَ... وَمُدْحُوا بِمَا لَمْ يُمْدَحْ

بِهِ خَلِيفَتُهُمْ وَأَسَنُوا الْعُقَاتِهِمْ^٣ الْجَوَائِزَ وَالصِّلَاتِ وَأَسْتَوْلُوا عَلَى الْقُرَى

وَالضِّيَاعِ مِنَ الضُّوَاحِي^٤ وَالْاَمْصَارِ فِي سَائِرِ الْمَمَالِكِ حَتَّى آسَفُوا^٥ الْبِطَانَةَ

وَاحْقَدُوا الْخَاصَّةَ وَأَغْضَبُوا اَهْلَ الْوَلَايَةِ فَكُشِفَتْ لَهُمْ وَجُوهُ الْمُنَافَسَةِ

وَالْحَسَدِ... (من مقدمة ابن خلدون)

١- التخم بفتح الفاء وضمها : منتهى كل قرية او ارض . ج : تخوم .

٢- التزلف : التقرب . ٣- العفاة جمع العافى : الضيف . كل طالب فضل او رزق .

٤- الضواحي جمع الضاحية : الناحية البارزة من كل شىء .

٥- آسف : اغضب و اجزن .

ب- المصدر الميمي

للأفعال سوى المصادر التي ذكرناها مصدر قياسي آخر يُسمى المصدر الميمي ويبنى من الثلاثي على وزن مَفْعَل نحو: مَنْظَرٌ وَمَخْبَرٌ وَمَأْوَى وَمَرْمَى وَشَدَّ مَفْعِلٌ نحو: مَرَجِعٌ وَمَجِيٌّ وَمَصِيرٌ وَمَشِيبٌ وَمَسِيرٌ وَمَرْفِقٌ. وقد تَزَادُ في آخرها تاءٌ نحو: مَشَقَّةٌ وَمَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةٌ.

أما في المِثَالِ الواوِيُّ فقياسُهُ على مَفْعِلٍ نحو: مَوْضِعٌ وَمَوْعِدٌ وَمِنْ غيرِ الفعلِ الثلاثيِّ سواء كان ثلاثياً مزيداً فيه أم رباعياً مجرداً أم مزيداً فيه يَجِيءُ المصدرُ الميميُّ على وزنِ اسمِ المفعولِ من ذلك البابِ نحو: مُخْرَجٌ بمعنى الإخْرَاجِ وَالْمُسْتَخْرَجُ بمعنى الإِسْتِخْرَاجِ وَالْمُنْحَدَرُ بمعنى الإِنْجِدَارِ وَالْمُدْخَرُجُ بمعنى الدَّخْرِجَةِ وغيرها. كما في هذه الآية الشريفة: وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيْرًا.

تبصرة - يُوجَدُ مصدرٌ غيرُ المصدرِ التي ذكرناها وهو المصدرُ الجعليُّ أو الصناعيُّ وهو يُصاغُ من الأسماءِ الجامدةِ والمشتقةِ وكيفيةِ صوغه أن تَزَادُ ياءُ النسبةِ والتاءُ في آخرِ الكلمةِ نحو: الكيفية - الكمية - الجاهلية - الفروسيَّة - الفاعلية الوضعية وغيرها.

وأكثَرُ العلماءِ في العصورِ المختلفةِ من استعمالِ هذا المصدرِ وقرَّرَ مجمعُ اللُّغةِ العربيَّةِ قياسيَّةَ هذا المصدرِ.

ج - اسما الزمان والمكان

اسمُ الزمانِ واسمُ المكانِ اسمانِ مشتقانِ ويبدلُ الاوَّلُ على زمانٍ وقوعِ
الفعلِ والثاني على محلِّ وقوعه ويُبْنِيانِ من الثلاثيِّ المجرَّدِ على وزنِ مَفْعَلٍ
او مَفْعِلٍ .

فإن كانت عينُ المضارعِ مضمومةً او مفتوحةً او كان الفعلُ ناقصاً
يائياً كان او و اويأُ يُبْنِيانِ على مَفْعَلٍ بفتح العين نحو: مَطْبَخٌ و مَشْرَبٌ
و مَقْتَلٌ و مَرْمِيٌّ و مَدْعَى .

وان كانت عينُ المضارعِ مكسورةً او كان الفعلُ مثلاً فيُبْنِيانِ
على وزنِ مَفْعِلٍ بكسر العين نحو: مَجْلِسٌ و مَنزِلٌ و مَوْعِدٌ و مَوْقِعٌ . وشدُّ
مَطْلَعٌ و مَشْرِقٌ و مَغْرِبٌ و مَسْجِدٌ و مَجْزِرٌ و مَنْبِتٌ و مَرْفِقٌ و مَنْخِرٌ و مَفْرِقٌ
بكسر العين والقياس الفتح في الكلِّ لِأَنَّ العَيْنَ في مضارعها مضمومةٌ .
ويُبْنِيانِ من غير الثلاثيِّ على وزنِ اسمِ المفعولِ كالمصدرِ الميميِّ .

تذكرة - إِعْلَمْ أَنَّ مَفْعَلَةً صِيغَةً موضوعةً للدلالة على كثرة وجود
الشيء في المكان نحو: مَأْبَلَةٌ و مَسْبَعَةٌ لمكان يكثر فيه الإبل و السباع .
والمكتبة و المَشْرَبَةُ لموضع الكُتُبِ الكثيرة والغرفة التي يشربون فيها .

التمرين والقراءة

١- صُغِ المصدر الميمى واسمى الزمان والمكان من الافعال التالية:
شَهِدَ، وَضَعَ، دَخَلَ، يَسَّرَ، شَرِبَ، اِكْتَسَبَ، اِنصَرَفَ، اِجْتَمَعَ،
اِرْتَقَى، رَمَى، رَضِيَ، وَسَمَ، صَبَّ، اُرْسَى، اَوَى، اِتَكَى، جَمَعَ، نَهَلَ،
شَوَى، اِنْتَهَى. اسْتَشْفَى.

٢- اِسْتَخْرِجِ المصادر الميمية واسمى الزمان والمكان من الجُمَلِ

الآتية :

أَفْضَلُ الْخُطْبَاءِ أَصْدَقُهَا وَالصُّدُقُ مَنْجَاةٌ وَالْكَذِبُ مَهْوَاةٌ وَالْحَزْمُ
مَرْكَبٌ صَعْبٌ وَالْعَجْزُ مَرْكَبٌ وَطِيءٌ..... إِنَّ لِكُلِّ مَنْطِقٍ فُرْصَةً وَلِكُلِّ
حَاجَةٍ غُصَّةٌ وَعَى الْمَنْطِقِ السُّكُوتُ .

إِنَّ لِلْأَقَاوِيلِ مَنَاهِيحَ وَلِلْآرَاءِ مَوَالِيحَ وَلِلْعَوِيصِ مَخَارِجَ وَخَيْرُ الْقَوْلِ
أَصْدَقُهُ وَأَفْضَلُ الطَّلِبِ أَنْجَحُهُ .

قيل: إِنَّ قَبَاذَ أَمْرٍ بِقَتْلِ رَجُلٍ مِنَ الطَّاعِنِينَ عَلَى الْمَمْلَكَةِ، فَقُتِلَ.
فَوَقَفَ عَلَى رَأْسِهِ رَجُلٌ مِنْ جِيرَانِهِ وَصَنَائِعِهِ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ إِنْ كُنْتَ
لَتُكْرِمَ الْجَارَ وَتَصْبِرَ عَلَى آذَاهُ وَتُؤَاوِيَ أَهْلَ الْبَخْلَةِ وَالْعَجَبُ، كَيْفَ
وَجَدَ الشَّيْطَانَ فِيكَ مَسَاغَا حَتَّى حَمَلَكَ عَلَى عِصْيَانِ مَلِكِكَ، فَمَخَّرَجْتَ مِنْهُ

طاعته المفروضة إلى معصيته . . . فأخذ صاحب الشرطة الرجل فحبسه
 وأنهى كلامه إلى قباذ، فوقع: يُحَسِّنُ إلى هذا الذي شكر إحساناً، يُفْضِلُ
 به وترُفَعُ مرَّتِبَتَهُ ويزادُ في عطائه .

قالَ عليُّ بنُ أبي طالبٍ عليه السلام: الدنيا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا
 ودارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنَّا ودارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، مسجدُ أنبياءِ اللهِ و
 مَهْبِطُ وحيهِ ومُصَلَّى ملائِكَتِهِ ومَتَجَرُّ أوليائِهِ، اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ و
 رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ ... (المحاسن والمساوي)



مرکز تحقیقات علوم اسلامی

د = اسم الآلة

اسمُ الآلةِ صيغةٌ مشتقةٌ ويدلُّ على أداةِ العملِ ويصاغ من الفعل الثلاثي المتعدّي وله ثلاثة اوزانٍ :

١- مِفْعَلٌ نحو: مِنْحَلَبٍ لآلةِ الحَلْبِ..

٢- مِفْعَلَةٌ نحو: مِكْسَحَةٌ لآلةِ الكَسْحِ اى الكَنَسِ .

٣- مِفْعَالٌ نحو: مِفْتاحُ لآلةِ الفَتْحِ .

— و وزن مِفْعَلٌ بضم الميم والعين وسكون الفاء نحو: مُسْعَطٌ ومُنْخَلٌ ومُدْقٌ ومُدْهَنٌ سَمَاعِيٌّ .

مركز تحقيقات لغوية وادبية

— والفرقُ بينَ اسمِ الآلةِ المشتقِّ و اسماءِ الآلاتِ الجامدةِ كالقَدُومِ والسكِّينِ والفاسِ أَنْ المعنى فى اسمِ الآلةِ المشتقِّ مُوسَّعٌ غيرُ مختصٍّ بهيئةِ معينةِ فالفتاحُ يُطلقُ على كُلِّ ما يُمكنُ أَنْ يُفتحَ به البيتُ بخلافِ القَدُومِ والسكِّينِ و نحوهما من اسماءِ الآلاتِ الجامدةِ فإنها لا تُطلقُ إلا على الآلةِ المخصوصةِ المعينةِ بشكله المخصوصِ .

التهريين والقراءة

١- صُغُ اسمِ الآلةِ من المصادرِ التاليةِ واذكر معناها :

نَقْرٌ، ضَرْبٌ، كَيْلٌ، نَجْلٌ، نَحْتٌ، نَخِيرٌ، صَرْعٌ، صُبْحٌ، طَرَقٌ،

كَنَسٌ، نَشْرٌ .

٢- استخرج من الجمل الآتية أسماء الآلة :

اللِّسَانُ مِغْيَارٌ أَرْجَحَةُ الْعَقْلُ وَأَطَاشَةُ الْجَهْلُ .

إِجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ وَأَحْبِبْ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ

وَأَكْرَهُ لَهُ مَا تُكْرَهُ لَهَا - سَوْءُ التَّدْبِيرِ مِفْتَاحُ الْفَقْرِ .

(من حِكْمِ امير المؤمنين على عليه السلام)

وقيل: الصَّدَقُ مِيزَانُ اللَّهِ الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهِ الْعَدْلُ وَالْكَذِبُ مِكْيَالُ

الشَّيْطَانِ الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهِ الْجَوْرُ - أَعْنَى الصَّبَاحِ عَنِ الْمِصْبَاحِ - الْمُؤْمِنُ

مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ - الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ - إِنْ لَكُلِّ قَوْلٍ مِصْدَاقٌ وَلِكُلِّ

حَقٍّ حَقِيقَةٌ - إِنْ اسْتَوَى فِسْكَيْنٌ وَإِنْ اعْوَجَّ فَمِنْجَلٌ .

٥- أسماء الفاعل والمفعول

هما اسمان مشتقانِ والاولُ صيغة تدلُّ على ما وقع منه الفعل نحو: قائمٌ وكاتبٌ . والثاني صيغة تدلُّ على ما وقع عليه الفعل نحو: مكتوبٌ ومنقولٌ .

كيفيةُ بناءِ اسمِ الفاعلِ :

يُبنى اسمُ الفاعلِ من الثلاثيِّ على وزنِ «فاعلٍ» نحو: عالمٌ وجاهلٌ ومن غيرِ الثلاثيِّ على وزنِ المضارعِ المعلومِ بإبدالِ حرفِ المضارعةِ ميماً مضمومةً وكسراً ما قبلَ الآخرِ نحو: مُنطَلِقٌ من يَنْطَلِقُ و مُسْتَخْرِجٌ من يَسْتَخْرِجُ و مُتَصَرِّفٌ من يَتَصَرِّفُ و مُدَخِّرٌ من يُدَخِّرُ و مُتَوَاضِعٌ من يَتَوَاضِعُ .

كيفيةُ بناءِ اسمِ المفعولِ :

يُصاغُ اسمُ المفعولِ في الثلاثيِّ على وزنِ «مفعولٍ» نحو: معلومٌ و مرقومٌ ومن غيرِ الثلاثيِّ على وزنِ المضارعِ المجهولِ بإبدالِ حرفِ المضارعةِ ميماً مضمومةً نحو: مُبَدَّلٌ و مُكْتَسَبٌ و مُدَخَّرٌ من يُبَدِّلُ و يُكْتَسِبُ و يُدَخِّرُ .

التمهين والقراءة

١- صُغْ من الافعال التالية اسمي الفاعل والمفعول :

منع ، امتنع ، مدح ، ارتقى ، كرم ، دخل ، استفهم ، تكاثر ، لاحظ ،
تدحرج ، ارشد ، أهدي ، استشهد ، رمى ، دعا ، فرّ ، مدّ ، تصرف ، اهتدى ،
اختار - اصفرّ .

٢- استخراج من الجمل الآتية اسمي الفاعل والمفعول واذكر



مضارعها .

المُفْلِحُ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ وَأَسْتَسَلَّمَ فَاسْتَرَا حَ . الْمُنَافِقُ لِنَفْسِهِ
مُدَاهِنٌ وَعَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ . الْمُؤْمِنُونَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ
وَخَيْرَاتُهُمْ مَأْمُولَةٌ وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ الْمُتَّقُونَ أَنْفُسُهُمْ قَانِعَةٌ وَشَهَوَاتُهُمْ
مَيْتَةٌ وَوَجُوهُهُمْ مُسْتَبَشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ . الْمُؤْمِنُ دَائِمُ الذِّكْرِ ، كَثِيرُ
الْفِكْرِ ، عَلَى النِّعَمِ شَاكِرٌ ، وَعَلَى الْبَلَاءِ صَابِرٌ . الْعَاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ
مَوَاضِعَهَا وَالْجَاهِلُ ضِدُّ ذَلِكَ . الْعَالِمُ وَالْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي الْأَجْرِ وَلَا
خَيْرَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ . الْحَقُّودُ مُعَذِّبُ النَّفْسِ مُتَضَاعِفُ الْهَمِّ . الْمُتَعَبِّدُ
بِغَيْرِ عِلْمٍ كَحِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهِ .

(من حكم امير المؤمنين علي عليه السلام)

و- الصفة المشبهة

الصفة المُشَبَّهَة صيغةٌ مشتقةٌ من مصدر الفعل اللازم وتدلُّ على صفةٍ وحالةٍ لازمةٍ في الاغلب لصاحبها من غير اعتبار الزمان فيها نحو: كريمٌ وحَسَنٌ بخِلافِ اسمِ الفاعلِ فإنه يدلُّ على حالةٍ حادثةٍ غير ثابتةٍ ويُعتَبَرُ فيه الزمانُ .

اوزان الصفة المشبهة :

اوزان الصفة المشبهة في الثلاثي كثيرة سماعية كلها وهي :

- ١- فَعِيلٌ نَحْوُ: كَرِيمٌ وَطَوِيلٌ .
- ٢- فَعِلٌ وَفَعَلٌ نَحْوُ: فَرِحَ وَحَسَنَ .
- ٣- فَعَلٌ وَفِعْلٌ وَفُعْلٌ نَحْوُ: صَعَبٌ وَمِلْحٌ وَسُنْبٌ .
- ٤- فُعَالٌ وَفَعَالٌ نَحْوُ: شُجَاعٌ وَجَبَانٌ .
- ٥- فَعُولٌ نَحْوُ: ذَلُولٌ وَوَقُورٌ .
- ٦- أَفْعَلٌ نَحْوُ: أَسْوَدٌ وَأَبْلَجٌ وَأَعْوَرٌ .
- ٧- فَيَعِيلٌ نَحْوُ: سَيِّدٌ وَجَيِّدٌ .
- ٨- فَعْلَانٌ نَحْوُ: سَكْرَانٌ ، عَطْشَانٌ ، غَضْبَانٌ .

والغالب :

- ١- في فَعِلٍ بكسر العين أن يجيء على فَعِلٍ نَحْوُ: فَرِحَ وَفَرِحَ .

٢- وفي فَعَل بضم العين ان يجي على فعيل نحو: كَرُمَ و كَرِيم و عَظُمَ و عَظِيم .

٣- وفي ما يدل على الالوان والعيوب والحل على افعال نحو: أَسْوَدَ و أَحْوَلَ و أَكْحَلَ .

٤- و فيَعِل لا يكون الا في الاجوف نحو: سَيِّد و مَيِّت و لَيِّن .

تأنيث الصفة المشبهة :

الضابطة في تأنيث الصفة المشبهة أن تلحق بآخرها تاء التأنيث نحو: رجلٌ حَسَنٌ وامرأةٌ حَسَنَةٌ واستثنى من ذلك الصفة على وزن فعلان وأفعال فالأولى تُؤنثُ غالباً على فعلى نحو: رجلٌ عطشانٌ وامرأةٌ عطشى . وقد تُؤنثُ بالتاء نحو: عطشانٌ و غضبانٌ والثانية تُؤنثُ على فعلاء نحو: رجلٌ أبيضٌ وامرأةٌ بيضاء . وقد يجي فعلاء صفةً لامؤنث أفعل نحو: امرأةٌ حَسَناءٌ وداهيةٌ ذهياءٌ والعربُ العَرَباءُ ومصدرٌ كالسَّراءِ و الضَّرَّاءِ و اسماً كالصحراءِ والهَيَّجاءِ .

والصفة المشبهة مما فوق الثلاثي من الافعال اللازمة تُبنى على وزن اسم الفاعل نحو: مُتَكَبِّرٌ و مُتَوَاضِعٌ و مُسْتَقِيمٌ .

التهريين والقراءة

١- صغ من الافعال التالية الصفة المشبهة : صَدَقَ، حَزَنَ، ثَقُلَ،

خَشِنَ، وَرَعٌ، فَطَنَ، حَسُنَ، جَادَ، عَطَفَ، خَضِرَ، لَانَ، سَكَّرَ، شَبِعَ، بَانَ،

غَضِبَ ، غَرَّ ، سَاءَ ، فَخَرَ ، عَمِيَ ، بَلَجَ ؛ حَمَقَ ، صَمَّ ، وَدَّ ، عَطَشَ ، زَرَقَ ،
جَلَّ ، لَجَّ .

٢- استخراج من الجمل الآتية الصفات المشبهة :

أَكْرَمَ ضَيْفَكَ وَإِنْ كَانَ حَقِيرًا وَقُمَّ عَنْ مَجْلِسِكَ لِابْنِكَ وَمُعَلِّمِكَ
وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا .

الْجَهْلُ مَطِيَّةٌ شَمُوسٌ مَنْ رَكِبَهَا زَلَّ وَمَنْ صَحِبَهَا ضَلَّ . الْحَقْوُودُ
مُعَذِّبُ النَّفْسِ مُتَضَاعَفُ الْهَمِّ . الْحَسُودُ دَائِمُ السُّقْمِ وَإِنْ كَانَ صَحِيحَ
الْجِسْمِ . الْعَاقِلُ مَنْ زَهَدَ فِي دُنْيَا دُنْيَا وَرَغِبَ فِي جَنَّةِ سَنِيَّةِ خَالِدَةٍ عَلَيْهِ .
الْكَيْسُ مَنْ أَحْيَا فَضَائِلَهُ وَأَمَاتَ رذَائِلَهُ بِقَمْعِهِ شَهْوَتَهُ وَهَوَاهُ . لَا أَدَبَ
لِسَيِّئِ النَّطْقِ . لَا سُودَ دَلِيسِيِّ الْخَلْقِ - لَا مَرُوءَةَ لِكَذُوبٍ - لَا وِفَاءَ
لِمَلُولٍ - الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جَهَلَهُ - لِأَحْيَاءَ لِحَرِيصٍ - السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ .
(الكلمات القصار لأمير المؤمنين علي عليه السلام)

٣- عيِّن الصفات المشبهة في الأشعار التالية:

وَجَارُكَ مَنْ أَدَمَّ عَلَى الْوِطَادِ	خَلِيلُكَ مَنْ صَفَالَكَ فِي الْبِعَادِ
عَدُوًّا فِي هَوَاكَ لِمَنْ تُعَادِي	وَحَظُّكَ مِنْ صَدِيقِكَ أَنْ تَرَاهُ
سَلُّوْا عَنْ أَخِيكَ مِنَ الْوِلَادِ	وَرُبَّ أَخٍ قَصَى الْعَرَقِ فِيهِ
أَمِينِ الْغَيْبِ أَوْ عَيْشِ الْوَحَادِ	وَ عِشْ إِمَّا قَرِينَ أَخٍ وَفِي

(مهيار ديلمى)

ز = صيغة المبالغة

صيغة المبالغة تدل على كثرة اتصاف الموصوف بها و هذه اشهر

اوزانها :

١- فَعَّال ، نحو: عَلَّامٌ وَجَبَّارٌ .

٢- فَعَّالَةٌ ، نحو: عَلَّامَةٌ وَفَهَّامَةٌ .

٣- فِعَّيْلٌ ، نحو: صِدِّيقٌ وَشَرِيْرٌ .

٤- فَاعِلَةٌ ، نحو: رَاوِيَةٌ .

٥- مِفْعَالٌ ، نحو: مَقْدَامٌ وَمِكْسَالٌ .

٦- فَعُولٌ ، نحو: عَمْبُوسٌ وَكَذُوبٌ .

٧- فَعُولٌ بفتح الفاء وتشديد العين ، نحو: قَيُّومٌ وَقَدْ يُضَمُّ الفاء

نحو: سُبُوحٌ وَقُدُّوسٌ .

و هذه الاوزان سماعية كلها. ولا تُبنى صيغة المبالغة الا من الثلاثي

وشد ما جاء من غير الثلاثي نحو: دَرَّاكٌ وَمِتْلَافٌ مِنَ الْإِذْرَاكِ وَالْإِتْلَافِ

وَمِعْطَاءٌ وَمِخْلَافٌ وَنَذِيرٌ مِنَ أَعْطَى وَأَخْلَفَ وَأَنْذَرَ .

واعلم أنَّ التاء اللاحقة ببعض صيغ المبالغة ليست التاء الفارقة

بين المذكر والمؤنث بل انها تفيده المبالغة كما في نحو: رَاوِيَةٌ وَسَاهِرَةٌ أَوْ

تأكيد المبالغة كما في نحو: عَلَّامَةٌ وَفَهَّامَةٌ .

تمرين

١- صُغْ من الافعال التالية صيغة المبالغة .

قهر ، جبر ، فضل ، جسر ، عبس ، غار ، جال ، فكر ، فاض ، بذل ،
ودَّ ، جاب ، علم ، فضل ، كثر ، خطب ، غسل ، مشى ، كشف ، جعل ، وهب .

٢- اسْتَخْرِجْ من الاشعار الاتية صيغ المبالغة :

لِسَانِي كَتُّومٌ لِأَسْرَارِكُمْ وَدَمْعِي نَمُومٌ لِسِرِّي مُذْبِعٌ
فَلَوْلَا دُمُوعِي كَتَمْتُ الْهَوَى وَلَوْلَا الْهَوَى لَمْ يَكُنْ لِي دُمُوعٌ (١)

(من شعر المأمون)

سَاهِرَةُ اللَّيْلِ نَوُومٌ الضُّحَى رِيَانَةٌ وَالْأَرْضُ تَشْكُو الظِّمَاءَ

(مهيار ديلمى)

ح - افعال التفضيل

افعل التفضيل اسمٌ مشتقٌ ويدلُّ على وصف الموصوف بزيادة على غيره نحو: هذا أكبرُ من ذلك ويُبني على وزن « أفعل » في الثلاثي و يشترط في الفعل الذي يُبنى منه افعالُ التفضيل :

١- أن يكون ثلاثياً فلا يُبنى من نحو: استخرجَ ودَحْرَجَ وإقشعراً.

٢- أن يكون تاماً فلا يُبنى من نحو: صار وكان .

٣- أن يكون متصرفاً فلا يُبنى من نحو: نِعِمَّ وبئس .

٤- أن يكون قابلاً للتفاضل فلا يُبنى من نحو: مات وفني وعَدِمَ .

٥- أن لا يُصاغ منه افعال لغير التفضيل فلا يُبنى من نحو: سَوَدَ

وعَوِرَ وخَضِرَ كجئى : أسودَ وأعورَ وأخضَرَ .

و إذا أُريدَ التفضيلُ من الافعال التي لا يُصاغُ منها أفعالُ التفضيل

لفقد الشرطِ اللفظيِّ يتوسَّلُ بِأشدَّ وأكثرَ وأقلَّ وأضعفَ ونحوها بحسب

ما يقتضيه المقام فيقال هذا أشدُّ سواداً من ذلك وزيد أقلُّ احساناً من

جعفر .

وحُدِفتْ همزةُ افعالِ التفضيل من خَيْرٍ وشرٍّ لكثرة استعمالها و

اصلها أَخَيْرٌ وَأَشَرٌّ ومؤنثها خَيْرَةٌ وشرَّةٌ . وصيغةُ افعالِ تكونُ لتفضيل

الفاعل في الاغلب وقد يأتى لتفضيل المفعول نحو: هذا القول أشهرُّ من

ذلك القول ، وانا أعذرُ منك وسعيدُ ألومُ من مسعود وزيدُ أشغلُ من حسنٍ
وغيرها .

ويستوى فيها المذكر والمؤنث والمفرد والمثنى والجمع اذا كانت
خالية عن حرف التعريف نحو: هندُ افضلُ من سلمى وهما افضلُ من
مريمَ وزيدَ وبكرَ افضلُ من سعيدٍ وهُم افضلُ من جعفرٍ واما اذا كانت
مُحلَّةً بالالف واللام يجب فيها المطابقةُ نحو: زيدٌ الافضلُ و هندُ
الفضلى، وانتَ الاكبرُ وهما الاصغرانِ وانتمُ الاعلوانَ وهنَّ الفضلياتُ .
تذكرة - صيغتا ما أفعلَ وأفعلِ . . . مختصتان بالتعجب نحو: ما
أجملَ الربيعَ و: أكرمُ بعلَى تَحِيَّةً كَثِيرَةً لِرَسُولِي

التمهين والقراءة

١- صُغ من المصادرِ التاليةِ افعلَ التفضيلِ او ما يقومُ مقامه :
جود ، حسن ، شرافة ، بياض ، حمرة ، اجتهاد ، استخراج ، قصر ،
تقصير ، افضال ، فضل ، رفع ، ارتفاع ، اكرام ، زرقه ، صفرة ، وسوسة ،
شرافة ، عدالة ، اعتدال ، تشریف .

٢- استخراج صيغِ افعل التفضيل من الجمل الآتية :
لا شرفَ أعلى من الايمان . لافضيلةَ أجل من الاحسان

لَا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ السَّلَامَةِ . لَا خُلُقَ أَقْبَحُ مِنَ الْكِبَرِ
 أَهْلَكَ شَيْئٌ وَالطَّمَعُ . أَمَلَكَ شَيْئٌ وَالْوَرَعُ
 أَحْيَاكُمْ أَحْلَمُكُمْ ، أَغْنَاكُمْ أَفْنَعُكُمْ ، أَبْرَأُكُمْ أَتَقِيكُمْ ، أَعْفَىكُمْ
 أَنْجَحُكُمْ . أَشَدُّ الْمَصَائِبِ سُوءُ الْخَلْفِ ، أَهْنَأُ الْعَيْشِ إِطْرَاحُ الْكُلْفِ .

(من حكم امير المؤمنين عليه السلام)

قيل : قَدِيمٌ وَفَدُومٌ مِنَ الْعِرَاقِ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، فَنَظَرَ عُمَرُ إِلَى
 شَابٍّ فِيهِمْ يُرِيدُ الْكَلَامَ ، فَقَالَ عُمَرُ : أُولَئِكَ الْأَسْنَانُ أَوْلَى . فَقَالَ الْفَتَى :
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْأَمْرَ لَيْسَ بِالسِّنِّ وَلَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَكَانَ فِي الْمُسْلِمِينَ
 مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ ! فَقَالَ : تَحَمَّذْتُ بِكَ تَكَلَّمْتُ . قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : إِنَّا
 لَمْ نَأْتِكَ رَغْبَةً وَلَا رَهْبَةً ، أَمَّا الرَغْبَةُ فَقَدَّمَتْ عَلَيْنَا بِلَادِنَا وَأَمَّا الرَهْبَةُ
 فَقَدْ آمَنَّا بِاللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ جُورِكَ - قَالَ : فَمَا أَنْتُمْ ؟ قَالَ : وَفَدُ الشُّكْرِ .
 قَالَ : لِلَّهِ أَنْتَ ! مَا أَحْسَنَ مِنْطِقَكَ (المحاسن والمساوي)

١٣- المنسوب

المنسوب هو الاسم الذي يلحق آخره ياءً مُشدَّدةً مكسورةً ما قبلها للدلالة على نسبة شيء إليه و النسبة تكون من جهة الأب أو البلد أو الصناعة أو المذهب ونظائرها نحو: رجل هاشمي أو جرجاني أو كسائي أو شيعي أو صفري أو عقلائي وغيرها .
احكام النسبة :

١- تُحذف تاء التانيث وعلامة التثنية و الجمع من المنسوب اليه فتقول في النسبة الى بصرة بصري و الى ناصرة ناصري و في النسبة الى عالمين وعالمين عالمي وكذلك الجمع المكسريرد إلى الواحد فيقال في النسبة إلى كتب ومساجد كتابي ومسجدي إلا أن يكون علماً فينسب اليه على لفظه نحو: أنصاري وأنباري.

٢- يفتح حرف الثاني من كل اسم ثلاثي مكسور العين نحو: نمرى و دوثلي في النسبة الى نمر و دوثل .

٣- يُحذف الواو والياء من كل فعولة وفعيلة ويفتح ما قبل الواو والياء بشرط صحة العين وعدم التضعيف فيقال في مدينة مدني وفي شنوثة (حي من اليمن) شني ، أما في عزيزة و طويلة فتقول عزيزي و

طويلي لوجود التضعيف والعلّة وشدّ اثبات الياء في بعض الالفاظ مع وجود شرط الحذف نحو: طبيعيّ وسليقيّ في النسبة إلى الطبيعة والسليقة لأنّ القياس يقتضى حذف الياء منها .

ويُحذفُ الياءُ ايضاً من فُعَيْلَة بشرط عدم التضعيف فقط فتقول في النسبة إلى جُهَيْنَة جُهَيّ . أمّا في أُمَيْمَة فتقول أُمَيْمى لوجود التضعيف . وقد يُحذفُ الياءُ من فُعَيْل على خلاف القياس نحو: قُرَشى وفُقَمى في النسبة إلى قريش وفقيم .

٤- يُحذفُ الياءُ الزائدة من فَعِيلٍ وَفَعِيلَة وَفُعَيْلٍ وَفُعَيْلَة المَعْتَلِ اللام وتُقلَبُ الياءُ الاصليةُ واواً ويُفتَحُ العينُ في فَعِيلٍ وَفَعِيلَة مكسورِ العين فتقولُ عَلَوىّ وَغَنَوىّ وَقُصَوىّ وَأَمَوىّ في النسبة إلى على و غنى (حى من الغطفان) وَغَنِيَّةٌ وَقُصَيٌّ (علم لرجل) وَقُصَيَّةٌ وَأُمىّ وَأُمِيَّةٌ . و أموى بالفتح في النسبة إلى أمية شاذ .

٥- تُقلَبُ الالفُ واواً في الاسماء المختومة بالالف مقصورة اذا كانت الالفُ ثالثةً نحو: عَصَوىّ وَفَتَوىّ في النسبة إلى عَصِيّ وَفَتِيّ أو كانتُ رابعةً أَصْلِيَّةً اى منقلبةً من واوٍ او ياءٍ نحو: مَلْهُوىّ وَمَرْمَوىّ في النسبة إلى مَلْهَىّ وَمَرْمَىّ . أمّا إذا كانت زائدةً للتأنيث أو كانت فوق الرابعة فيجوز حذفها نحو: دُنَيْبىّ في دُنْيَا وَمُصْطَفِيّ في مُصْطَفَىّ فالالف في الأولى للتأنيث وفي الثانية فوق الرابعة ويجوز قلبها واواً فيقال دُنْيَوىّ و

مُصْطَفَوِيٌّ وَفِي نَحْوِ: دُنْيَا أَيْ فِي الْأَسْمَاءِ الْمُخْتَوِمَةِ بِالْأَلْفِ الْمُقْصُورَةِ يَجُوزُ وَجْهٌ آخَرٌ وَهُوَ زِيَادَةُ الْفِ قَبْلَ الْوَاوِ فَيُقَالُ دُنْيَاوِيٌّ وَطُوبَاوِيٌّ فِي النِّسْبَةِ إِلَى دُنْيَا وَطُوبَى.

٦- تُقَلَّبُ الْأَلْفُ وَأَوْ فِي الْأَسْمَاءِ الْمُخْتَوِمَةِ بِالْفِ مَمْدُودَةً إِذَا كَانَتْ لِلتَّأْنِيثِ نَحْوِ: صَفْرَاوِيٌّ وَصَحْرَاوِيٌّ فِي صَفْرَاءٍ وَصَحْرَاءٍ وَإِنْ كَانَتْ الْهَمْزَةُ أَصْلِيَّةً تَثْبُتُ نَحْوِ: قَرَّانِيٌّ وَابْتِدَائِيٌّ فِي قَرَاءٍ وَابْتِدَاءٍ وَإِنْ كَانَتْ مَنقَلِبَةً عَنِ الْوَاوِ وَعَنْ يَاءٍ يَجُوزُ اثْبَاتُهَا وَقَلْبُهَا وَأَوْ نَحْوِ: كَسَائِيٌّ وَكَسَاوِيٌّ وَرِدَائِيٌّ وَرِدَاوِيٌّ فِي كِسَاءٍ وَرِدَاءٍ.

٧- إِنْ كَانَتْ يَاءُ الْمَنْقُوضِ ثَالِثَةً تُقَلَّبُ وَأَوْ وَيَفْتَحُ مَا قَبْلَهَا فَيُقَالُ فِي عَمٍّ عَمَوِيٌّ وَإِنْ كَانَتْ رَابِعَةً جَازَ حَذْفُهَا نَحْوِ: قَاضِيٌّ فِي قَاضٍ وَيَجُوزُ قَلْبُهَا وَأَوْ وَحِينَئِذٍ يَفْتَحُ مَا قَبْلَ الْوَاوِ فَيُقَالُ قَاضَوِيٌّ وَإِنْ كَانَتْ خَامِسَةً أَوْ سَادِسَةً يَجِبُ حَذْفُهَا نَحْوِ: مُشْتَرِيٌّ وَمُسْتَعْلِيٌّ فِي النِّسْبَةِ إِلَى مُشْتَرٍ وَمُسْتَعِلٍ.

٨- النِّسْبَةُ إِلَى فَعْلَةٍ وَفِعْلَةٍ وَفُعْلَةٍ مِنَ الْمَعْتَلِّ اللَّامِ يَأْتِيًّا كَانَ أَوْ أَوْيًّا تَكُونُ مِثْلَ النِّسْبَةِ إِلَى الصَّحِيحِ مِنْ هَذِهِ الْأَوْزَانِ فَيُقَالُ فِي النِّسْبَةِ إِلَى ظَبْيَةٍ وَقِنِيَّةٍ وَرُقِيَّةٍ وَغَزْوَةٍ وَرِشْوَةٍ وَعُرْوَةٍ ظَبْيِيٌّ وَقِنِيٌّ وَرُقِيٌّ وَغَزْوِيٌّ وَرِشْوِيٌّ وَعُرْوِيٌّ وَكَذَلِكَ حُكْمُ النِّسْبَةِ إِلَى فَعْلٍ وَفِعْلٍ وَفُعْلٍ وَشَدَّ بَدَوِيٌّ بِفَتْحِ الدَّالِّ فِي النِّسْبَةِ إِلَى الْبَدْوِ وَالْقِيَاسُ سَكُونُهَا لِأَنَّهَا مِثْلُ غَزْوٍ.

٩- إِذَا كَانَ الْأِسْمُ مُخْتَوِمًا بِيَاءٍ مُشَدَّدَةٍ فَإِنْ كَانَ قَبْلَهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ

تُرَدُّ الأُولَى إِلَى أَصْلِهَا، إِنْ كَانَتْ مَنْقَلِبَةً وَتُفْتَحُ وَتُقَلَّبُ الثَّانِيَةُ وَأَوَّلُهَا
فَيُقَالُ فِي النِّسْبَةِ إِلَى حَيٍّ وَطَى حَيَوِيٌّ وَطَوَوِيٌّ لِأَنَّهَا مِنْ حَيَّبْتُ وَطَوَوَيْتُ
وَإِنْ كَانَ قَبْلَهَا حَرْفَانِ فَقَدْ مَرَّ الْكَلَامُ فِيهِ فِي غَنَى وَعَلَى (رَقْمٌ ٤) وَإِنْ
كَانَ قَبْلَهَا أَكْثَرُ مِنْ حَرْفَيْنِ فَإِنْ كَانَتِ الْآخِرَةُ أَصْلِيَّةً نَحْوُ: مَرْمِيٌّ يَجُوزُ
فِيهِ الْوَجْهَانِ: مَرْمَوِيٌّ بِحَذْفِ أَحَدِ الْيَائِنِ وَقَلْبِ الْآخَرِ وَأَوَّافْتَحُ
مَا قَبْلَهَا وَ مَرْمِيٌّ بِحَذْفِ الْيَائِنِ وَإِنْ كَانَتِ الْيَاءُ زَائِدَةً تَحْذَفُ فَتَقُولُ
فِي النِّسْبَةِ إِلَى كُرْسِيٍّ كُرْسِيٌّ وَإِلَى اسْكَندَرِيَّةٍ اسْكَندَرِيٌّ .

١٠- يُرَدُّ الْمَحْذُوفُ إِنْ بَقِيَ الْمَحْذُوفُ مِنْهُ عَلَى حَرْفَيْنِ مِنْ أُصُولِهِ
فَيُقَالُ فِي أَبٍ وَأَخٍ، أَبَوِيٌّ وَأَخَوِيٌّ وَأَمَّا أُخْتٌ وَبِنْتُ فَيُقَالُ فِي النِّسْبَةِ
إِلَيْهِمَا أُخْتِيٌّ وَبِنْتِيٌّ وَإِنْ عُوِّضَ مِنَ الْمَحْذُوفِ بِهَمْزَةٍ وَصَلَّ نَحْوُ: اسْمٌ يَجُوزُ
فِيهِ الْوَجْهَانِ: يَسْمَوِيٌّ بِحَذْفِ الْهَمْزَةِ وَرَدُّ الْمَحْذُوفِ وَإِسْمِيٌّ عَلَى لَفْظِهِ وَإِنْ
كَانَ قَدْ عُوِّضَ عَنِ الْمَحْذُوفِ تَاءٌ تَأْنِيثٌ يُحْذَفُ التَّاءُ عَلَى الْقِيَاسِ وَيُرَدُّ
الْمَحْذُوفُ فَيُقَالُ فِي النِّسْبَةِ إِلَى سَنَةٍ وَلُغَةٍ وَعِدَّةٍ سَنَوِيٌّ وَلُغَوِيٌّ وَوَعْدِيٌّ .

١١- قَدْ يُزَادُ قَبْلَ يَاءِ النِّسْبَةِ الْفُ وَنُونٌ لِلتَّعْظِيمِ نَحْوُ: نَفْسَانِيٌّ،
رُوحَانِيٌّ، عَقْلَانِيٌّ، جِسْمَانِيٌّ وَغَيْرَهَا فِي النِّسْبَةِ إِلَى النَّفْسِ وَالرُّوحِ وَالْعَقْلِ
وَالْجِسْمِ .

١٢- يُوجَدُ صَيْغٌ أُخْرَى تَدُلُّ عَلَى النِّسْبَةِ وَلَا يَاءَ فِيهَا أَشْهَرُهَا عَلَى
وِزْنِ فَاعِلٍ وَفَعَّالٍ نَحْوُ: تَامِرٌ وَلاِبِنٌ وَدَارِعٌ وَعَطَّارٌ وَبِقَالَ وَبَزَّازٌ .

١٣- الأعلامُ المُرَكَّبَةُ إِنْ كَانَ تَرْكِيبُهَا مَزْجِيًّا يَجُوزُ فِي النِّسْبَةِ إِلَيْهَا وَجِهَانُ : حَذْفُ الْعَجْزِ وَ اثْبَاتُهُ فَتَقُولُ بَعْلِيٌّ وَ بَعْلَبِكِي فِي النِّسْبَةِ إِلَى بَعْلَبِكَ . وَ إِنْ كَانَ تَرْكِيبُهَا إِضَافِيًّا أَوْ إِسْنَادِيًّا تَنْسَبُ إِلَى صَدْرِهَا فَتَقُولُ دَيْرِيٌّ وَ تَأْبِطِي فِي دَيْرِ الْقَمَرِ وَ تَأْبِطُ شَرًّا .

وجاءت أسماء خالفت قواعد النسبة أشهرها :

مَرُوزِيٌّ فِي النِّسْبَةِ إِلَى الْمَرُو	صِنْعَانِيٌّ فِي النِّسْبَةِ إِلَى صِنْعَاءِ
نَصْرَانِيٌّ « « « الناصرة « « « رازي « « « الرى	
قُرَشِيٌّ « « « قریش « « « رُبُوبِيٌّ « « « الرب	
عَبْدَالِيٌّ « « « عبدالله « « « حَضْرَمِيٌّ « « « حَضْرَمَوْتِ	
عَبْدَرِيٌّ « « « عبدالدار « « « ثَقِيفِيٌّ « « « الثقيف	
طَائِيٌّ « « « طي « « « بحراني « « « البحرين	
شَامِيٌّ « « « الشام « « « يمان « « « اليمن	

تَهْرِين

عَيَّنِ النِّسْبَةَ إِلَى الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ :

مَدِينَةٌ ، بَصْرَةٌ ، مَرْتَضَى ، شَفَّةٌ ، رَضَا ، نَبِيٌّ ، قَرِيشٌ ، أَبٌ ، يَدٌ ، كَتِيفٌ ،
 مُسْلِمِينَ ، رَحَى ، مُصْطَفَى ، عِلْمَاءٌ ، تَقَى ، حَمْرَاءٌ ، حَنِيفَةٌ ، بَيْضَاءٌ ، فَتَى ،
 سَرِيرَةٌ ، زَنَةٌ ، صَلَةٌ ، دَمٌ ، فَرِيضَةٌ ، غَرِيزَةٌ ، شَدِيدَةٌ ، مَاضٌ ، مَعْتَمِدٌ
 أَمِيمَةٌ ، سَرَاءٌ ، ضَرَاءٌ ، حَجْرَةٌ ، غُرْفَةٌ ، تَحْتٌ ، فَوْقٌ .

قلم - رجل - كتاب - قلمان - قلمين - أقلام -
 كتب - كتابان - عالم - عالمة - عالمان - عالمون -
 عاليات - حسن - حسنان - حسنين -
 حسنون - شمس - شمس - شموس - شمسين - قران -
 قمرين - اقمار - مريم - مريمات - مؤمن - مؤمنان -
 مؤمنون - مؤمنين - مؤمنة - مؤنات .

١٤ - المفرد والمثنى والجمع

الاسم إما أن يكون مفرداً أو مثنىً أو مجموعاً .

الاسم المفرد - هو ما يدلُّ على واحد نحو: رجل و امرأة ، وهو على

قسمين : مذكر ومؤنث .

الاسم المذكر في جنس الحيوان معلومٌ نحو : سعيد - رجل -

جمل - ثور - وفي غير الحيوان ما لا يكون مؤنثاً حقيقياً او مجازياً نحو:

شجر - قلم و قمر .

الاسم المؤنث على نوعين : حقيقىً ومجازىً .

المؤنث الحقيقىً مختصةٌ بالحيوان نحو: سعيدة - امرأة - ناقة -

ثورة - هند - سلمى - آنان .

المؤنث المجازىً إما أن يكون لفظياً وهو كل اسم مختوم بتاء زائدة

او الف مقصورة او ممدودة نحو: شجرة - كلمة - طلحة - تمر، صغرى،
كبرى، حمراء وما ان يكون سماعياً وهذا القسم لا ضابطة له ولا يُعرف الا من
كتب اللُغة والسماع من اهلها نحو: ارض - شمس - نار - عين - يد وغيرها.
المثنى - ما دلّ على اثنين و علامته نون مكسورة في آخر الكلمة
قبلها الف في حالة الرفع و ياء مفتوح ما قبلها في حالة النصب و الجر
نحو: نعمتان مجهولتان - و استشهدوا شهيدين - و بالوالدين احساناً.
اذا اُضيف المثنى حذفت نونه. نحو: هما سيدا شباب اهل الجنة -
اكرم اخويك . المرء بيا صغريه . (يعنى اللسان والقلب)

القواعد

١- المنقوص اذاثنى يبقى ياءه بحالها نحو: جاء الداعيان - رأيت
القاضيين.

٢- المقصور قلب الفه ياءاً نحو: هذان فتيان - هما كبريان .
الا ان يكون الفه منقلبة عن واو فانها ترد الى اصلها نحو: لى عصوان .
٣- الممدودان كانت همزته للتأنيث قلب واواً نحو: صحراوان
و صحراوين وان كانت الهمزة اصلية او منقلبة فتبقى بحالها نحو:
قراءان - كساءان - جزاءان .

القراءة و التهرين

١ - استخرج من الجمل التالية المثنى والمؤنث الحقيقي و
المؤنث المجازى :

قيل : خَرَجَتْ امرأتانِ ومَعَهُمَا صَبِيَّانِ فَعَدَا الذئبُ على صَبِيٍّ إِحْدَاهُمَا
فَأَكَلَهُ . فَاخْتَصَمَا فِي الصَّبِيِّ الْبَاقِي إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقَالَ : كَيْفَ
أَمْرُكُمَا ؟ فَقَصَّصْنَا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ ، فَحَكَمَ بِهِ لِكُبْرَى مِنْهُمَا . فَاخْتَصَمَا إِلَى
سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : إِثْتَوَيْنِي بِسِكِّينِ أَشَقُّ الْغُلَامِ نِصْفَيْنِ ،
لِكُلِّ مِنْهُمَا نِصْفٌ . فَقَالَتِ الصُّغْرَى أَتَشَقُّهُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَتْ
لَا تَفْعَلْ وَنِصْبِي فِيهِ لِلْكُبْرَى . فَقَالَ : خُذِيهِ فَهُوَ ابْنُكَ وَقَضَى بِهِ لَهَا .

وجاء رجلٌ إلى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ : إِنَّ لِي
جَيْرَانًا يَسْرِقُونَ إِيَّيَّيْ . فَلَا أَعْرِفُ السَّارِقَ . فَنَادَى : الصَّلُوةُ جَامِعَةٌ ،
ثُمَّ خَطَبَهُمْ وَقَالَ فِي خُطْبَتِهِ : وَإِنْ أَحَدُكُمْ يَسْرِقُ إِيَّيَّيْ جَارِهِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْمَسْجِدَ
وَالرَّيْشُ عَلَى رَأْسِهِ ، فَمَسَحَ الرَّجُلُ رَأْسَهُ . فَقَالَ سُلَيْمَانُ : خُذُوهُ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ .
(المُسْتَطَرَف)

٢- عَيْنٌ مُثْنِي الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي حَالَةِ الرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالْجَرِّ .

عين - يد - اخ - شِيفَة - لسان - سيّد - قلب - شجرة - عاملة -

حمراء - بداء - عِجْلَة - صغرى - اخت - بنت - شاهدة - شهيد -

مستشهد - حُجْرَة - عمّ - أمّ - حسين - قمر .

١- الإوزة طائر مائي يقال له أيضاً الوزّة ج . اوز .

١٥- الجمع

الجمع عند علماء الادب هو ما دلَّ على ثلاثة فاكثرو وهو على قسمين:

سالم ومكسر.

١- الجمعُ السالمُ هو ما لا يتغير فيه بناء الواحد وعلامته في المذكر

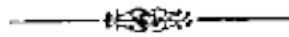
أن تزداد في آخر مفردِه واوٌ مضمومٌ ما قبلها في حالة الرفع وياءٌ مكسورٌ

ما قبلها في حالتَي النصبِ والجرِّ بعدَهُما نونٌ مفتوحةٌ نحو عالمونَ و

في المؤنثِ أن تزدادَ في آخرِه الفُ وتاءٌ مسبوطةٌ وحذفتِ التاءُ الزائدةُ

نحو: عالمات .

الجمعُ السالمُ على قسمين : مذكر ومؤنث .



الف - الجمع المذكر السالم

اللفظ الذي يُراد أن يُجمع جمع المذكر السالم إما أن يكون اسماً وإما أن يكون صفةً فإن كان اسماً فشرطه أن يكون مُذكراً علماً عاقلاً مفرداً (لامركباً) نحو: جاء زيدون ورأيت زَيْدَيْنِ فلا يُجمع هذا الجمعُ مثل هند وطلحة لوجود التانيث الحقيقي في الأولى والتانيث اللفظي في الثانية ولا مثل رجلٍ لأنه ليس بعلم ولا مثل تَابَّطَ شَرًّا وَمَعْدِيكَرِبَ وعبدالله لأنها مركب لا مفرد ولا مثل قمرٍ لانتفاء العقل واستثنى من هذه القاعدة: عِدَّةُ كَلِمَاتٍ اشهرها أَرْضُونَ وَعَالَمُونَ وَعَلِيُّونَ وَأَهْلُونَ وَبَنُونَ وَسِنُونَ وبعضُ كَلِمَاتٍ أُخَرَ. وكذلك أسماء العقود وهي عِشْرُونَ وَثَلْثُونَ إلى التسعين .

وإن كان صفةً فشرطه أن يكون مُذكراً عاقلاً نحو: طَالِبِينَ وَعَاقِلِينَ وَصِدِّيقِينَ . جمع: طالب وعَاقِلٌ وَصِدِّيقٌ .

ب - الجمع المؤنث السالم

يُجْمَعُ هذا الجمع من الاسماء غالباً :

١- كُلُّ اسمٍ مَخْتُومٍ بِنَاءِ التَّائِيثِ نحو: شَجَرَاتٍ وَطَلْحَاتٍ جمع

شجرة وطلحة .

٢- أَعْلَامُ الْإِنَاثِ مُطْلَقاً نحو: زَيْنَبَاتٍ وَرُقِيَّاتٍ .

٣- الْمَصْدَرُ إِذَا جَاوَزَ ثَلَاثَةَ حُرُوفٍ نحو: تَمْرِينَاتٍ وَتَدَارِكَاتٍ .

٤- الْمَخْتُومُ بِالْأَلْفِ مَقْصُورَةٌ كَانَتْ أَوْ مَمْدُودَةٌ نحو: صَحْرَاوَاتٍ

مركز تحقيقات كلية أصول الدين

وَكُبْرِيَّاتٍ .

ويجمع هذا الجمع من الصفات كُلُّ صِفَةٍ مُشْتَقَّةٍ مُؤَنَّثَةٌ نحو :

عَالِمَاتٍ وَمُسْلِمَاتٍ وَصُغْرِيَّاتٍ جمعُ عَالِمَةٍ وَمُسْلِمَةٍ وَصُغْرَى .

القواعد

١- كُلُّ اسْمٍ ثَلَاثِيٍّ صَحِيحٍ الْعَيْنِ مَخْتُومٍ بِالتَّاءِ إِذَا جُمِعَ سَالِمًا فَإِنْ

كَانَ مَفْرُودَةً عَلَى وَزْنِ فَعْلَةٍ تَحَرَّكَتْ عَيْنُهُ بِالْفَتْحِ وَجُوبًا فَيُقَالُ فِي قِطْعَةٍ

قِطْعَاتٍ وَفِي تَمْرَةٍ تَمْرَاتٍ وَإِنْ كَانَ عَلَى وَزْنِ فِعْلَةٍ أَوْ فُعْلَةٍ يَجُوزُ فِيهِ ثَلَاثَةٌ

أَوْ جِهَ الْإِتْبَاعِ وَالْفَتْحُ وَالتَّسْكِينُ فَيُقَالُ فِي جِلْسَةٍ: جِلْسَاتٍ وَجِلْسَاتٍ

وَجِلْسَاتٌ وَفِي جَمْعِ حُجْرَةٍ : حُجْرَاتٌ حُجْرَاتٌ حُجْرَاتٌ .

٢- المَعْتَلُ العَيْنُ وَاوِيًّا كَانَ أَوْ يَائِيًّا وَالْمَعْتَلُ اللَّامُ بِالْوَاوِ مِنْ بَابِ فِعْلَةٍ بِكسْرِ الفَاءِ يَجُوزُ فِي العَيْنِ فِيهَا الفَتْحُ وَالسُّكُونُ نَحْوُ : بَيْعَاتٌ وَبَيْعَاتٌ جَمْعُ بَيْعَةٍ وَرِشَوَاتٌ وَرِشَوَاتٌ جَمْعُ رِشْوَةٍ .

٣- المَعْتَلُ العَيْنُ مِنْ بَابِ فِعْلَةٍ (وَلَا مُحَالَةَ يَكُونُ وَ أَوِيًّا) وَالْمَعْتَلُ اللَّامُ بِالْيَاءِ تُسَكَّنُ العَيْنُ فِيهَا وَتُفْتَحُ نَحْوُ : سُورَاتٌ وَسُورَاتٌ جَمْعُ سُورَةٍ وَرُقِيَّاتٌ وَرُقِيَّاتٌ جَمْعُ رُقِيَّةٍ .

٤- المَعْتَلُ العَيْنُ مِنْ بَابِ فِعْلَةٍ وَ أَوِيًّا كَانَ أَوْ يَائِيًّا تُسَكَّنُ فَقَطْ نَحْوُ : شَيْخَاتٌ وَرَوْضَاتٌ جَمْعُ شَيْخَةٍ وَرَوْضَةٍ وَالْمَعْتَلُ اللَّامُ بِالْوَاوِ مِنْ بَابِ فِعْلَةٍ حَكَمَهُ حَكْمُ الصَّحِيحِ نَحْوُ : عُرُوةٍ فَيَجُوزُ فِي الجَمْعِ عُرُواتٌ وَعُرُواتٌ وَعُرُواتٌ .

٥- جَمْعُ الصِّفَاتِ وَجَمْعُ المِضَاعِفِ فِي جَمِيعِ الأَبْوَابِ سَاكِنٌ نَحْوُ : صَعْبَاتٌ وَصُلْبَاتٌ وَصِيفِرَاتٌ جَمْعُ صَعْبَةٍ وَصُلْبَةٍ وَصِيفِرَةٍ (يَدٌ صِيفِرَةٌ) وَشَدَّاتٌ وَعِدَّاتٌ وَعُدَّاتٌ جَمْعُ شَدَّةٍ وَعِدَّةٍ وَعُدَّةٍ .

ج - الجمع المكسر

الجمعُ المكسّرُ هو ما تغيّر فيه بناءُ الواحدِ نحو: رجالٍ وأقوامٍ و
علماءٍ جمعُ رجلٍ وقومٍ وعالمٍ وهذا الجمعُ ايضاً إمّا أن يكونَ اسماً وإمّا
أن يكونَ صفةً .

الجمع المكسرُ في الاسماء - هذا الجمع نوعان :

جمع قِلّةٍ وجمع كَثْرَةٍ .

جمع القِلّةِ - هو ما دلّ على ثلاثة فما فوقها إلى العشرة وقد يُطلق على

ما فوق العَشْرَةَ مَعَ قرينة . ولجمع القِلّةِ أربعة اوزان :

١- أفعال نحو: اظفار جمع ظفر .

٢- أفعل نحو: أنفُس جمع نفس .

٣- أفْعلة نحو: أرغِفَة جمع رغيف .

٤- فِعْلة نحو: فِتية جمع فتي .

وليست هذه الاوزانُ مختصةً بجمع القِلّةِ بل تجيءُ في جمع الكثرة

ايضاً .

جمع الكثرة - جمع الكثرة هو ما دلّ على ثلاثة فما فوقها نحو: نُجومٍ و

أشجارٍ ورجالٍ .

التمرين و القراءة

١- اِجْمَعْ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ جَمْعاً سَالِماً :

علم ، محمد ، مؤمن ، مسلمة ، شريفة ، تمر ، كلثوم ، تعليم ، توارد ،
غزوة ، خطوة ، ظبية ، كسرة ، فتحة ، رخوة ، فضلة ، شبهة ، صدقة ، غيبة ،
طوبى ، خضراء ، صغرى ، دولة ، مفضال ، عطشان ، حسن ، طالب .
مريم - تكبير - كبير - هند - زوجة .

٢- عَيِّنِ الْمَفْرَدَاتِ مِنْ هَذِهِ الْجُمُوعِ :

خالدون - مسرفون - صابرون - صالحات - مُتَّقُونَ - كَلِمَات -
عِبَادَات - صَلَوَات - كَرِيَمَات - عَجَلَات - دَعَوَات - عَالِيَات -
كَذَابُونَ - مُرَاجَعَات - مُوقِنَات - سَيِّدَات - مَشَاهِدَات - مَشْهُودَات -
سَعَادَات - ثِقَات - مَرِيَمَات - اِمْتِيَازَات - حُمِيَّات .

٣- اسْتَخْرِجِ الْجُمُوعَ مِنَ الْجُمَلِ وَالْأَشْعَارِ التَّالِيَةِ وَاذْكُرْ نَوْعَهَا .

الأَصْدِقَاءُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ نِي جُسُومٍ مُتَفَرِّقَةٍ - النُّفُوسُ طَلِيقَةٌ لَكِنْ

أَيْدِي الْعُقُولِ تُمْسِكُ أَعْنَتَهَا عَنِ النُّحُوسِ - الْاِنْقِبَاضُ عَنِ الْمَحَارِمِ مِنْ

شَيْمِ الْعُقَلَاءِ وَسَجِيَّةِ الْآكَارِمِ . الْفَضِيلَةُ بِحُسْنِ الْكَمَالِ وَمَكَارِمِ الْاَفْعَالِ

لَا بَكْرَةَ الْمَالِ وَجَلَالَةَ الْاَعْمَالِ .

قال ابوتمام :

ذُوا الْوُدِّ مِنِّي وَ ذُوا الْقُرْبَىٰ بِمَنْزِلَةٍ

وَ إِخْوَتِي أُسْوَةٌ عِنْدِي وَ إِخْوَانِي

عِصَابَةٌ جَاوَزَتْ آدَابُهُمْ أَدَبِي

فَهُمْ وَ إِن فُرِّقُوا فِي الْأَرْضِ جِيرَانِي

أَرْوَاحُنَا فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ وَ غَدَتُ

أَجْسَامُنَا بِشَامٍ أَوْ خُرَاسَانَ



وَقَالَ الْمُؤَبَّدُ لِأَبِرُوَيْزٍ: أَكُنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ تَمَسُّونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَتَرَصَّدُونَ

عَلَيْهِ بِالْمُكَافَأَةِ؟ فَقَالَ: لَا وَ لَا نَسْتَحْسِنُ ذَلِكَ لِحَوْلِنَا وَ عِبِيدِنَا، فَكَيْفَ

نَرَىٰ ذَلِكَ لِأَنْفُسِنَا! وَ فِي كِتَابِ دِينِنَا: إِنْ مَنْ أَظْهَرَ مَعْرُوفًا خَفِيَ التَّطَاوُلُ^٣

عَلَى الْمُنْعَمِ عَلَيْهِ، فَقَدْ نَبَذَ الدِّينَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، وَ اسْتَوْجَبَ أَنْ لَا يُعَدَّ فِي

الْأَبْرَارِ، وَلَا يُذَكَّرَ فِي الْأَتْقِيَاءِ وَ الصَّالِحِينَ .

(المحاسن والمساوى)

١- الْأُسْوَةُ وَالْإِسْوَةُ : الْقُدْوَةُ .

٢- الْحَوْلُ : الْعَبِيدُ وَالْإِمَاءُ وَغَيْرُهُمْ مِنَ الْحَاشِيَةِ . مَفْرَدُهُ : حَوْلِي .

٣- تَطَاوُلٌ : تَكْبِيرٌ وَ تَرْفَعٌ .

اوزان جمع الكثرة

اوزان هذا الجمع كثيرة سماعية كلها لا ضابط لها إلا أن الاغلب:

١- في الاسم الثلاثي المجرد المذكور أن يُجمع على أفعال او فِعُول او

فِعَال نحو: أَحْمَال و حُمُول جمع حِمْل و سِبَاع و جِهَال جمع سَبُع و جَمَل

وَأَعْنَاق و أَكْتَف و أَعْجَاز و ثَمُور و أَغْنَاب و آبَال جمع: عُنُق و كَتِف و

عَجْز و نَمْر و عِنَب و إِبِل . وقد يُجمع على فِعْلَان و فُعْلَان نحو: صِرْدَان

جمع صِرْد (طائر) و حُمْلَان جمع حَمَل .

٢- والاغلب في المؤنث من الأبتنية المذكورة أن يُجمع فَعْلَةً على

فِعَال نحو: قَصْعَةٌ على قِصَاع و فَعْلَةٌ على فَعْل نحو: غُرْفَةٌ على غُرْف . و

فَعْلَةٌ على فِعْل نحو: عِلَّةٌ على عِلَل و فَعْلَةٌ على فِعَال نحو: رَقَبَةٌ على رِقَاب

و فَعْلَةٌ على فِعْل نحو: كَلِمَةٌ على كَلِم و مَعِدَةٌ على مَعِد .

٣- والاغلب في المزيد الثلاثي إذا كانت زيادته ممددةً ثالثةً أن يُجمع

على أَفْعَلَةٍ او فُعْلٍ او فِعْلَان نحو: أَزْمِنَةٌ جمعُ زَمَانٍ و أَحْمِرَةٌ و حُمُرٌ جمع

حِجَارٍ و أَغْرِبَةٌ و غِرْبَانٌ جمعُ غُرَابٍ و أَرْغِفَةٌ و رُغْفٌ جمعُ رَغِيفٍ و أَعْمِدَةٌ

و عُمْدٌ جمعُ عُمُودٍ و إن كانت زيادته الفأثانية يُجمع على فَوَاعِلٍ نحو:

كَاهِلٍ (مابين الكتفين) على كَوَاهِلٍ و خَوَاتِمٍ على خَوَاتِمٍ و إن كانت زيادته

الفُ تُأنيثُ في آخر الكلمة فان كانت مقصورةً يُجمَعُ على فِعالٍ نحو:
 أنثى على إناث وان كانت ممدودةً يُجمَعُ على فَعَالِيٍّ او فَعَالِيٍّ نحو: صحراء
 على صحارى او صحارٍ. وان كانت زيادته همزةً في أول الكلمة مذكراً
 كان او مؤنثاً فيُجمَعُ على أفاعِلٍ قياساً نحو: إصْبَعُ على أصابعٍ و أجْدَلُ
 (للصقر) على أجادِلٍ و أنمِلةٌ على أنامِلٍ (أنملة بتثليث الهمزة والميم).

٤- الاسمُ الرباعيُّ تُجمَعُ على فعاللٍ قياساً نحو: جعفر و درهم على
 جعافر و دراهم و كوكب و جدول على كواكب و جداول و نحو: قرطاس
 اى ما زيدت فيه مدَّةٌ رابعةٌ رباعياً كان او ثلاثياً يجمع على فعاليلٍ او
 افاعيلٍ او مفاعيلٍ نحو: قرطاس على قرطاس و عُصفور على عصافير
 و أرْجوزة على أراجيز و مضباح على مصابيح و مسكين على مساكين .
 ٥- والاسم الخماسى يُستكرهُ أن يُجمع مكسراً و إن أُريدَ جمعه
 يحذف حرف خامسه نحو: سفارج و فرازد جمع سفرجل و فرزدق .

القرائة والتمهين

إِسْتَخْرِجِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَشْعَارِ التَّالِيَةِ وَعَيِّنْ نَوْعَهَا وَمفرداتها :
 ١- إِنَّ الْغَنِيَّ هُوَ الْغَنِيُّ بِنَفْسِهِ وَلَوْ أَنَّهُ عَارِ الْمَنَاكِبِ حَافٍ
 مَا كَثُرَةُ الْخَيْلِ الْعَتَاقِ بِزَائِدِي شرفاً ولا عددُ الصَّوَارِمِ ضَافٍ
 وَمَكَارِمِي عِدْدُ النُّجُومِ وَمَنْزِلِي مَأْوَى الْكِرَامِ وَمَنْزِلُ الْأَضْيَافِ
 لَا أَقْتَنِي لِصُرُوفِ دَهْرِي عُدَّةً حَتَّى كَانَتْ خُطُوبُهُ أَخْلَافِي
 شَيْمٌ عُرِفْتُ بِهِنَّ مُذْأَنَا يَافِعٌ وَلَقَدْ عُرِفْتُ بِمِثْلِهَا أَسْلَافِي

(لابي فراس)

مَنْ نَخَّصَ بِالشُّكْرِ الصَّدِيقَ فَانِّي أَحْبَبْتُ بِخَالِصِ شُكْرِي الْأَعْدَاءَ
 نَكَرُوا عَلَيَّ مَعَائِبِي فَحَكَرْتَهَا وَنَفَيْتُ عَنْ أَخْلَاقِي الْأَقْدَاءَ
 وَلَرُبَّ مَا انْتَفَعَ الْفَتَى بِعَدُوِّهِ وَالسَّمُّ أَحْيَانًا يَكُونُ شِفَاءً

(طغراني)

٢- اجمع هذه الكلمات سالماً:

طالب - ناقصة - عظيم - كريمة - أفضل - كبرى - صفراء -
 شريف - نقيصة - دليل - دلالة - تالية - حاضر - حاكم - حكيم -
 خادم - خادمة - ارذل - راكب - شاهد - شهيد - شاهدة - ضابط -
 ضابطة - عابد - عالم - عالم - فاضل - افضل - فاضلة - فضلي -
 كبير - كبيرة - كريم .

الجمع المكسر في الصفات

١- إن كانت الصفة ثلاثية تُجمَع غالباً على وزن افعال او فِعال في المذكور نحو: صِعب جمع صَعَب وأَجْلاف جمع جِلْف وأَحْرار جمع حُرّ وأَبْطال جمع بَطَل.

٢- وفي ما زيدت فيه مدة الثالثة يجمع فعال غالباً على فُعلاء وفِعال و أفعال نحو: جَبان على جُبْناء وجَواد على أَجْواد وجِياد و أَجِياد وفُعال على فُعلاء نحو: شُجاع على شُجَعاء وفَعيل على فُعلاء وفِعال وفُعَل و أَفعال و أَفِعلاء و أَفِعلة وفُعَل نحو: كَرِيم على كَرَماء و كِرَام و نذِير على نُدُر و شَرِيف على أَشْراف و صديق على أَصْدِقاء و حبيب على أَحِبَّة و ظريف على ظُرُف. وفَعول يجمع غالباً على فُعَل و أَفعال نحو: صَبُور على صُبر و عَدُوّ على أَعْداء و ان كان فعول مؤنثا يجمع على فَعائل نحو: عَجُوز على عَجائز و فعيل بمعنى المفعول اذا كان فيه ضرب من آفة اوداء يجمع على فَعلىٰ نحو: جريح و قَتيل و مريض على جَرَحىٰ و قَتلىٰ و مَرضىٰ.

والمؤنث من فعيل يُجمَع على فِعال او فَعائل نحو: صَبِيحة على صِبَاح او صِبائِح . وفاعل يجمع غالباً على فُعَل او فُعال او فَعلة او فُعلاء نحو: جاهل على جُهَل و جُهلاء و طالب على طُلّاب و طَلّبة . و قد يجمع

على فعال و فُعل نحو: تِجار و قُعود جمع تاجر وقاعد .
 وإن كان آخره حرفَ علةٍ يُجمَعُ على فُعلَة نحو: قاضٍ وداعٍ على
 قضاة و دُعاة اصلهما قُضَيَّة و دُعوَة انقلبت الياء والواو الفال لوجود
 سبب الاعلال . والمؤنثُ منه يُجمَعُ على فواعل و فُعل نحو: قاعدة على
 قواعد و نائمة على نوائم و نُوم .

٣- وما زيد في رابعة الف ، مقصورة كانت او ممدودة ، يجمع على
 فعال نحو: عطشى على عطاش و بطحاء (مسيلٌ واسع فيه دقاق الحصى)
 على بطاح وقد يُجمَعُ فُعلِي على فعال ايضاً نحو: سكرى على سكارى و
 فُعلِي مؤنث أفعل التفضيل يجمع على فُعل نحو: الصُغر والكُبر جمع
 الصُغرى والكُبرى .

٤- وأفعل فعلاء صيغة يجمع غالباً على فُعلان و فُعل نحو: حُمُران
 و حُمُر جمع أحمر و سُودان و سُود جمع أسود وان كان عينه ياءً ينقلب
 ضمة الفاء كسرة نحو: بيض و عَيْن جمع أبيض و أعين .

وافعل التفضيل يجمع على افاضل نحو: الافضل على الافاضل .
 وافعل صفة لا يجمع سالماً فلا يقال احمر و اسودون بخلاف
 أفعل التفضيل فانه يجمع سالماً ومكسراً فيقال في جمع الاصغر والاكبر
 الاصاغر والاكابر والاصغرون والاكبرون .

٥- وفَعْلَانُ فَعْلِيٌّ، يُجْمَعُ عَلَى فِعَالٍ وَفَعَالِيٍّ نَحْوُ: غَضَبَانٌ عَلَى غَضَابٍ
 وَسُكْرَانٌ عَلَى سُكَارِيٍّ وَجَاءَتْ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْجُمُوعِ عَلَى وَزْنِ فَعَالِيٍّ مَضْمُومَةٍ
 وَهِيَ كَسَالِيٌّ وَسُكَارِيٌّ وَعُجَالِيٌّ وَغِيَارِيٌّ فِي جَمْعِ كَسَلَانٍ وَسُكْرَانٍ وَعُجْلَانٍ
 وَغَيْرَانٍ وَيَجُوزُ الْفَتْحُ أَيْضاً فِي الْجَمِيعِ .
 وَفِيْعِلٌ يُجْمَعُ عَلَى أَفْعَالٍ أَوْ فِعَالٍ نَحْوُ : مَيِّتٌ عَلَى أَمْوَاتٍ وَجَيِّدٌ
 عَلَى جِيَادٍ .

تَهْرِين

الف - بَيْنَ مَفْرَدَاتِ هَذِهِ الْجُمُوعِ :
 اِكْيَاسٌ ، جِيَادٌ ، أَطْيَابٌ ، أَكْرَامٌ ، أَعَاظِمٌ ، أَكْثَرُونَ ، أَقْلُونَ ، وَ :
 حُورٌ عَيْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ .
 بَيْضٌ ، أَوْلٌ ، أُخْرٌ ، ضَوَاحِكٌ ، نَوَاصِبٌ ، كُفَاةٌ ، رُؤْمَاةٌ ، هُدَاةٌ ، قَلَائِلٌ ،
 كِبَائِرٌ ، كِرَامٌ ، عِظَامٌ ، كَفَرَةٌ ، فَسَقَةٌ ، كَمَلٌ ، رَوَاتِبٌ ، رُكَّعٌ ، سُجَّدٌ ، أَمْنَاءٌ ،
 رُحَمَاءٌ ، أَشْيَاخٌ ، أَحِبَّةٌ ، أَتْقِيَاءٌ ، أَجِنَّةٌ ، كَهُولٌ ، شَرَائِعٌ ، قَوَاعِدٌ .
 ب - اِجْمَعِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ سَالِماً وَمَكْسِراً :

عَاقِلٌ - دَاعِيَةٌ - دَاعِيٌّ - جَلِيلَةٌ - جَلِيلٌ - أَعْظَمٌ - عَظِيمٌ - صُغْرَى -
 حَمْرَاءٌ - خَادِمٌ - قَاعِدَةٌ - شَرِيفٌ - طَالِبَةٌ - كَرِيمَةٌ - أَكْرَمٌ - رَقِيبٌ -
 مَانِعَةٌ - أَوْلَى - أُخْرَى - كَبِيرٌ - كَبِيرَةٌ - كُبْرَى - أَكْبَرٌ - نَاقِصَةٌ - نَقِيسَةٌ -
 عَزِيزٌ - عَزِيزَةٌ - خَطِيبٌ - رَذِيلَةٌ - أَرْذَلٌ .

د- جمع الجمع

قد يُجْمَعُ بعضُ الجموع مُصَحَّحاً أو مُكْسِراً نحو: أكالِب جمع
أكلب جمع كلب و أقاويل جمع أقوال جمع قول و أياد جمع أيدي جمع
يد و كلابات جمع كلاب جمع كلب و حُمُرَات جمع حُمُر جمع حمار و
بيوتات جمع بيوت جمع بيت.

و جمع الجمع ليس بقياس مُطَرَّد بل يُقالُ فيها قالوا ولا يتجاوز
فلا يجوز أن يُقالَ أفلسات جمع أفلس جمع فليس و كُتُبَات جمع كتب
جمع كتاب .

جمع مُنتهى الجموع - وزن المفاعل و المفاعيل و المشبه بها صورة
يُسَمَّى جمعَ منتهى الجموع نحو: مساجد و مصابيح و اصابع و أقاويل.

التمرين والقراءة

١- اِجْمَعْ هذه الكلمات جمعا مكسرا:

نفس، قوم، عماد، مصباح، كتاب، شيخ، فؤاد، عنق، صورة،
جوهر، صحيفة، رسالة، دولة، اطيب، جواد، عالم، شريف، كريمة،
بخيل، طالب، جاهل، احمر، احور، اخ، رام، ابن، غاز، زائر، نائم،

قوى ، اعلم ، أبيض ، اخضر ، يد ، لثيم ، نبي ، جليل ، امرأة ، شهاب ،
كوكب ، سحاب .

٢- استخراج الجموع واسماء الجموع من الجمل والاشعار التالية

سائلة كانت ام مكسرة وعين مفرداتها .

إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ أَعَالِيهَا وَأَعْلَى الرِّجَالِ مُلُوكُهَا وَأَفْضَلُ الْمُلُوكِ
أَعْمَهَا نَفْعًا وَخَيْرُ الْأَزْمِنَةِ أَنْخَصِبُهَا وَأَفْضَلُ الْخُطَبَاءِ أَصْدَقُهَا، وَالصِّدْقُ
مَنْجَاةٌ وَالْكَذِبُ مَهْوَاةٌ..... وَخَيْرُ الْأُمُورِ الصَّبْرُ . حُسْنُ الظَّنِّ وَرَطَّةٌ
وَسُوءُ الظَّنِّ عِصْمَةٌ . إِصْلَاحُ فِسَادِ الرَّعِيَّةِ خَيْرٌ مِنْ إِصْلَاحِ فِسَادِ
الرَّاعِي..... شَرُّ الْبِلَادِ بِلَادُ لَا أَمِيرَ بِهَا..... أَفْضَلُ الْأَوْلَادِ الْبَرَّةُ .
أَحَقُّ الْجُنُودِ بِالنَّصْرِ مَنْ حَسَنَتْ سَرِيرَتُهُ .

(عقد الفريد)

قَوْمِي اسْتَوْلُوا عَلَى الدَّهْرِ فَنِيَّ	وَمَشَوْا فَوْقَ رُؤُوسِ الْحُقُبِ
عَمَّمُوا بِالشَّمْسِ هَا مَاتِهِمْ	وَبَنَوْا أَبْيَاتَهُمْ بِالشُّهْبِ
وَأَبِي كِسْرَى عَلَى إِيْوَانِهِ	أَيْنَ لِلنَّاسِ أَبٌ مِثْلُ أَبِي ؟
قَدْ قَبَسْتُ الْمَجْدَ مِنْ خِيَابِ	وَقَبَسْتُ الدِّينَ مِنْ خَيْرِ نَبِيٍّ
وَضَمَمْتُ الْمَجْدَ مِنْ أَطْرَافِهِ	سُوَدَّدَ الْفُرْسَ وَدِينَ الْعَرَبِ

(مهيار ديلمي)

إِحْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ نَارٌ مُحْرِقَةٌ .

إِمْنَعُ نَفْسَكَ مِنَ الشَّهْوَاتِ تَسَلِّمْ مِنَ الْآفَاتِ . إِحْذَرُ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ
وَالجَفَاءِ وَقِلَّةِ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ . إِحْذَرُ مُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ وَالْفُجَّارِ
وَالْمُجَاهِرِينَ بِمَعَاصِي اللَّهِ . إِحْذَرِ الشَّرَّهَ فَكَمْ مِنْ أَكَلَةٍ مَنَعَتْ أَكَالَاتٍ .
إِحْذَرِ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الضِّحْكَ وَالْمَزْحَ وَالتَّرَهَاتِ . أَصْعَبُ
السِّيَاسَاتِ نَقْلُ الْعَادَاتِ أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ هَجْرُ اللَّذَاتِ - أَنْفَعُ الْكِنُوزِ
مَحَبَّةُ الْقُلُوبِ .

سُنَّةُ الْكِرَامِ تَرَادُفُ الْإِنْعَامِ . سُنَّةُ اللَّيْثَامِ قُبْحُ الْكَلَامِ . شَرُّ
الْقَضَاةِ مَنْ جَارَتْ أَقْضِيَّتُهُ . شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَبْتَغِي الْغَوَائِلَ لِلنَّاسِ .
أَرْبَعُ الْبِضَائِعِ إِصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ . أَفْضَلُ الذَّخَائِرِ حُسْنُ الصَّنَائِعِ .
مَا وَافَقَ الشَّرَائِعَ . أَحْسَنُ الشُّيَمِ شَرَفُ الْهِمَمِ . أَفْضَلُ الْكِرَامِ إِتِمَامُ النِّعَمِ .
(مِنْ حِكْمِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

١ - اصطنعه: أدبته وخرجه - اصطنعه لنفسه . اختاره .

الصنعة: الاحسان . يقال: « هو صنيعتي » اي انار بيئته وخرجه .

واختصصته بالصنع الجميل . ج صنائع .

٥- الجموع الشاذة

جاءتُ جموعٌ على خلاف القاعدة ، منها ما لا واحد لها من لفظها نحو: نِسَاءُ جمع امرأة وعباديد او عباييد بمعنى : الفِرَق من الناس . و منها ما لها واحدٌ من لفظها نحو : محاسن و أحاديث و اباطيل و اراضى و حمير و غيرها جمع : حُسْن ، حديث ، باطل ، ارض ، حمار و مرجع هذا النوع من الجمع الى السماع فقط .

اسم الجمع واسم الجنس - اسم الجمع اسم مفردٌ موضوع لمعنى الجمع ولا يطلق على المفرد ولا فرق بينه وبين الجمع الا من حيث اللفظ فقط فان اسم الجمع من حيث اللفظ مفردٌ نحو : رُكْب و صَحْب و جامل (القطيع من الابل مع رُعَاتِه و اربابه) .

اسم الجنس هو الذى يقع على الواحد والمثنى والمجموع الا انه اذا اريد الواحد منه فان كان مما لا يعقل تزداد غالباً فى آخره تاءٌ نحو : تَمْر و تَمْرَةٌ و حَنْظَلٌ و حَنْظَلَةٌ و بَطِيخٌ و بَطِيخَةٌ و اِنْ كَانَ مِنْ ذَوِي الْعُقُولِ تُلْحَقُ بِهَا ياءُ النسبة نحو : اِنْسٌ و اِنْسِيٌّ و رُومٌ و روميٌّ و اَعْرَابٌ و اَعْرَابِيٌّ

نبذة من الجموع ومفرداتها

إن من معضلات مسائل الصرف كيفية بناء الجموع في الاسماء فإنه كما عَلِمْتَ في باب الجمع ليست هناك ضابطة مُطَرَدَةٌ لبناء الجمع بل توجد اوزان كثيرة مختلفة للجموع وأنواع وأقسام لها من السالم و المكسر والقلَّة والكثرة وغيرها ولكل منها مسائل ومباحث .

وحاصل الكلام ان اوزان الجموع في لسان العرب تابعة لاوزان مفرداتها وربما توجد لبعض المفردات جموع مختلفة وكذلك تجمع كلمات متشابهة باوزان متقاربة يمكن ان يحصل للمبتدئ الالتباس في تمييز مفرداتها وفهم معانيها

ولما كان احسن الطرائق واسهل الوسائل إلى معرفة الجموع و مفرداتها ان يُمارس المتعلم امثلة كثيرة من اوزانها المختلفة رايت أن اضم في خاتمة هذا الباب، زيادة في الفائدة وتكملة للقواعد، عدة من الجموع التي يكثر استعمالها وينبغي لكل من اعتنى بآداب العربية ان يعرف مفرداتها

وادرجتها في متن الكتاب لاني الحاشية ولا في آخره حتى يهتم المتعلم بها ويقراها ويحفظها كسائر الابواب .

ورتبها على ترتيب الاحرف الهجائية لسهولة التناول .

المفرد

الجمع

الف

الأثر	الأثار
المآثره (الفعل الحميد)	المآثر
الأخرى	الأخر والأخريات
الأخ	الإخوة والإخوان والآخاء
الأخت	الأخوات
الأداة	الأدوات
الأرض	الأراضي والأرضون
الأسد	الأسود والأسد
الأسير	الأسراء والأسارى
الآله	الآلهة
الأم	الأمهات
الأمر	الأوامر والأُمور
الأمير	الأمراء
الآنسة	الآنيس
الإنس	الأناس والأناسي

الجمع المفرد

الأناسي والأناسية والآناس الإنسان

الإناث الأنثى

الأول والأوليات الأولى

الأوائل والأولون الأول

ب

البرّاة البارّ

الأبرار البرّ

البرايا البرية (المخلوق)

البصائر البصيرة

البواصر الباصرة (العين)

البضائع البضاعة

البحور والبحار والأبحر البحر

البواطن الباطنة
البطائن الباطنة (السرية - خلاف الظاهرة)
البواصيل الباسيل

البلايا البلية

البُغاة الباغي (الطالب)

المفرد	الجمع
الأبْنِ الأبْيَضُ والبَيْضَاءُ	البنون والابناء البَيْضُ
ت	
التابع	التَّبَعَةُ والتَّبَاعُ والتَّوَابِعُ والتَّبَع
التاج	التيجان
التالية	التوالي
التابع (يَقَعُ عَلَى الواحد والجمع).	الأتباع
ث	
الثني	الأثْنَاءُ
الثنية	الثنايا
المثنى	المثنى
الثور	الثيران والأثوار
ج	
الجبهة	الجباه والجَبَّهَاتُ
الجدار	الجُدُرُ
الجارحة (ذات الصيد من السباع والطيور - العضو)	الجوارح

المفرد

الجمع

الجرثومة والجرثوم

الجراثيم

الجاموس

الجواميس

الجنين

الأجنّة والأجنُن

الجواد (للانسان)

الأجواد

الجواد (للفرس - فرس جوادى

الاجياد والجياد

(سريع)

الجافى (الغليظ - غليظ المعاشرة)

الجفأة

مرکز تحقیقات کتب و ترمیم و چاپ
الجنّاح

الأجنحة

ح

الحاجب (العظم الذى فوق العين

الحَوَاجِب

بلحمه و شعره)

الحاجب

الحُجَّاب

الحِجَاب

الحُجُب

الحَبَل

الحِبَال والأحبال

حُرّة

الحرائر والحُرّات

المِخْرَاب

المخاريب

المفرد	الجمع
الحَرَام	الحُرْم
المَحْرَم (الحَرَام)	المَحَارِم
الحُسْن	المَحَاسِن
الحَاضِر	الحُضُور والحُضَار
الحَاكِم	الحُكَّام
الحَكِيم	الحُكَّاء
الحِكْمَة	الحِجَم
الحُكْم	الأَحْكَام
الحِلْم	الحُلُوم
الحُلْم (ما يراه النائم في نومه)	الأَحْلَام
الحَمَل (الضروف)	الضُمَّلَان والأَحْمَال
الحَامِل	الحَمَلَة
الحَامِل والحَامِلَة	الحَوَامِل
الحَمِيلَة والحَمَالَة (علاقة السيف)	الحَمَائِل
الحَامِي	الحُمَاة
الأَحْوَر والأَحْوَرَاء	الحُور
الحَبِيرِي (مؤنث الحيران)	الحَيَارِي والحُيَارِي

المفرد	الجمع
خ	
الخبيثة والخبيثة (ماسُتِر)	الخبايا
الخبأ (الخيمة)	الاخبية
الخاتمة	الخواتيم والخاتمات
الخاتم والخاتم	الخواتم والختم
الخدِم	الخدَم والخدَام
الخليل	الخلآن والأخلاء
الخلق والخلق	الأخلاق
الخلق (البالي)	الخلقمان والأخلاق
الخلق (الجدير)	الخلق والخلقاء
الخلقة (الطبيعة - ما خلقه الله)	الخلائق
الخيال	الأخيله
د	
الدعامة (عماد البيت)	الدعائم
الدعاء	الأدعية
الدعوى	الدعاوى والدعاوى
الدعى (المتهم في نسبه)	الأدعياء

المفرد

الجمع

الداعي

الدعاة

الداعية (السبب)

الدواعي

الدلالة

الدلائل

الدليل

الأدلة والأدلاء

الدَّمْع

الدُموع والأذمُع

ذ

الذِّراع

الأذْرُع

الذريعة (الوسيلة)

الذرائع

الذَّنْب

الذُّنُوب

الذَّنَب

الأذْنَاب

الذَّكِيّ

الأذْكِيَاء

الذِّمَّة

الذِّمَم

ذات (مؤنث ذُو)

ذَوَات

ذو (صاحب)

ذَوُو

الرَّأْس

الرُّؤُوس والأرؤُوس

الرئيس

الرُّؤُوسَاء

المفرد	الجمع
المِرْآة	المِرَائِي والمِرَايَا
الرِّجْل	الأَرْجُل
الرَّجُل	الرجال
الراجل	الرَّجَالَة والرُّجَال
الرذيلة	الرذائل
الرَّذْل	الأَرْذَال
الأَرْذَل	الأَرَاذِل والأَرْذَلُون
الرذيل	الرُّذَلَاء
الرَّسَن	الأَرْسَان والأَرْسُن
الرعيَّة	الرعايا
الراعى	الرُّعَاة
الرُّقْعَة	الرِّقَاع
الرَّكِيك	الرِّكَاك
الراكِب	الرُّكَبَان والرُّكُوب والرَّكَب
الراي	الرُّمَاءَة
الراوى	الرُّوَاة

المفرد	الجمع
ز	
الزِمَام	الأزِمَّة
المزمار	المزامير
الزِيَّ	الأزياء
الزاوية	الزوايا
	السُّبُل
	السُّحُور والأسحار
السَّحَر	الأسحار
السريرة	السرائر
السَّرِيَّ (السيد الشريف)	السُّرَاة
السَّطْر	السُّطُور والأسطر
الأسطر والأسطورة (الحديث الذي لا أصل له .)	الأساطير
الأسطوانة (العمود)	الأساطين
السَّكَّة	السِّكِّك

الجمع المفرد

السَّلَامِ السُّلَمُ
السادة والاسياد السيد

ش

الشُّجْعَانُ والشُّجْعَانُ والشُّجْعَانُ والشُّجْعَانُ

الشوارع الشارعة

الشِّفَاهُ الشِّفَاةُ

الشُّهُودُ والشُّهُودُ والشُّهُودُ والشُّهُودُ

الشُّهَدَاءُ الشُّهَدَاءُ

الشُّوَاهِدُ والشُّوَاهِدُ والشُّوَاهِدُ والشُّوَاهِدُ
الشُّهُوبُ والشُّهُوبُ الشَّاهِدَةُ (مؤنث السَّاهِدِ - ر الأرض)
الشُّيُوخُ والأشْيَاخُ والمَشِيخَةُ الشَّيْخِ الشُّهَابُ (شعلة من نار ساطعة - ما يُرَى
كأنه كوكب انقض) الشَّيْخُ

الشُّيْعُ والأشْيَاعُ الشيعة

ص

الصُّبْحُ الصَّبِيحُ

الصُّبْحِيَّانُ والصُّبْحِيَّانُ الصُّبِيَّ

الصُّبَايَا الصُّبِيَّةُ

الصُّبْحُ والأصْحَةُ الصحيح

الجمع **المفرد**

الأَصْحَاب. وَالصَّحْبُ وَالصَّحَابَةُ الصَّاحِب

الصَّوَابِح الصَّاحِبَةُ

الصَّحَارِي وَالصَّحَارِيُّ الصَّحْرَاءُ

المَصَافِّ المَصْفٌ

الصَّعَالِيكُ (اللُّصُوصُ) الصُّعْلُوكُ (الفَقِير الضَّعِيفُ)

الضُّوَابِطُ الضُّوَابِطَةُ

الضُّبَابُ الضُّبَابُ

الضُّعَافُ وَالضُّعَفَاءُ الضَّعِيفُ

الضُّعَافُ الضَّعِيفُ

الضُّبَاعُ وَالضُّبَيْعُ الضُّبَيْعَةُ

ط

الطَّوَابِعُ الطَّوَابِعُ

الطَّوَابِعُ الطَّبِيعَةُ

الطَّرَافُ الطَّرَافُ

الطَّرَافُ الطَّرْفَةُ



المفرد	الجمع
---------------	--------------

الطريفة	الطرائف
---------	---------

الطريق	الطُرُق
--------	---------

الطريقة	الطرائق
---------	---------

الطارقة	الطوارق
---------	---------

الطعم	الطُعوم
-------	---------

المطعم	المطاعم
--------	---------

الطالب (التلميذ)	الطُّلاب والطُّلب
------------------	-------------------

الطلل	الاطلال
-------	---------

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ و ادب اسلامی

الظبي والظبية	الظبياء والظبيات
---------------	------------------

الظلّ	الظلال والأظلال
-------	-----------------

الظهر	الأظهرو والظهور والظهران
-------	--------------------------

ع

العبد	العبيد والعبياد
-------	-----------------

العابد	العُباد والعَبدة
--------	------------------

العجبة	العجائب
--------	---------

المفرد	الجمع
العَجَب	الأَعْجَاب
الأُعْجُوبَةُ	الأَعْجَابِ
العروس	العرائس
العَلَم	الأَعْلَام
العِلْم	العُلُوم
العَالَم	العوالم
العَالِم	العُلَمَاء
العَمُد	العُمُدُ والأَعْمِدَةُ
العِمَاد	العَمَدُ والعُمُد
العُود	العِيدَان والأَعْوَاد
العائِدة (المنفعة)	العَوَائِد
العِيد	الأَعْيَاد
العَيْن	العُيُون والأَعْيُن
الأَعْيَن (الذي عظم سواد عينه) والعَيْنَاء	العَيْن
العاصِي	العُصَاة

المفرد	الجمع
---------------	--------------

خ

الغُرَّة	الغُرَر
الغُرَاب	الغُرَبَانِ وَالْأَغْرِبَةِ
الغِرَال	الغِرَالَانِ

ف

الْفَتَى	الْفِتْيَانِ وَالْفِتْيَانِ
الْفَرَسُ	الْأَفْرَاسِ وَالْفُرُوسِ
الْفَارِسُ	الْفَوَارِسِ وَالْفُرْسَانِ
الْفَضْلُ	الْفَضُولِ
الْفَاصِلَةُ	الْفَوَاصِلِ
الْفَضْلُ	الْفَضُولِ
فَضْلَةٌ	الْفِضَالِ وَالْفَضَالِ
الْفَضِيلَةُ	الْفَضَائِلِ
الْفَاضِلُ	الْفَضَلَاءِ
الْأَفْضَلُ	الْأَفْضَالِ
الْمُفْضِلُ	الْمُفْضَلِيَّاتِ وَالْمُفْضَلِ

المفرد	الجمع
الفِعْل	الفِعَال والافعال
الفاعل	الفَعَلَة
الفاعِلَة	الفواعل
الفَم	الآفواه والآفهام
الفَنّ	الفُنُون والآفنان
الآفنان	الافانين (جمع الجمع)
	القُبُب والقِباب
القَدْر والقَدَر	الآقْدَار
القَدْر (إناء يطبخ فيه)	القُدُور
القَادِم	القُدُوم والقُدَام
القارِبَة (السفينة الصغيرة)	القَوَارِب
القَرِيب	الآقْرِيباء
القِرْد	القُرُود والآقْرَاد
القِرْدَة	القِرْد
القَرْن	القُرُون

المفرد

الجمع

القرن (الكفؤ)

الأقران

القرينة

القرائن

القاعد

القعود

القرين

القرناء

القاعدة

القواعد

الكبير

الكبراء والكبار

الكبيرة

الكبائر

الكبرى

الكبر

الكريم

الكرام والكرماء

الكريمة

الكرائم

الكفؤ

الاكفاء

الكافي

الكفاة

الكهل

الكهول

الكاهل (اعلى الظهر ما يلي العنق)

الكواهل

المفرد	الجمع
ل	
اللاحقة	اللواحق
اللسان	الألسُن والألسِنَة
اللطيفة	اللطائف
اللُّطف	الألُطف
اللُّغز	الألغاز
اللَّمِحة (من غير لفظها)	المَلامِح
اللَّام	اللُّوام واللُّوم
اللَّامَة	اللوائِم
اللِّواء	الألوية
الليل	الليالي
م	
المريض	المرضى
المَرَض	الأمراض
المِعِدَة والمِعْدَة	المِعْد والمِعْد
المَنِيَّة (المَوْت)	المنايا

المفرد	الجمع
المُنِيَّةُ والمُنِيَّةُ (ما يُتَمَنَّى)	أَلْمُنَى والمُنَى
الأُمْنِيَّةُ (البُغْيَةُ)	الأَمَانِيَّ
الماشى	المُشَاةُ
الماشية	المَوَاشِي
المُهَجَّةُ (دم القلب - الروح)	المُهَجَّج
الماهر	المَهْرَةَ
المِهْنَةُ (الشُّغْلُ - الحذق في العمل)	المِهَنَ
الماء (اصيله مَوَّةٌ)	المِيَاهُ والأَمْوَاهُ
ن	
النجيب	النُّجَبَاءُ والأَنْجَابُ
النجيبة	النَّجَائِبُ
الناجد (أَقْصَى الأَضْرَاسِ)	النَّوَاجِدُ
النديم	النُّدَمَاءُ والنُّدَمَانُ
النَدَى (المَطْرُ - الكَلَأُ)	الأَنْدِيَّةُ والأَنْدَاءُ
النادى (مجلس القوم)	الأَنْدِيَّةُ والنَّوَادِي
النذير	النَّذْرُ

المفرد	الجمع
النزِيل	النُّزَلَاءُ
جمع المرأة من غير لفظها	النِّسْوَةُ والنِّسَاءُ والنِّسْوَانُ
الناصِح	النُّصَحَاءُ
النصيحة	النِّصَائِحُ
النَّصْرَانِيّ	النِّصَارِيّ
الناصر	الأنصار
النقيصة	النَّقَائِصُ
الناقصة	النِّوَاقِصُ
الناحِي (صاحب علم النحو)	النُّحَاةُ
الناهي	النُّهَاءُ
النار	النيران
النور	الأنوار
النَّوْرُ (الزهر)	الأنوار
الناقة	النُّوْقُ والأنواق والأنوْقُ
النائم	النِّيَامُ والنُّوْمُ والنُّوَامُ



المفرد

الجمع

هـ

الهاجِس (ما وَقَعَ في قلبك)

الهُواجِس

الهادِي

الهُدَاة

الهِلال

الْأَهْلَّة

الهِالك

الهِلْكَى

الهِامَة (رَأْسُ كُلِّ شَيْءٍ)

الهِامُ والهِامات

الهِامَة (ما كان له سَمٌّ كالْحَيَّة)

الهِوَامُ

الهِيام (السَّيِّدُ الشَّجَاعُ السَّخِيُّ)

الهِيام

الهِمَّة

الهِمَمُ

الْمُهَمِّم (الامر الشديد)

الْمُهَمِّمُ

الهِوَاء

الْأَهْوِيَّة

الْمَوْثِقُ وَالْمِيثاق

الْمَوْثِقُ وَالْمَوْثِيقُ

و

الْوَجْه

الْوُجُوهُ وَالْأَوْجُهُ وَالْأُجُوهُ

الْوَجِيه


الْوُجُهَاء

الْوادي

الْأَوْدِيَّة

الْوَرِيد

الْأَوْرِدَة

المفرد	الجمع
الواشي (النمام)	الوُشاة
المَوْضِع	المَوَاضِع
الموضوع	المواضيع
المَوْعِد	المواعِد
المِيعَاد	المواعيد
الوَعَاء	الأوعِيَّة
	
اليد	اليَتَامَى وَالْأَيْتَامُ
الأيدي	الأيدي
المَيْسِرَة (خلاف المَيْمَنَة)	الأيادي (النعم)
المَيْسُور (خلاف المَعْسُور)	أَلْمَيَاسِير
المَيْمَنَة (البركة)	أَلْمَيَاسِير
المَيْمُون	المَيَامِن
أَيْاقُوت	المَيَامِين
أَيْقَطَان وَبَيْقَط	أَيْبَوَاتِيَت
الْبَهْر (البركة)	أَلْبَهْرَان
الْبَهْر (القسم)	أَلْبَهْرَان وَالأَبْهَان

١٦ - التصغير

المُصَغَّرُ هو الاسمُ الَّذِي يُضَمُّ أَوَّلُهُ وَيُفْتَحُ ثَانِيَهُ وَيُزَادُ قَبْلَ ثَالِثِهِ يَاءٌ سَاكِنَةٌ لِيَدُلَّ عَلَى التَّقْلِيلِ أَوْ التَّحْقِيرِ . فيُقَالُ فِي تَصْغِيرِ عَبْدِ عُبَيْدٍ وَفِي تَصْغِيرِ حَسَنِ حُسَيْنٍ ، هَذَا إِذَا كَانَ الْاسْمُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ وَآمَّا إِذَا كَانَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَحْرَفٍ فَصَاعِدًا فَيُكْسَرُ مَا بَعْدَ يَاءِ التَّصْغِيرِ أَيْضًا نَحْوُ : جُعَيْفِرٍ وَدُرَيْهِمٍ وَاسْتُثْنِيَ مِنْ هَذِهِ الْقَاعِدَةِ الْجَمْعُ عَلَى وَزْنِ أَفْعَالٍ وَالْأَسْمَاءُ الْمُخْتَوِمَةُ بِتَاءِ التَّأْنِيثِ وَبِالْفِي الْمَقْصُورَةِ وَالْمَمْدُودَةِ وَبِالْأَلْفِ وَالنُّونِ الزَّائِدَتَيْنِ فَإِنَّ مَا بَعْدَ الْيَاءِ فِيهَا لَا يُكْسَرُ بَلْ يَبْقَى بِحَالِهِ فَيُقَالُ فِي تَصْغِيرِ أَفْرَاسٍ وَشَجَرَةٍ وَسَلْمَى وَحَمْرَاءٍ وَعَطْشَانَ أَفِيرَاسٍ وَشُجَيْرَةٍ وَسُلَيْمَى وَحُمَيْرَاءٍ وَعُطَيْشَانَ .

أحكام المصغر :

١- المؤنث المعنوي الثلاثي إذا صغر تظهر تاء التأنيث فيه نحو : شُمَيْسَةٌ وَأَذْيَنَةٌ تَصْغِيرُ شَمْسٍ وَأُذُنٌ بِخِلَافِ الرَّبَاعِيِّ فَلَا يَظْهَرُ فِيهِ التَّاءُ نَحْوُ : عُقَيْرِبٌ تَصْغِيرُ عَقْرِبٍ .

١- وقد يراد من التصغير التلطف والشفقة نحو : أُخِيٌّ وَبُنَيٌّ .

٢- المدّة الواقعة بعد كسرة التصغير تنقلب ياء نحو: عُصْفِير

وَمُفَيْتِيح تصغير عصفور ومفتاح .

٣- حرف العلة المقلوب قبل ياء التصغير يُردُّ إلى أصله في التصغير

نحو: بُوَيْبٌ ونُيَيْبٌ تصغير باب وناب ومُوَيْزِينٌ ومُيَيْقِظٌ تصغير ميزان ومُوقِظٌ وشدُّ عَيْيْدٌ تصغير عِيدٌ لان يائه مقلوبة عن الواو .

وان كانت المدّة الفاعلة مجهولة الاصل قُلبت أيضاً واواً نحو: عُوَيْجٌ

تصغير عاج .

٤- الالف الزائدة قبل ياء التصغير تنقلب واواً عند التصغير

نحو: ضُوَيْرِبٌ تصغير ضارب وشُوَيْرِبٌ تصغير شاعر .

٥- الأسم المحذوف منه إن بقي على حرفين يُردُّ محذوفه في التصغير

وجوباً فيقال في تصغير أب وأخ ودم أبي وأخي ودمي وإن كان قد عوض

عن المحذوف همزة وصل تحذف الهمزة في التصغير ويُردُّ المحذوف نحو:

بُنَىٌّ وَسُمَىٌّ في تصغير ابن واسم وإن كان العوض تاء التانيث يُردُّ المحذوف

ولا يُحذف العوض فيقال في تصغير زنة وعدة وزينة ووعيدة وإن بقي

الاسم المحذوف منه على أكثر من حرفين فلا يجب ردُّ المحذوف ههنا

نحو: مَيْتٌ وناسٌ فيجوز أن يقال في تصغيرهما مَيْيْتٌ ونوَيْسٌ من غير

ردُّ المحذوف وإن شئت قلت مَيْيْتٌ وأنَيْسٌ بردُّ المحذوف .

٦- ان كان بعد ياء التصغير الف أو واو قَلِبَتِ كَلِّ واحدة منهما ياء
وتُدْغَمُ ياء التصغير فيها نحو: عُرْيَةٌ وَعُصْبَةٌ وَرُسَيْلَةٌ في تصغير عصي
وعروة ورسالة .

٧- جمع الكثرة إذا أريد تصغيره يُرَدُّ إلى واحده فَيُصَغَّرُ ثم يجمع
جمع السلامة مذكرا إن كان لمذكر عاقل أو مؤنثا إن كان لمؤنث أو
لمذكر لا يعقل فتقول في تصغير غلمان وشعراء وجوار ودرهم غُلَيْمُونَ
وشُوَيْعِرُونَ وَجُوَيْرِيَاتٍ وَدُرَيْهَمَاتٍ . رُدَّ الْغِلْمَانُ إلى مفردة اى إلى غلام
فصَغَّرَ فصار غُلَيْمٌ ثم جُمِعَ الْغُلَيْمُ بِالْوَاوِ والنون فصار غُلَيْمُونَ وهكذا
البواقي .

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ و علوم اسلامی

٨- تصغير الخماسى ضعيف نادر وإذا أريد تصغيره يُحذف الحرف
الخامس فيقال في تصغير سفر جل سَفِيرِجٍ وقد يحذف حرف الرابع
فيقال في تصغير فرزدق فُرَيْرِزِقٍ .

٩- إذا أريد تصغير المركب يُصَغَّرُ الجزء الاول ويترك الجزء الثانى
بحاله فيقال في تصغير عبد الله ومعدي كرب وخمسة عشر عبید الله ومعیدی
كرب وخميسة عشر .

١٠- إذا أريد تصغير المثني والجمع السالم وجمع القلعة ، يُصَغَّرُ
كل واحد منها على لفظه فيقال في تصغير مُسْلِمَانٍ وَ مُسْلِمُونَ وَ مُسْلِمَاتٍ

مُسَيَّلِيَانِ وَ مُسَيَّلِمُونِ وَ مُسَيَّلِيَاتِ وَ كَذَلِكَ تَقُولُ فِي جَمْعِ أَظْفَارٍ وَ أَرْغِفَةٍ
أَظْفِيرٍ وَ أَرْيَغِفَةٍ .

تمرين

١- عَيِّنِ الْمَصْغَرَّ مِنْ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ :

جَمَلٌ، شَمْعٌ، كَوْكَبٌ، خَبِزٌ، عَالَمٌ، خَضِرَاءٌ، عَيْنٌ، حَمْرَاءٌ، مَصْبَاحٌ،
زَنْبُورٌ، مِيقَاتٌ، دَارٌ، زَادٌ، شَاهِدٌ، يَدٌ، كِتَابٌ، بَحْرٌ، زَبَدٌ، مَاءٌ، وَرَقَةٌ،
خَادِمٌ .

٢- رُدِّ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ إِلَى أَصْلِهَا قَبْلَ التَّصْغِيرِ :

دَوِيْبَةٌ رُقِيَّةٌ كَثِيْرَةٌ عُوَيْلِمِيٌّ وَرِيْقَةٌ حُوَيْطِبٌ
سُلَيْمِيٌّ شُرَيْقٌ زُهَيْرٌ أَرِيْنِبٌ نُوَيْرَةٌ بُوَيْبٌ مُوَيْلِحٌ
بُحَيْرَةٌ زُبَيْدَةٌ قُصَى .

١٧- الاعلال والابدال

نام- يدعو- يبيع- استقام- يعد- ق- قل-
رمى- يقوم- ينام- قلت- قيل- مقم-
مراد- ارادة- استدارة- اتحد- اضطبر-
اذخر- ازدواج.

التغيير الحادث في حرف العلة لغرض التّخفيف يُسمى اِعلالاً
وهو إما أن يكون بالقلب كما في قال ورمى اصلهما قول ورمى انقلبت
الواو والياء الفاء أو بالحذف كما في قلت وبعث اصلهما قولت وبعث
او بالإسكان كما في يقول ويرمى اصلهما يقول ويرمى كينصر ويجلس
حذفت ضمة الواو والياء للتخفيف.

والاعلال إما أن يكون في فاء الفعل وإما أن يكون في العين وإما
أن يكون في اللام.

الأول - الأفعال في المعتل الفاء

وهذه أهم قواعدها

- ١- تُقَلَّبُ الواوُ ياءً إذا سَكِنَتْ وانكسرت ما قَبْلَها نحو: ميزان وميقات أصلهما مِوزان ومِوقات لانها من الوزن والوقت .
- ٢- تُقَلَّبُ الياءُ واوا إذا سَكِنَتْ وانضمَّ ما قَبْلَها نحو: مُوقِظ و مُوسِر أصلهما مِيقِظ ومِوسِر لانها مشتقان من اليقظة واليسر .
- ٣- تُقَلَّبُ الواوُ همزةً لزوماً إذا اجتمع واوان متحركتان في أول الكلمة نحو: أوأصل جمع أوأصل وأصله أوأصل كعوالم أوأصل مصغره وأصله أوأصل كعويلم . وأما إذا كانت الثانية ساكنة لم يلزم تبديل الأولى بالهمزة كما في وُورِي مجهول و اري و وُوزِن مجهول و ازن .
- ٤- تقلب الواو والياء تاءً في باب الافتعال نحو: إتعدو إتسر أصلهما إوتعدو إيتسر من وعد ويسر .

- ٥- يحذف الواو اذا وقعت بين حرف المضارع المفتوح والعين المكسورة نحو: يَعدُّ و يَزرُّ أصلهما يَوعِدُ و يَوزِرُ واما إذا كان ما بعد الواو مفتوحاً فلا تحذف نحو: يَوجَلُّ و في نحو: يَضَعُ و يَسَعُ حملت فتحتهما على العروض وقيل إن الأصل في عينها الكسرة .

- ٦- تحذف الواو من المصادر إذا كان على وزن فِعْلَةٌ بكسر الفاء نحو: عِدَّةٌ وِصْلَةٌ وِثْقَةٌ وإثبات الواو في نحو: وِجْهَةٌ قليل .
- ٧- قد تقلب الواو تاءً أو همزةً في أوَّل بعض الكلمات سماعاً نحو: تقوى وتُراث . من وقى وورث . وأجوه وإرث ، اصلهما : وُجُوهٌ وورث .

تمرين

ما هو أعلال الكلمات الآتية وكيف كانت بنيتها قبل الاعلال ؟

ايجاز، ميعاد، ميشاق، ايراد، اتصال، موقن، متحد، يلد، يرد،

اتفاق، ايجاب، يلج، يتقى، ميلاد، ميراث، ايراث، ايعاد، يثوق،

إيصال .

الثاني - الاعلال في المعتل العين

وهذه اهم قواعده

١- تُقَلَّبُ الواو والياء الفأ إذا كانتا متحركتين مفتوحاً ما قبلهما أو في حكم المفتوح نحو : قام وبيع أصلهما قَوْمٌ وبيِعٌ وبابٌ ونابٌ أصلهما بَوَّبٌ ونيبٌ .

وفي نحو: أقام و أباع واستقام واستبان والإقامة ويخافُ وينامُ ومُقام ومُقام بضم الميم وفتحها وان لم يكن ما قبل الواو والياء فيها مفتوحاً إلا أنه في حكم الفتح ولهذا قلبتا الفاء ونحو: أخيل^٢ وأغيم^٣ شاذ .

واستثنى من هذه القاعدة سَوْدٌ وَعَوْرٌ والمزيدات منها نحو: أَعْوَرَ وَأَسْوَدَ وَأَسْتَعْوَرَ وباب إِزْدَوْجٌ واجْتَوَرَ وكذلك المصادر على وزن فَعْلان بفتح العين كحَيوانٍ وجرَّولانٍ ونوسانٍ فمع وجود سبب الاعلال فيها بقي حرف العلة بحالها ولم يعمل لعلَّة ما .

١- بان يكون اصله مفتوحاً وقابل للنقل حركة الواو او الياء اليه كما في اقام و ابان واستقام واستبان و مقام بخلاف قاوم وقوم و تقوم و تقاوم و باين و بين و تبين و تباين .

٢- أَخْيَلْتِ السَّمَاءَ : تَهَيَّأَتْ - أَخْيَلُ الْمَكَانَ بِالنَّبَاتِ : اَزْدَانُ

٣- أَغْيِمَ الْقَوْمَ : اصابهم : غَيَّمٌ (سحابٌ) .

٢- تُقَلَّبُ الواو والياء همزة إذا وقعتا بعد الف الفاعل نحو: فائز
ومائل أصلهما فاوز ومايل وكذلك إذا وقعتا بعد الف صيغة منتهى الجموع
على وزن فواعل او فعائل وماشابههما بشرط أن يكون قبل الالف أيضاً
واواً اوياء نحو: دوائر وأوائل وخيائر (جمع خير) وأما إذا لم يكن قبلها
واواً اوياءً لا تقلبان همزة نحو: معاش ومساوى جمع معيشة وسوء ومصائب
بقلب الياء همزة على خلاف القياس .

وإن كانت بعد الالف واو اوياء زائدتان قَلِبَتَا أيضاً همزة نحو:
صحائف وعجائز ورسائل .

٣- تُقَلَّبُ الياء واواً في فُعْلِي بضم الفاء إذا كانت اسمان نحو: طوبى
مؤنث الاطيب وهو من الصفات الجارية مجرى الاسماء لانه لا يكون
وصفاً إلا إذا استعمل بالالف واللام . وأما اذا كانت صفة فلا تقلب
ولكن تُكْسَرُ ما قبلها نحو: ضِيْزِي^١ أصله ضِيْزِي بالضم على وزن فُعْلِي
انقلبت ضمة ما قبل الياء كسرة لمناسبة الياء . وكذلك في فُعْل بضم الفاء
جمع أفعال وفعلاء لا تقلب الياء واو ابل تُكْسَرُ ما قبلها كما في بِيْض و
عَيْن جمع أبيض وأعين وبيضاء وعيناء أصلهما بِيْض وعَيْن بضم الفاء
مثل أحمر وحمر وأصم وعمم .

١- قسمة ضيزى : ناقصة جائرة .

٤- تُقْلَبُ الواو المكسور ما قبلها ياءاً في ثلاثة مواضع .

الاول - في المصادر نحو: قيام وعياذ أصلهما قوام وعواذ .

الثاني - في الجموع التي أُعِلَّ مفرداتها نحو: ديار جمع دار وأصله

دِوَارٌ ورياح جمع ريح أصله رِواحٌ وديم كقِطْع جمع دِئِمَة كقِطْعَة وأصله

دِوَم . فَلِجْرِيَانِ الاعلال في مفرداتها أُعِلَّتْ جموعها أيضاً لأن أصل الدار

والريح والديمة دَوْرٌ وروحٌ ودومة أُعلت كلها بمقتضى القياس .

الثالث - في الجموع التي سكنت عينها في مفرداتها نحو: حياض

جمع حَوْضٍ ورياض جمع روضة وثياب جمع ثوب .

٥- تُقْلَبُ الواو ياء إذا اجتمعتا في كلمة واحدة وكانت الاولى

ساكنة والثانية متحركة وتدغم الياء الاولى في الثانية ويكسر ما قبلها

إن كان مضموماً ولا فرق بين أن تكون الواو اصليةً أو زائدةً وكذلك

الياء كما يظهر من هذه الامثلة: سَيِّدٌ وجَيِّدٌ أصلهما سَيِّوِدٌ وجَيِّوِدٌ وأيام

وَلَيَّانٌ أصلهما أَيَّوامٌ وِلَوَّيَانٌ (من لَوَّيٌ يَلَوِّوِي) وَطَيٌّ أصله طَوَّوِيٌّ ومَرْمِيٌّ

وَمَقْضِيٌّ أصلهما مَرْمُوِيٌّ وَمَقْضُوِيٌّ أُبْدِلَتْ ضمة الميم والضاد بعد

الاعلال والادغام كسرة .

٦- تُسْكَنُ الواو والياء في المضارع وفي «مفعول» و«مفعَل» و«مَفْعَلٌ»

وينقل حركتهما إلى ما قبلهما نحو: يَقُومُ أصله يَقُومُ كينصُرُ وَيَبِيعُ

أصله يَبِيعُ كيجلس و مَبِيع و مَقُول أصلهما مَبِيعٌ و مَقُولٌ نقلت حركة الياء والواو إلى ما قبلهما وبعد النقل اجتمعت ساكنتان هما الياء والواو في الأولى والواو ان في الثانية فحذفت إحداهما و مَعُولٌ و مَبِيتٌ أصلهما مَعُولٌ بضم الواو و مَبِيتٌ بكسر الياء و شذ مشيب من شاب يشوب ومهوب من هاب يهيب والقياس مشوب كمقول ومهيب كمبيع .

٧- تُحذف الواو والياء في الماضي إذا سكن ما بعدهما نحو: قُلْتُ و بَعْتُ و اَقَمْتُ و أَخَوَاتُهَا أَصْلُهَا قَوْلْتُ و بَيَّعْتُ و اَقْوَمْتُ . ثم إن كان المحذوف في الثلاثي ياء نحو: بَيَّعْتُ أو واواً مكسورة نحو: خِفْتُ أصله خَوَّفْتُ كعلمت يُكسر ما قبله ويضم فيما عداها نحو: قُمْتُ و طُلْتُ وكذلك تُحذفان في المفرد المذكور من الأمر الحاضر نحو: قُمْ و بَيْتْ و خَفْ و اَقِمْ وفي المضارع والأمر المتصلين بنون الإناث نحو: يَقْمَنَّ و يَبِغَنَّ و يَسْتَقِمَنَّ . و قُمَْنَّ و بِغَنَّ .

التهرين والقراءة

١- أذكر قاعدة الاعلال في الكلمات التالية و عين أصلها قبل

الاعلال .

دار، استقام، أجاب، مفاد، مان، مستزاد، نمت، يخاف، جوائز،

جائزة، ميّت، زائد، دائر، غيد، مياه، زياد، مقول، هيّن، يجول،

يزيد، مزيد، مزود، مشوي، مرضي، صيام.

استفاد، يُقيم، اختار، مُرتاب، يعتاد، استجازة، مقيم، مقام،
عياذ، رياح، مرتاح، ارتياح، يستدير، أدار، يُدير، مدير، ادارة، ارادة،
مدير، مراد، دوائر، روائح، رائحة، مصاب، مصيب، اصابة.

٢- إستخرج من الجُمْل التالِية الافعال التي اعتلت عينها وبيّن

كيفية الاعلال :

يُقال: إن ملوك العجم كانت إذا احتاجت إلى أن تختار من رعيّتها
من تجعله رسولاً تمتحنه أولاً بأن يُرجّهُ إلى بعض خاصّتها ثم تُقدّم
عيناً على الرسول يحضّر ما يؤدّيه من الرسالة ويكتبُ كلامه، فاذا رجع
الرسول بالرسالة جاء العين بما كتب من الفاظه و أجوبته فقابل بها
المملك الفاظ ذلك الرسول فإن اتفقت معانيها عرف بها المملك صحّة
عقله وصدق لهجته ثم جعله رسولاً إلى عدوه وجعل عليه عيناً يحفظ
الفاظه ويكتبه ثم يرفعها إلى المملك فإن اتفق كلام الرسول وكلام عين
المملك وعلم أن رسوله قد صدقه عن عدوه ولم يزد عليه جعله رسولاً إلى
ملوك الأمم ووثق به ثم بعد ذلك يُقيم خبره مقام الحجّة ويصدق قوله.

(المحاسن والمساوي)

الثالث - الأفعال في المعتل اللام

وهذه أهم قواعده

١- تُقَلَّبُ الواو والياء الفأ إذا تحرَّكتا و انفتح ما قبلهما :

لم يكن بعدهما ما يوجب فتح ما قبله نحو : دعا ورمى و يحيا و يقوى
أصلهما دَعَوَ و رَمَى و يَحْيَى و يَقْوَى كي علم واما إن كان بعدهما ما يوجب
فتح ما قبله كالالف فلا تُقَلَّبَانِ نحو : غزوا و رميا و رَحِيان و عَصَوَان .

٢- تقلب الواو ياء إذا وقعت ثالثة بشرط أن يكون ما قبلها مكسورا
أورابعة فصاعداً بشرط أن لا يكون ما قبلها مضموماً نحو : دُعِيَ و رُضِيَ
بصيغة المجهول أصلهما دُعِيَ و رُضِيَ ونحو : «الغازي» و أَغْرِيَتْ و يُغْرِيان
بصيغة المجهول أصلها «الغازو» و أَغْرَوَتْ و يُغْرَوَان .

٣- تقلب الواو ياء في التفاعل و التفعّل نحو : تداعى و ترجى
أصلهما تداعَوْا و ترجَوْا انقلبت الضمة كسرة ثم أبدلت الواو ياء . و إن
كانتا من الناقص اليائى انقلبت الضمة كسرة نحو : ترامى و تمنى أصلهما
ترامى و تمنى .

٤- تقلب الواو والياء همزة إذا وقعتا طرفاً بعد ألف زائدة نحو :

كساء و رداء أصلهما كساو و رداى .

٥- تُقَلَّبُ الواو ياءً في فُعَلَى بالضم إذا كان اسماً كالدينيا والعُلَيَا
أصلها دُنُوِيٌّ وَعُلوِيٌّ وشدنحو: القُصُوِيٌّ بدون الاعلال واستعمل
القصياً أيضاً على القياس وإذا كان صفة فلا يُعَلَّ نحو: غُزُوِيٌّ مؤنث
الاعزى.

٦- تُسَكَّنُ الواو والياء في المضارع من الناقص الواوِيٌّ والياءِيٌّ
نحو: يَغزُوُ وَيَرْمِيُ أصلهما يَغزُوُ وَيَرْمِيُ كينصر ويجلس وكذا في اسم
الفاعل في حالتى الرفع والجر نحو: جائئى الغازى والراى ومررت بالغازى
والراى كلاهما بالاسكان.

٧- حُذِفَتِ الواو والياء من آخر بعض الاسماء على خلاف القياس
وهى يدو دم واسم وابن وأخ وأخت أصلها يدى ودمو وسمو وبنو وأخو.
ويظهر المحذوف فى النسبة وجمع المكسر على حسب القاعدة المشهورة:
« التصغير والتكسير يردان إلى الأشياء إلى أصولها » فيُجَمَعُ اليد على أيدي
أصله أيدي كَأرْجُل جمع رِجْل انقلبت ضمة ما قبل الياء كسرة بمناسبة
الياء ويقال فى النسبة إلى دم دموى وإلى أخ أخوى ويجمع الاسم والابن
على أسماء وأبناء أصلها سماو وأبناو انقلبت الواو الواقعة بعد الالف
الزائدة همزة.

١٨ - الأبدال

قد يُعَبَّرُ عن الاعلال بالإبدال و الإبدال عبارة عن جعل حرف مكان آخر وهو أعمُّ من وجه من الاعلال لأنه مختص بالتغيرات الحادثة في حروف العلة و الأبدال شامل لها ولغيرها وكذلك الاعلال قد يُوجَد ولا يُبَدَل كما في الاعلال بالحذف أو الاسكان . و الأبدال في غير المواضع التي ذكرناها أما إن يكون سماعياً نحو : زَقَر في سَقَر و هَرَأق في أَرَأق . و اسادة في وسادة وإشاح في وشاح . و أما إن يكون قياسياً و أكثر مجيء هذا النوع يكون في باب الافتعال و باب التفاعل و باب التفعّل و نذكر هنا أشهر مواضع الأبدال :

١- إذا وقعت تاء افتعل بعد صداد أو ضاد أو طاء أو ظاء تُبَدَلُ طاء نحو : اصطبر و اضطرب و أطرد و اظطم من الصبر و الضرب و الطرد و الظلم و يجوز في نحو : اظطم قلب التاء ظاء أو الظاء طاء فيقال اظلم و اظّم .

٢- إذا وقعت تاء افتعل بعد دال أو ذال أو زاي تُبَدَلُ دالا نحو : ادعى و اذدكر و ازدوج و يجوز في نحو : اذدكر قلب الذال دالا والذال ذالا فيقال اذكر و اذّكر .

٣- قد تُبدل التاء من باب التفاعل والتفعل فاءاً وتُدغم الفاء في الفاء نحو: إِدَارَكَ وَاتَّقَلَ وَاسْمَعَّ أَصْلَهَا تَدَارَكَ وَتَثَاقَلَ وَتَسَمَّعَ قَلِبَتِ التاء دالا في الأولى و ثاءاً في الثانية و سيناً في الثالثة و سُكِنَتِ الأُولَى حَتَّى تُدْغَمَ في الثانية ثم زيدت في أولها همزة وصل مكسورة .

٤- قَلِبَتِ همزة أَخَذَ في باب الافتعال تاءاً و أُدْغِمَتِ التاء في التاء فصارت إِتَّخَذَ . أمّا في أَمَرَ وَآمَنَ فيُقَالُ إِيْتَمَنَ وَابْتَمَرَ على الاصل .

القرأة والتحريرين

١- صُغَّ من المصادر التالية، الماضي و المضارع واسمى الفاعل و المفعول و اذ كر قاعدة اعلاها: *تحيته كقولهم* الخوف، الثقة، البيع، الشكاية، الايقان، الانحاد، الاستفادة، الاضائة، الفوز، الغيب، الغزو، الرمي، التوارى، التعالى، الاتفاق، الاغارة، الغى، التفصى، الاقتفاء.

٢- استخرج من الجُمَلِ التالية الكلمات المعتلة و اذكر سبب

اعلاها:

أَفْلَحَ قَوْمٌ إِذَا دُعُوا وَ ثَبُّوا لَا يَرْهَبُونَ الْأَخْطَارَانَ رَكِبُوا
تَسْبِقُ نَهْضَاتُهُمْ عَزَائِمُهُمْ أَنْ تُسْتَشَارَ الْعَادَاتُ وَالْعُقُبُ

١- العُقْبُ وَالْعُقْبُ: العاقبة . ج: اعقاب .

سَارُونَ لَا يَسْأَلُونَ مَا حُبِسَ الْـ ففَجَرُوا لَا كَيْفَ مَالَتِ الشُّهُبُ
 وَخَابَ رَاضٍ بِالْعَجْزِ يَضْمِرُ لـ الْأَوْزَارِ مُسْتَسْلِمًا وَيَخْتَسِبُ
 إِنْ فَاتَهُ حَظُّ غَيْرِهِ فَلَهُ مِنْهُ اغْتِيَابٌ يَشْفِيهِ أَوْ عَجَبٌ
 لَا تَسْتَرِيحُ الْعُلَى إِلَى سَكْنٍ إِلَّا شَبَابًا يُرِيحُهُ التَّعَبُ

(مهيار ديلمی)

۳- عَيْنِ الْأَعْلَالِ وَالْإِبْدَالِ فِي الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ :

- تَدَاعَى - تَرَجَّى - سَوَاءٌ - تَجَلَّى - اذْدَانٌ - اَتْصَفَ - اَزْدَجَرَ -
 تَشْفَى - تَرَاحَى - تَوَلَّى - تَبَرَّى - يَغْزُو - دُعِيَ - اَمْحَيْتَ - المَاحَى -
 اَتَّعَدَ - مَتَّعَدٌ - مَتَّصَفٌ - مُزْدَانٌ - اسْتَدْعَى - اَدَّعَى - اِتَّحَادٌ - اَزْدَوَاجٌ -
 اَصْطَلَحَ - اِرْتَقَاءٌ - اَزْدِيَانٌ - اَنْضَعُ - تَوَالِيٌ - تَرْقَى - اِثْأَقَلَ - اِدَّخَرَ -
 مُتَّخِذٌ - مُزْدَجِرٌ - اِتَّعَادٌ - مَتَّفَقٌ .

١٩ - تخفيف الهمزة

الهمزة مِنْ أَثْقَلِ الحروف عند العَرَبِ لِأَنَّ مَخْرَجَهَا أَتْقَى الحلقِ
ولهذا مع أَنَّهَا لَيْسَتْ من حروف العِلَّةِ يُجْرَى فِيهَا الحذفُ والتبديلُ
لِأَنَّ يُخَفَّفَ أَدَاؤُهَا وَيَسْهَلَ النطقُ بِهَا . ووجوه تخفيفها ثلاثة :

الاول - إبدالها بحروف العلة وهي أخف الحروف لأنها اشبه
بالحركات من الحروف نحو: آمَنَ وَأَوْتِيَ وإيمان أصلها أَمٌّ مِنْ وَأُئْتِيَ
وإيمان .

الثاني - حذفها نحو: يُكْرِمُ وَيُرَى أصلها يُكْرِمُ وَيُرَى .

الثالث - أدائها بينها وبين مُجَانِسِ حَرَكَتِهَا أو حركة ما قبلها كما
تقول سُئِلَ بين الهمزة والياء التي مُجَانِسَةٌ لكسرة الهمزة أو سُؤِلَ بين
الهمزة والواو التي مُجَانِسَةٌ لضمة ما قبلها .

والتخفيف في الهمزة إما ان يكون لازماً وإما أن يكون جائزاً
ونحن نذكر أهم مواردّها :

الاول - موارد اللزيم - إذا اجتمعت همزتان في كلمة واحدة وكانت
الثانية ساكنة وجب قلبها حرفاً من جنس حركة همزة الأولى فان كانت
الأولى مفتوحة قلب الثانية الفان نحو: آدم وآمَنَ أصلهما أَدَمُ كاحمر

وَأَمَّنَ كَأَكْرَمَ وَإِنْ كَانَتْ الْاُولَى مضمومة قَلِبَتِ الثَّانِيَةَ وَاوَا نَحْوُ :
 أُؤذِي وَأُؤْتِي أَصْلُهُمَا أُعْذِي وَأُعْتِي كَأَكْرِمَ وَإِنْ كَانَتْ مَكْسُورَةً قَلِبَتِ
 الثَّانِيَةَ يَاءٌ نَحْوُ : إِيمَانٌ وَإِيثَارٌ أَصْلُهُمَا إِئْتَانٌ وَإِيثَارٌ مِنَ الْأَمْنِ وَالْأَثَرِ .
 وَالتَّزْمُوا حَذْفُ الْهَمْزَةِ فِي كُلِّ وَخُذْ أَصْلُهُمَا أَوْ كُلُّ وَأَوْ خُذْ كَأَنْصُرَ حَذَفَتْ
 الْهَمْزَةُ عَلَى خِلَافِ الْقِيَاسِ لِكثْرَةِ الْاسْتِعْمَالِ وَفِي الْأَمْرِ مِنْ أَمْرٍ يَجُوزُ
 الْوَجْهَانِ :

الْحَذْفُ فِيَقَالُ «مُرٌّ» وَالتَّخْفِيفُ عَلَى حَسَبِ الْقَاعِدَةِ فِيَقَالُ «أَمْرٌ»
 وَإِذَا اتَّصَلَ بِمَا قَبْلَهَا فَالْأَفْصَحُ أَنْ يُقَالَ «وَأَمْرٌ» وَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ «وَمُرٌّ»
 وَفِي الْأَمْرِ مِنْ سَأَلَ يَجُوزُ الْوَجْهَانِ : حَذْفُ الْهَمْزَةِ وَهُوَ الْأَكْثَرُ فِيَقَالُ «سَلٌّ»
 وَإِبْقَائُهَا عَلَى الْأَصْلِ فِيَقَالُ «إِسْأَلٌ» وَكَذَلِكَ التَّزْمُ الْحَذْفُ فِي مَضَارِعِ
 رَأَى وَفِي مَاضِيهِ وَمَضَارِعِهِ مِنْ بَابِ الْأَفْعَالِ لِكثْرَةِ الْاسْتِعْمَالِ فِيَقَالُ يَرَى
 وَأَصْلُهُ يَرَأَى مِثْلُ يَرْضَى وَأَرَى ، أَصْلُهُ أَرَأَى مِثْلُ أَرْضَى وَيُرَى ، أَصْلُهُ
 يُرَى مِثْلُ يُرَضَى نَقَلْتُ حَرَكَةَ الْهَمْزَةِ إِلَى مَا قَبْلَهَا وَحَذَفْتُ الْهَمْزَةَ .

الثَّانِي - مَوَارِدُ الْجَوَازِ : إِنْ كَانَتْ الْهَمْزَةُ سَاكِنَةً وَمَا قَبْلَهَا مُتَحَرِّكٌ غَيْرُ
 الْهَمْزَةِ تَبْدُلُ السَّاكِنَةَ جَوَازًا بِحَرْفٍ مَجَانِسٍ لِحَرَكَةِ مَا قَبْلَهَا سِوَاءَ كَانَتْ
 هِيَ وَمَا قَبْلَهَا فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ نَحْوُ : كَأَسٌ وَذَيْبٌ وَمُؤَثِّرٌ فَعِنْدَ التَّخْفِيفِ
 يُقَالُ كَاسٌ بِالْأَلْفِ وَذَيْبٌ بِالْيَاءِ وَمُؤَثِّرٌ بِالْوَاوِ . أَوْ فِي كَلِمَتَيْنِ . نَحْوُ :

«إلى الهدى أثبتنا» و«الذي أئتمن» و«يقول أئذن لي» .

فعند التخفيف يقال «إلى الهداتنا» بالالف و«الذيتمن» بالياء و«يقولوذني لي» بالواو . وإن كانت الهمزة متحركة و ما قبلها و او اوياء زائدتان ساكنتان لغير اللاحق أبدلت الهمزة بهما و ادغم الساكن منها في المتحرك فيقال في مبدوء مبدوء بالتشديد وفي برئية برئية وفي خطيئة خطيئة و ان كان الساكن الذي قبل الهمزة المتحركة حرفا صحيحا أو و او ا أو ياء أصليتين نقلت حركة الهمزة الى ما قبلها و حذفتم نحو :-
مسألة في مسألة و الخب في الخب و شئ في شئ و سو في سوء .

مرکز تحقیقین

كيف يجرى تخفيف الهمزة في الكلمات التالية ؟

بين موارد لزومه وجوازه :

استئذان - مؤذن - إئذان - أئذان - أئمر - بئوس - أئمن - يؤمن -

مقروء - لؤلؤ - رديئة - أئمر - إئثار - أئثر - أئثار - مؤثر - ملئ -

ائتمر - إئثمان - إئجار - مؤجر - إئتجار .

١- الخب : ما خبي اي سر .

٢٠ - كتابة الهمزة

الاصل في كتابة كل كلمة ان تكتب بصورة لفظها مبتدءاً بها او موقوفا عليها ومن ثمَّ يُكْتَبُ: «واعلم» و«في الدار» بهمزة الوصل مع انها تسقط في الدرج لانه اذا ابتدأ بها تكتبان بهمزة الوصل وكذلك تُكْتَبُ: «كَلِمَةٌ» و«مَعِدَةٌ» بالهاء لان الوقف عليها بالهاء .

والهمزة لاصورة لها تخصها حتى تكتب بها بل تستعار لها صورة غيرها و تختلف كتابتها بحسب وقوعها في أول الكلمة أو في وسطها أو في آخرها:

مركز تحقيقات الكمبيوتر علوم إسلامي

الاول - الهمزة الواقعة في أول الكلمة: تكتب بصورة الالف مطلقاً مفتوحة كانت أو مضمومة أو مكسورة أصلية كانت ام زائدة نحو: «أحد» و«أحمد» و«أذن» و«أُكْتُبُ» و«أبيل» و«إنعام» وكذلك اذا اتصلت بما قبلها نحو: «بأحسن» و«لأنثى» و«كيايل» الافي «لئلا» أصلها «لأن لا» و«لئن» أصلها «لأن» فان همزتها تكتب بصورة الهمزة المتوسطة لكثرة الاستعمال .

وتحذف الهمزة .

١ - من كلمة اسم في «بسم الله الرحمن الرحيم» فقط بخلاف باسم

الله أو باسم ربه .

٢- من كلمة ابن اذا وقع صفة بين علمين نحو: هذا زيد بن علي بخلاف هذا الرجل ابن عمرو وهذا العالم ابن العالم .

٣- بعد اللام الداخلة على مصحوب أل نحو: للرجل وللناس .

الثاني- الهمزة المتوسطة: وهي ان كانت ساكنة تكتب بحرف حركة

ما قبلها نحو: رأس و بُؤس و بِئروان كانت متحركة تكتب بحرف

حركتها سواء كانت ما قبلها ساكنة نحو: مَسْأَلُهُ وَأَرْؤُسُ (جمع رأس)

ورائِسُ أو متحركا بشرط ان لا تكون مفتوحة بعد ضم أو كسر نحو:

سَأَلَ وَسُئِلَ (بصيغة المجهول) ورؤُسُ وان كانت مفتوحة قبلها ضم أو

كسر كتب بحرف حركة ما قبلها نحو: سُؤالٌ ومُؤثِّرٌ ورِثَةٌ ورِثاسَةٌ .

الثالث- الهمزة المتطرفة: ان كان ما قبلها ساكنا كتبت بصورة الهمزة (ء)

نحو: جُزْءٌ وبدءٌ وشيءٌ وان كان ما قبلها متحركا كتبت بحرف حركة

ما قبلها نحو: بدأً وملؤٌ وقُرِيءٌ (بصيغة المجهول) و اذا وقعت الهمزة

طرفا ولحقها تاء التانيث فان كان ما قبلها حرفاً صحيحاً ساكناً كتبت

الفأ نحو: نشأةٌ وكمأةٌ وملاةٌ .

وان كان متحركاً كتبت بحرف يجانس حركة ما قبلها نحو: برأةٌ

(الاجازة) وفئةٌ ولؤلؤةٌ واما اذا كان ما قبلها حرف علة فتكتب بصورة

الياء بعد الياء وبصورة الهمزة بعد الالف والواو نحو:

نخطيئةٌ وبريئةٌ وقراءةٌ ومُرُوعةٌ .

التمهين والقراءة

اذكر قاعدة كتابة الهمزة

الف - في الكلمات التالية :

زيد بن علي - زياد بن ابيه - باسم ربي - للدنيا - بأس - جوؤ -
فأس - مئزرة - مأوى - رؤية - جئت - برأ - دوئل - مقروء - زئير -
رؤوف - يطفى - امرأ - يلجأ - خؤون - لؤم - لئام - لئيم - لؤلؤ .

ب - في الجمل الآتية :

المؤمن آلف مألوف - المؤمن من آمنه الناس على أنفسهم و
أموالهم ودمائهم - الحياء من الأيمان - رأس العقل بعد الأيمان بالله
التوؤد إلى الناس - من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه - كلكم
راع وكلكم مسؤول عن رعيته - البلاء موكل بالمنطق - على اليد ما
أخذت حتى تؤديه - من سئل عن علم يعلمه وكتمه ألجم بلجام
من النار - أكرموا أولادكم وأحسنوا آدابهم .

(من حكم النبي صلى الله عليه وآله)

وقع الفراغ من تأليف هذا المختصر المفيد في مدينة تهران ربيع الاول ١٣٧٣ هـ . ق .

أذرباه ١٣٢٢ هـ ، ش .

والحمد لله اولاً و آخراً

على اكبر شهابي خراساني

بخش فارسی

اصول الصرف

دکتر علی اکبر شهابی

مقدمه

افراد انسان چون طبعاً اجتماعی هستند زندگانی آنان با همکاری و همراهی یکدیگر انجام می‌یابد و اندیشه و مقاصد آنان از راه سخن و گفتار آشکار می‌گردد؛ پس وسیله تفهیم و تفهم که در واقع پایه اول همزیستی و شرط نخستین زندگی اجتماعی می‌باشد سخن و بیان است . هر دسته و گروهی از مردم جهان که دارای قوم و نژاد خاصی است، زبانی مخصوص دارد . برای اینکه زبان از آشفتگی و فساد مصون بماند و گویندگان دچار لغزش و خطای در گفتار نشوند دانشمندان هر زبان از تتبع و تحقیق در پیرامون زبان خود قواعد و دستوراتی بدست آورده‌اند که هر کس آنها را رعایت کند گفتارش از خطا و لغزش محفوظ می‌شود . از مجموع این قواعد در زبان عربی تعبیر به « صرف و نحو » می‌شود . پس : علم صرف و نحو برای درست گفتن و درست نوشتن وضع شده است .

گفتگو در علم صرف بیشتر دربارهٔ ساختمان کلمات و تغییر و تبدیل آنها از صورتی بصورت دیگر می‌باشد چنانکه مثلاً کلمهٔ فهم، در نتیجهٔ تغییر قصد و غرض بصورت‌های : افهام ، تفهیم ، مفهوم ، فهم ، تفهم ؛

استفهام ، فهامة و نظاير اينها در ميآيد . البته تمام تغييراتي كه در الفاظ حاصل ميشود نتيجه تغيير است كه در معاني و اغراض پيدا ميشود زيرا الفاظ آيينه و قالب است از براي معاني .

بحث در علم نحو از چگونگي وقوع كلمات است در جمله و تغييری كه در آخر كلمات عربي از جهت اعراب پيدا ميشود چنانكه مثلا كلمه سعيد اگر فاعل يا مبتدا باشد مرفوع و اگر مفعول يا حال باشد منصوب و اگر مضاف اليه باشد مجرور خواهد بود .

آشنائي بقواعد و اصول صرف و نحو عربي چنانكه بر عموم دانش آموزان عربي زبان لازم است ، دانشجويان ايراني و علاقمندان بزبان و فرهنگ فارسي نيز از فراگرفتن آن بي نياز نيستند زيرا :

اولا - از نظر ديني كتاب مقدس و جاويدان ما مسلمانان يعني قرآن مجيد و نماز و عبادت و اخبار و احاديث و كلمات بزرگان دين بزبان عربي است .

ثانياً - از نظر ملي نيز ما نياز مند بفرآگرفتن زبان عربي هستيم زيرا بيشر ماخذ و منابع اولي در باره تاريخ و جغرافيا و علوم و فلسفه و تاريخ بزرگان و دانشمندان ما بزبان عربي است .

ثالثاً - زبان فارسی و عربی چنان با هم آمیخته شده که در زبان فارسی امروز ریشه بیشتر کلمات عربی است و در زبان ادبی اغلب جملاقی از نثر و نظم عربی در ضمن عبارات فارسی آورده شده است . در جای خود ثابت شده و اهل فن و تحقیق بخوبی میدانند که این آمیختگی موجب کمال و رسایی و پختگی زبان شیرین فارسی شده و از این راه کوچکترین نقص و عیبی بران وارد نگشته است . در نتیجه همین احتیاج بوده است که در تمام دوره های اسلامی در مکاتب و مدارس ایران خواندن قواعد زبان عربی بمنظور استفاده از قرآن کریم و اخبار و احادیث و کتب علمی و ادبی معمول بوده است . پس از پیدایش فرهنگ نو نیز پیروی از همان دلیل آموختن زبان عربی در برنامه دبیرستانها و برخی دانشکده ها منظور گردید .

تألیف دو کتاب « اصول الصرف » و « اصول النحو » درباره قواعد صرف و نحو عربی که نتیجه زحمات و کوشش و تجارب فراوان چندین سال تعلم و تعلیم است و نویسنده تا آنجا که توانسته است در سادگی و کامل بودن و اتقان مطالب آن کمال سعی را مبذول داشته است نتیجه همین احتیاج و بمنظور استفاده دانشجویان و دوستداران فرهنگ اسلامی بوده است .

چون غرض اصلی از خواندن قواعد زبان عربی پیدا شدن قوه و استعدادی است که بتوان از متون صحیح و فصیح عربی استفاده کرد از این جهت اولاً متن کتاب بعربی تدوین گردید و ثانیاً در دنبال هر يك از فصول تمرینهای مختلفی از بهترین نثر و نظم عربی آورده شده تا بر اثر تمرین و مهارت در قراءت متون عربی خوانندگان کم کم بتوانند از عبارت و جملات عربی استفاده کنند .

اینک که چاپ سوم کتاب حاضر نزدیک با تمام است برای تکمیل فائده و برای رعایت حال کسانی که قوه و استعداد آنان در زبان عربی کمتر است خلاصه‌یی از کتاب در آخر آن بزبان فارسی نوشته شد. امید است علاقمندان و طالبان را بکار آید و رفع نیاز از آنان بکند . از خداوند بزرگ همواره توفیق ادامه خدمات علمی و ادبی را خواستارم .
شهران - مهر ماه ۱۳۳۹ هجری شمسی

دکتر علی اکبر شهبابی

کلیات

۱- علم صرف

تعریف - صرف دانشی است که در آن از ساختمان و دگرگونی کلمات و از اصلی بودن یا زاید بودن حروف و از حذف و صحت و اعلال و ادغام و سایر حالاتی که بر کلمه عارض میگردد گفتگو میشود .

موضوع - موضوع صرف کلمه و کلام است یعنی تمام مباحث و مسائل علم صرف بستگی بکلمه یا کلام دارد^۱ .

فائده - غرض از آموختن صرف حفظ زبان است از لغزش در بیان .

کلمه لفظی است که در برابر معنی مفردی^۲ وضع شده باشد مانند:

انسان ، قمر ، عقل و غیرها .

کلام - سخنی است که از دو کلمه یا بیشتر فراهم شود و میان آنها

رابطه و اسنادی باشد که دارای معنی مفید و تمام گردد . کلام در زبان

۱- بحث در علم صرف بیشتر در باره کلمه است و ذکر کلام در اینجا بتبع کلمه

است . بعلاوه بحث از افعال در حقیقت منتهی ببحث از کلام میشود زیرا فعل محتاج بفاعل است و فاعل گاهی ضمیری است که وجوبا مستتر است . فعل و فاعل جمله فعلیه است .

۲- مفرد گاهی بمعنی بسیط و ساده است که در مقابل آن مرکب و جمله استعمال

میشود . و گاهی بمعنی واحد است در مقابل ثنیه و جمع . در اینجا معنی اول مقصود است .

عرب یا از اسم و فعل فراهم میشود مانند، قام علی یا از دو اسم مانند علی شجاع.
 اقسام کلمه - کلمات در زبان عرب بر حسب نقل از علمای زبان و
 بدلیل استقرار و جستجو در سخنان تازی منحصر است به: اسم، فعل
 و حرف.

اسم - کلمه‌ی است که معنی مستقل دارد و برای تعیین نام موجودات
 بکار میرود مانند: حسن و شجاع (انسان) - غنم و آسد (جانور) - تَفَّاح
 و وُرْد (گیاه) - کتاب و قلم (جماد) - علم و بصیرت (معانی) و غیرها.
 فعل - کلمه‌ی است که معنی مستقل دارد و بیکی از زمانهای سه گانه:
 ماضی، حال و مستقبل دلالت میکنند مانند: عِلِمَ (دانست)، یَعْلَمُ (میداند)
 و اِعْلَمَ (بدان).
 مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حرف - کلمه‌ی است که دارای معنی غیر مستقل است و تا ضمیمه
 اسمی یا فعلی نشود معنی آن مفهوم نمیگردد مانند: مِنْ، اِلَى که به تنهایی
 معنی از آنها فهمیده نمیشود ولی در جمله‌ی مثل: سِرْتُ مِنْ اَصْبَهَانَ اِلَى
 شیراز معنی آنها روشن میشود.*

تذکر لازم - کسانی که از بخش فارسی استفاده میکنند باید قطعاً تمرینها و جدولها
 و قطعات عربی را که در دنبال هر قسمت متناسب همان قسمت در بخش عربی آورده شده
 است مورد توجه قرار دهند، تمرینها را بدقت عمل کنند و قطعات نظم و نثر را بخوانند
 و الا از فرا گرفتن قواعد خشک بی آنکه در ضمن جملات عربی فصیح تمرین و ممارست
 شود، نتیجه‌ی گرفته نمیشود.

یادآوری -

حرف همیشه بر يك حالت و صورت ثابت است و در ساختمان آن تغییری حاصل نمیگردد و چون در علم صرف از تغییرات و دگرگونی که در ساختمان کلمات پیدا میگردد بحث میشود ازین جهت ناگزیر از حروف گفتگوی قابل ذکر در علم صرف بمیان نمی آید .

از اینکه در علم صرف از حرف بحث و گفتگوی زیادی بمیان نمی آید و نیز از تعریف حرف که : به تنهایی معنی آن روشن نیست بلکه باید بفعل یا اسمی ضمیمه شود تا معنی آن مفهوم گردد ، نباید این اشتباه حاصل گردد که حرف در زبان تازی چندان اهمیتی ندارد و متعلم را نیازی بفرآگرفتن معانی حروف و موارد استعمال آنها نیست بلکه برعکس پیوند کلمات بیکدیگر برای فراهم آوردن جمله و کلام غالباً احتیاج بحرف دارد و معانی افعال با تغییر حرفی که بوسیله آن فعل لازم بمفعول میرسد بکلی عوض میشود چنانکه مثلاً معنی رَغِبَ فیه یا به ضدّ معنی رَغِبَ عنه میباشد .

۲- ریشه و ساختمان اسم و فعل

عِلْم - عالم - معلوم - استعلام - فرس - افراس -
دِرْهَم - كَتَب - كَاتِب - وَسْوَس - اطمئنان -
فهم - تفهيم - استفهام .

هر يك از اسم و فعل يا مجرد است يا مزید .

مجرد- مجرد كلمه‌ی است که در ساختمان آن حرف زائد و اضافی

نباشد مانند: رَجُلٌ وَعِلْمٌ .

مزید- مزید كلمه‌ی است که در آن يك يا چند حرف زائد باشد

مانند: استفهم و مفتخر و استعلام که ریشه آنها فهم و فخر و علم است .

اسم مجرد- اسم مجرد يا سه حرفی است يا چهار حرفی يا پنج حرفی

مانند: فرس، جعفر، سفرجل و در اسماء متمکن ' اسمی که ساختمان اصلی

آن دو حرفی يا شش حرفی باشد يافت نمیشود .

فعل مجرد- فعل مجرد يا سه حرفی است مانند: عِلِمٌ يا چهار حرفی

مانند: زلزَل .

۱- مقصود از متمکن اسمهای است که قبول اعراب میکنند و متصرف هستند و از

غير متمکن اسمهای که قبول اعراب نمیکنند و در آنها تصرفی نیست .

در نوع دوم کلمات دو حرفی و حتی يك حرفی دیده میشود مانند برخی از ضمائر

متصل و منفصل و اسماء اشاره و موصولات .

۳- قاعده جدا کردن حروف اصلی از حروف زائد

نَصْر = فَعَل . ناصِر = فاعِل - منصور =
مفعول - انتَصَرَ = افتَعَلَ - انتصار - افتعال -
وَسْوَسَ = فَعَّلَلَ - سفرجل - فَعَّلَلَ .

برای تمیز حروف اصلی از حروف زائد در کلمات تازی علمای صرف
میزانی قرار داده‌اند بدینگونه که هر کلمه را با هموزن خود از ماده ف
و ع و ل میسنجیم . حروف اصلی بترتیب در مقابل حروف مذکور
قرار میگیرند و حروف زاید عیناً در وزن آورده میشوند . مثلاً میخواستیم
وزن کلمات : نَصْر و انتصار را موافق این قاعده بدست آوریم . چون
در کلمه نَصْر که ریشه است حرف زایدی وجود ندارد در وزن آن هم
که فَعَلَ است فقط فاء و عین و لام وجود دارد ولی در کلمه انتصار که
حروف زایدی دارد در وزن آن که افتعال باشد حروف زاید (أ - ت -
ا) عیناً آورده میشود

در کلمات چهار حرفی لام الفعل دوبار و در کلمات پنج حرفی سه بار
آورده میشود .

مثال : جَعْفَرَ = فَعَّلَلَ و سفرجل = فَعَّلَلَ .

۴- صحیح و معتل

شمس - شمس - وَرَدَ - یَسَرَ - قوم - قام - مَبِیْلَ -
 مال - قضی - غزا - وَفَى - آمَنَ - شَدَّ - سائل -
 بائع - اکرم - محمود - احمد .

کلمات زبان عربی از نظر ریشه بردو قسم هستند: صحیح و معتل .
 صحیح - کلمه‌ی است که در جای حروف اصلی آن حرف علتی
 نباشد .

حروف علت عبارتند از: واو، الف و یاء .

معتل - کلمه‌ی است که در جای حروف اصلی آن حرف علت باشد .
 انواع اصلی معتل که دارای خواص و احکام صرفی است بر سه گونه
 است .

۱- معتل الفاء یا مثال - کلمه‌ی است که در جای فاء الفعل آن حرف
 علت باشد . مانند : وَعَدَ و وَعَدَ و یُؤْمِن و یُؤْمِن .

۲- معتل العین یا اجوف - کلمه‌ی است که عین الفعل آن حرف علت
 است ، مانند : قَوْم و قوم و زاید و زاد .

۳- معتل اللام یا ناقص - کلمه‌ی است که لام الفعل آن حرف علت است ،
 مانند : صَفُو و صَفَا و رَمَى و رمی .

صحیح و سالم - هرگاه در کلمه بی نه حرف علت باشد و نه تضعیف و نه همزه آن را صحیح و سالم خوانند. مانند: علم و فهم و حُسن.
 مضاعف - اگر در کلمه بی تضعیف باشد آن را مضاعف خوانند و مضاعف در کلمات ثلاثی مجرد آنست که عین الفعل و لام الفعل آن از یک جنس باشد درین صورت حرف اول را ساکن و در حرف دوم ادغام میکنند، مانند: مَدَّ و شَدَّ که اصل آن دو مَدَد و شَدَد بوده است.
 مهموز - اگر در ریشه کلمه همزه باشد آن را مهموز میخوانند.

و مهموز نیز مانند معتل بر سه گونه است:

- ۱- مهموز الفاء - مانند أَكَلٌ وَأَكَلَ وَأَمْرٌ وَأَمَرَ.
- ۲- مهموز العین - مانند: بَأْسٌ وَبِئْسٌ وَسُؤْلٌ وَسَأَلَ.
- ۳- مهموز اللام - مانند: بَدَأُ وَبَدَأُ وَبَرَأُ وَبَرَأُ.

تغییراتی از قبیل: حذف و قلب و ساکن کردن حرف متحرك و تبدیل و تخفیف بیشتر در کلمات معتل و مهموز و مضاعف واقع میشود، و قواعد آن در آخر همین کتاب آورده شده است.

۹- الف وهمزه

امن - امان - بئر - رأس - برآ - علاء - باری -
 دار - غاب - غزا - کنی - اکرم - ارتفع -
 اعلم - اعلم - استکتب - اعلام - استعمال .

«الف» در الفبا و فرهنگهای عربی دو معنی دارد: گاهی بمعنی خاص

خود استعمال میشود و گاهی بمعنی همزه.

الفی که بمعنی خاص خود استعمال میشود در حقیقت جزء حروف

نیست بلکه جزء حرکات است. این الف هیچگاه در اول کلمه واقع

نمیشود زیرا همیشه ساکن است و در زبان عربی ابتدا بساکن نمیشود

بنابراین یا در میان کلمه است یا در آخر آن مانند الف: قال و دعا.

الفی که حرکت قبول میکند و آن را همزه نیز میگویند، مانند سایر

حروف در اول و میان و آخر کلمات واقع میشود، مانند همزه: أمر و سأل و برأ.

۱- باید دانست الف که همیشه خودش ساکن و ماقبلش مفتوح است و هم چنین

واو ماقبل مضموم و یاء ماقبل مکسور که در زبانهای دیگر از آنها بحروف صدادار (وویل)

تعبیر میشود در واقع خودشان جزء حروف نیستند بلکه برای تعیین حرکت حرف ماقبل

خود آورده میشوند. در عربی ازین سه حرف صدادار تعبیر بحروف مد میشود.

۲- الف هرگاه در جای حرف اصلی باشد قطعاً منقلب از واو یا منقلب از یاء است

چنانکه قال در اصل قول و باع در اصل بیع و غزا در اصل غزو و رمی در اصل رمی بوده است.

۶- همزه وصل و همزه قطع

همزه زائد که در اول کلمات وجود دارد بردو گونه است : همزه وصل و همزه قطع .

الف - همزه وصل

هرگاه همزه اول کلمه هنگام اتصال کلمه دیگری بآن حذف شود و وقتی که کلمه تنها آورده شود حذف نشود آن را همزه وصل میگویند مانند همزه ابن و اسم که در غیر اتصال تلفظ میشود و در هنگام اتصال حذف میگردد و «بابن» و «باسم» خوانده میشود .

همزه وصل در هر سه قسم کلمات یافت میشود .

۱- در افعال - در ماضی و امر وجود دارد ولی در مضارع وجود ندارد

زیرا همزه وصل در کلماتی آورده میشود که حرف اول آنها ساکن باشد

و چون ابتدا بساکن در زبان عرب روانیست از اینرو متوسل بهمزه وصل

میشوند ولی در اول فعل مضارع همیشه یکی از حروف مضارعت (یا،

تاء، الف، ن) وجود دارد و این حروف همیشه متحرك هستند پس نیازی

بهمزه وصل نیست .

همزه وصل در ماضی - در افعال پنج حرفی و شش حرفی یافت میشود^۱

مانند: اِنْصَرَفَ - اِقْتَدَرَ - اِسْتَفْهَمَ - اِحْرَنْجَمَ .

همزه وصل در امر - در افعال سه حرفی و پنج حرفی و شش حرفی پیدا

میشود . مانند: اِعْلَمَ - اِكْتَسِبَ - اِسْتَخْرَجَ .

۲- در اسماء همزه مصاد در افعال پنج حرفی و شش حرفی از روی قیاس

همزه وصل است مانند: اِنْبِساط - اِسْتِعلام - اِقْتِدار - اِصْفِرار -
اِحْرَنْجام - اِقْشِعرار .

همچنین همزه اسماء ده گانه ذیل همزه وصل است:

۱- اسم .

۲- ابن .

۳- ابنة .

۴- ابنم بمعنی ابن که برای تعظیم میم با آخر آن اضافه شده است .

۵- اِسْت . (اصل و پایه) .

۶- اثنان .

۷- اثنتان .

۸- امرؤ .

۱- مقصود از پنج حرفی در اینجا شماره حروف است چه اصلی باشند چه زائد .

۹- امرأة .

۱۰- أَيْمُنُ يَا أَيْمُ (کلمه مخصوص قسم : أَيْمُنُ اللَّهُ يَا أَيْمُ اللَّهُ - سوگند بخدا) .

۳- در حروف - در حروف فقط همزه ال تعریف همزه وصل است مانند : قرأت الكتاب .

حرکت همزه وصل - همزه وصل در افعال مکسور است مانند : اجلس - اعلم - انصرف اکتسب - استخرج مگر در افعالی که عین الفعل مضارع مضموم باشد که در آن صورت همزه وصل فعل امر مضموم است مانند : اکتب و اکرّم .

در اسماء همزه وصل مکسور است مانند : ابن - امرؤ - اثنان - اقتدار - انكسار - اصفيرار - اطمئنان ، مگر در أَيْمُنُ قسم که همزه در آن مفتوح است . هم چنین همزه ال تعریف مفتوح میباشد .



ب - همزه قطع

همزه قطع همزه زایدی است که در اول کلمات ثابت است و حذف نمیشود. این همزه در برخی کلمات قیاسی است و در برخی کلمات سماعی. موارد قیاسی:

- ۱- در ماضی و امر و مصدر باب افعال مانند: **أَعْلَمَ**، **أَعْلِمُ** و **إِعْلَامٌ**.
 - ۲- در متکلم و حده از هر فعل مضارعی چه ثلاثی باشد چه رباعی مجرد باشد یا مزید مانند: **أَكْتُبُ**، **أُدْخِرُ**، **أَكْتَسِبُ**، **أَطْمِئِنُّ**.
 - ۳- در صیغه‌های افعال تفضیل، افعال وصفی و افعال تعجب مانند: **أَعْلَمَ**، **أَبْيَضُ**، و **مَا أَحْسَنَ عَلِيًّا**، **أَكْرَمَ بَعْلِي**.
- موارد سماعی:

- ۱- تمام کلمات مفردی که در اول آنها همزه زاید است غیر از ده اسمی که در باب همزه وصل گفته شد مانند: **إِضْبَعُ** - **أَنْمُلَةٌ** - **أُضْحُوكةٌ** - **أَسْطُورَةٌ** - **أَجْدَلٌ**.
 - ۲- تمام اوزان جمع مکسر که در اول آنها همزه زاید وجود دارد. مانند: **أَحْمَالٌ** - **أَفْلُسٌ** - **أَشْرِبَةٌ** - **أَعَالِمٌ** - **أَعَاجِيبٌ** - **أَصْدِقَاءٌ**.
- حرکت همزه قطع - حرکات سه گانه: فتحه، کسره و ضمه هر سه در همزه قطع وجود دارد.

۱- همزه قطع مفتوح: در ماضی معلوم باب افعال و در فعل امر آن

همزه مفتوح است، مانند: أَفْهِمَ وَأَفْهِمُ. هم چنین در متکلم و حده مضارع

معلوم غیر از افعال چهار حرفی همزه قطع مفتوح است، مانند: أَفْهِمُ وَأَكْتُبُ -

أَجْلِسُ - أَمْنَعُ - أَنْتَصِرُ - أَنْصَرِفُ - أَسْتَخْرِجُ - أَطْمَئِنُّ - أَتَدْخِرُجُ.

در صیغه های افعال تفضیل و افعال وصفی و افعال تعجب و جموع

مکسر نیز از روی قیاس همزه مفتوح است، مانند: أَحْسَنُ - اصْفَرُ -

مَا أَجْمَلُ - أَجْمِلُ بِهِ - أَشْرَافُ - أَرْغِفَةُ - اساطیر - أَغْنِيَاءُ.

۲- همزه قطع مضموم: در ماضی مجهول باب افعال: أَكْرِمَ وَهَمِ چنان

در متکلم و حده مجهول از هر فعل مضارعی مانند: أَنْصَرُ - أَمْنَعُ - أَسْتَعْلَمُ -

أَدْخِرُجُ.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

و در متکلم و حده مضارع از هر فعل چهار حرفی چه معلوم باشد و چه

مجهول مانند: أَكْرِمُ وَأَكْرِمُ - وَأَصْرَفُ - وَأَصْرَفُ - أَشَاهِدُ - وَأَشَاهِدُ -

أَدْخِرُجُ - أَدْخِرُجُ.

۳- همزه قطع مکسور: در مصدر باب افعال همزه قطع مکسور است،

مانند: إِنْشَاءٌ وَإِعْلَامٌ.

در سایر اسامی مفرد همزه قطع مکسور یا مفتوح و یا مضموم است

و تعیین حرکت همزه از فرهنگها و یا شنیدن از اهل زبان بدست می آید.

مانند: أَجْدَلُ، إِصْبَعٌ وَأُضْحُوكة.

۷- ساختن فعلها

فعل از نظر حروف اصلی و زائد بر دو گونه است : مجرد و مزید .
هر يك از این دو نیز دارای و زندهای گوناگونی است که در اینجا بشرح آنها
میدانیم .

اوزان فعل ثلاثی مجرد - از صیغه‌های چهارده گانه فعل ماضی فقط
مفرد غایب مذکر است که در افعال ثلاثی هیچ حرف زائدی ندارد و
اوزان و ابواب افعال ثلاثی از شناختن آن معلوم میشود زیرا فاء الفعل
ولام الفعل در آن صیغه همیشه مفتوح است و فقط حرکت عین الفعل
تغییر میکند .

همچنین در فعل مضارع حرف مضارعت همیشه مفتوح و لام الفعل
همیشه مضموم است (در صورت نبودن عامل جزم یا نصب) و فقط
عین الفعل حرکات مختلف میگیرد . حال اگر عین الفعل در فعل ماضی
مفتوح باشد ، عین الفعل مضارع ممکن است مکسور یا مضموم و یا
مفتوح باشد و اگر عین الفعل در ماضی مکسور باشد عین الفعل مضارع
یا مفتوح است و یا مکسور و اگر عین الفعل در ماضی مضموم باشد در
مضارع نیز عین الفعل فقط مضموم است ، بنابراین از مجموع حالات

ذکر شده در افعال ثلاثی مجرد شش باب بدست می آید بدین صورت :

- ۱- فَعَلَ يَفْعُلُ چون : نَصْرَهُ يَنْصُرُهُ وَقَعَدَ يَقْعُدُ .
- ۲- فَعَلَ يَفْعِلُ چون : ضَرَبَهُ يَضْرِبُهُ وَجَلَسَ يَجْلِسُ .
- ۳- فَعَلَ يَفْعَلُ چون : مَنَعَهُ يَمْنَعُهُ وَذَهَبَ يَذْهَبُ .
- ۴- فَعَلَ يَفْعَلُ چون : شَرِبَهُ يَشْرِبُهُ وَفَرِحَ يَفْرَحُ .
- ۵- فَعَلَ يَفْعِلُ چون : حَسِبَهُ يَحْسِبُهُ وَنَعِمَ يَنْعَمُ .
- ۶- فَعَلَ يَفْعُلُ چون : شَرَّفَ يَشْرُفُ .

یادآوری :

مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

۱- مقصود از فعل ماضی و مضارع در اینجا فعل معلوم و صحیح

و سالم است که از تغییر حرکات عین الفعل آن دو ؛ ابواب شش گانه درست میشود .

۲- باب فَعَلَ يَفْعُلُ همیشه لازم است و اغلب معنی آن مخصوص

اوصاف نفسانی و سجایای اخلاقی است که از فاعل بمفعول تجاوز نمیکند
مانند : كَرُمٌ وَحَسَنٌ وَشَرُفٌ .

۸ = برخی قواعد برای شناختن

اوزان شش باب

- ۱- هرگاه فعل اجوف یا ناقص و اوی یا مضاعف متعدی باشد غالباً مضارع آن یَفْعَلُ خواهد بود مانند: قال یَقُولُ (اصل آن: قَوْل یَقُولُ) و دَعَا یَدْعُو (اصل: دَعَوَ یَدْعُو) و مَدَّه یَمُدُّه (اصل: مَدَدَهُ یَمُدُّه).
- ۲- مضارع از فعل مثال چه یایی باشد چه و اوی غالباً بر وزن یَفْعَلُ می آید چون: وَعَدَ یَعِدُ و یَسِرُّ یَسِرُّ و یَبِیسُّ یَبِیسُّ و مضارع فَعِلَ گاهی یَفْعَلُ می آید چون: یَقِظُ یَقِظُ و وَجِلَ یُوجِلُ و گاهی بر وزن یَفْعِلُ می آید چون: وَرِثَ یَرِثُ و وَوَثِقَ یُوثِقُ.
- ۳- در اجوف یا ناقص یائی مضارع فعل، مکسور العین خواهد بود چون: باعَ یَبِیعُ (اصل: بَاعَ یَبِیعُ) و رَمَى یَرْمِی (اصل: رَمَى یَرْمِی).
- ۴- مضارع فعل در صورتی یَفْعَلُ خواهد بود که عین الفعل یا لام الفعل آن از حروف شش گانه حلقی (همزه، ه، ح، ع، خ، غ) باشد مانند: سَأَلَ یَسْأَلُ وَجَبَهُ یَجِبُهُ وَ مَنَعَ یَمْنَعُ.

باید دانست که عکس این قاعده کلیت ندارد یعنی هر فعلی که

عین یا لام آن حرف حلق باشد لازم نیست ازین باب باشد بلکه از باه‌های دیگر نیز می‌آید مانند: دَخَلَ يَدْخُلُ وِرَجَعَ يَرْجِعُ .

۵- مضارع فَعِلَ ، مفتوح العین میباشد چون عَلِمَ يَعْلَمُ مگر اینکه مثال واوی باشد که در آن صورت عین الفعل مضارع نیز گاهی مکسور می‌آید چون: وَثِقَ يَثِقُ وَوَرِثَ يَرِثُ . در چهار فعل از غیر مثال واوی يَفْعَلُ و يَفْعَلُ هر دو آمده است و آنها عبارتند از: حَسِبَ يَحْسِبُ یا يَحْسَبُ و نَعِمَ يَنْعِمُ یا يَنْعَمُ وَيَيْئَسُ يَيْئَسُ یا يَيْئِسُ وَيَيْبَسُ يَيْبَسُ یا يَيْبِسُ .

۶- مضارع از فَعُلَ همیشه يَفْعُلُ است .

۷- حرکت عین الفعل در فعل امر مانند حرکت عین الفعل مضارع است مانند: اُكْتُبُ وَاَجْلِسُ وَاَشْرَبُ که مضارع آنها تَكْتُبُ وَتَجْلِسُ وَتَشْرَبُ است .

۹- اوزان فعل ثلاثی مزید

فعل ثلاثی مزید یا دارای يك حرف زائد است یا دو حرف زائد یا سه حرف زائد. اگر يك حرف زائد داشته باشد دارای سه باب است:

- ۱- أَفْعَلٌ يُفْعِلُ إِفْعَالًا چُون : أَعْلَمَ يُعَلِّمُ إِعْلَامًا .
- ۲- فَعَّلَ يُفَعِّلُ تَفْعِيلًا وَ تَفْعِلَةٌ چُون : عَلَّمَ يُعَلِّمُ تَعْلِيمًا وَ بَصَّرَ يُبَصِّرُ تَبْصِيرًا .

- ۳- فَاعِلٌ يُفَاعِلُ مُفَاعَلَةً وَفِعَالًا چُون : خَاطَبَ يُخَاطِبُ مُخَاطَبَةً وَخِطَابًا .

درین سه باب ، درباب اول همزه قطع و درباب دوم تکرار عین الفعل و درباب سوم الف بعد از فاء الفعل زائد است .

اگر دو حرف زائد باشد پنج باب مشهور دارد :

- ۱- اِنْفَعَلَ يَنْفَعِلُ اِنْفِعَالًا چُون : اِنْقَلَبَ يَنْقَلِبُ اِنْقِلَابًا .
- ۲- اِفْتَعَلَ يَفْتَعِلُ اِفْتِعَالًا چُون : اِجْتَهَدَ يَجْتَهِدُ اِجْتِهَادًا .
- ۳- تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ تَفَاعُلًا چُون : تَصَاعَدَ يَتَصَاعَدُ تَصَاعُدًا .
- ۴- تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلًا چُون : تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ تَعَلُّمًا .

۵- اِفْعَلٌ يَفْعَلُ اِفْعِلَالًا چون : اِضْفَرَّ يَضْفَرُّ اِضْفِرَارًا .

درین پنج باب حروف زائد بترتیب عبارتند از : « ا - ن » در باب انفعال ، « ا - ت » در باب افتعال ، « ت - ا » در باب تفاعل ، « ت و تکرار عین الفعل » در باب تفعل ، « ا و تکرار لام الفعل » در باب افعلال .

اگر زائده حرف باشد ، دو باب مشهور دارد .

۱- اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ اِسْتَفْعَالًا چون : اِسْتَفْهَمَ يَسْتَفْهِمُ اِسْتَفْهَامًا .

۲- اِفْعَالٌ يَفْعَالُ اِفْعِيَالًا چون : اِخْمَارٌ يَخْمَارُ اِخْمِيرَارًا .

حروف زائد درین دو باب بترتیب عبارت است از : « همزه و س و ت » در باب استفعال و « همزه و الف و تکرار لام الفعل » در باب افعیلال .

۱۰- اوزان فعل رباعی مجرد و رباعی مزید

فعل رباعی مجرد دارای يك وزن مشهور است : فَعْلَلْ يَفْعَلِلُ فَعْلَلَةٌ
وَفِعْلَالًا چون : زَلَزَلَ يُزَلْزِلُ زَلْزَلَةٌ وَزِلْزَالًا .

مزید رباعی یادارای يك حرف زائد است و آن يك باب بیشتر
ندارد : تَفَعَّلَلْ يَتَفَعَّلَلُ تَفَعَّلَلًا چون : تَزَلْزَلْ يَتَزَلْزَلُ تَزَلْزُلًا . حرف
زائد «ت» میباشد .

و یا دارای دو حرف زائد است و آن دارای دو باب است :

۱- اَفْعَلَلَلْ يَفْعَلَلَلُ اَفْعَلَلَلًا چون : اِخْرَنْجَمَ يَخْرَنْجِمُ اِخْرَنْجَامًا .

۲- اَفْعَلَلَّ يَفْعَلَلُّ اَفْعَلَلًا چون : اِطْمَأَنَّ يَطْمَئِنُّ اِطْمِئْنَانًا .

حروف زائد بترتیب عبارت است از : «أ - ن» در باب اَفْعَلَلَلْ

و «أ - تکرار لام دوم» در باب اَفْعَلَلَّ .



چند یاد آوری

۱- لازم نیست که هر فعل مجردی بیکی از ابواب مزید برده شود و یا آنکه مجرد هر فعل مزیدی استعمال شود مثلاً خلا ، لیس و بشس که از افعال مجرد هستند فعل مزیدی ندارند و نیز افعال مجرد **وَزَعَ** و **تَأَهَّبَ** که مزید هستند هیچگاه استعمال نشده اند . راه تحقیق این قسمت مراجعه بکتاب لغت و شنیدن از اهل زبان است .

۲- حرکت عین الفعل مضارع در شش باب ثلاثی مجرد معلوم گفته شد و اما حرکت ماقبل آخر در مضارع معلوم غیر ثلاثی مجرد همیشه مکسور است مگر در ابوابی که اول آنها تاء زائده باشد یا لام الفعل مکرر باشد که در آن صورت ماقبل آخر مضارع مانند ماضی مفتوح خواهد بود مانند: **تَشْرَفُ يَتَشَرَّفُ** و **تَدَاخَلُ يَتَدَاخَلُ** و **تَدَخَّرُ يَتَدَخَّرُ** و **إِحْمَرُ يَحْمَرُ** و **إِحْمَارٌ يَحْمَارُ** .

۳- حرف مضارعت در افعال معلوم همیشه مفتوح است مگر در باب: **إفعال** ، **تفعیل** و **مفاعلة** از ثلاثی مزید و باب **فعلله** از رباعی مجرد که حرف مضارعت در آنها مضموم است .

۴- برای ساختن فعل مجهول در ماضی حرف اول را مضموم و ماقبل آخر را مکسور و در مضارع حرف مضارعت را مضموم و ماقبل آخر را مفتوح میکنند .

در افعال مزید اگر در اول ماضی تاء زائد باشد هم تا وهم فاء الفعل مضموم میشوند مانند : تُصْرَفُ وَ تُدْخَرُجُ .

و اگر همزه وصلی در اول و تاء زائدی در وسط باشد هر دو مضموم میشوند چون : أُكْتُسِبَ وَ أُسْتُخْرَجُ و اگر بعد از فاء الفعل الف زائدی باشد تبدیل بو او میشود مانند : قُوْبِلَ وَ تَقُوْبِلَ مَجْهُولَ قَابِلَ وَ تَقَابِلَ .
در افعال معتل نیز تغییراتی در مجهولها داده میشود ، برای نمونه در اینجا چند فعل معلوم و در مقابل آنها مجهول آنها نوشته میشود :

معلوم	مجهول	معلوم	مجهول
قال	قیل	خاطبَ	خُوْطِبَ
یَقُولُ	یُقَالُ	اِسْتَقَامَ	اُسْتُقِیْمَ
اقام	اُقِیْمَ	یَسْتَقِیْمُ	یُسْتَقَامُ
یُقِیْمُ	یُقَامُ	دعا	دُعِی
اِخْتَارَ	اُخْتِیْرَ	یَدْعُوْ	یُدْعِی

۱۱- چرا افعال مجرد را با بواب مزید می‌پسوند؟

نقل فعل مجرد بیکی از ابواب مزید غالباً بمنظور غرض معنوی است که از راه نقل مجرد بمزید بدست می‌آید.

درینجا برای هر باب چند غرض را که مهمتر است بیان میکنیم:

معانی باب افعال

۱- متعدی کردن فعل لازم مانند: **كُرُمَ عَلِيٌّ وَاكْرَمْتُهُ**.

۲- ازحالی بحال دیگر در آمدن مانند: **اَغْدَّ البعير** یعنی شتر دارای

غده شد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳- دریافتن مفعول را بر وصف خاصی مانند: **اَحْمَدْتُ عَلِيًّا وَاَبْخَلْتُ سَعْدًا** یعنی علی را استوده و سعد را بخیل دریافتم.

۴- داخل شدن در وقت مانند: **اَصْبَحَ فَرِيدٌ وَاَمْسَى** یعنی فرید داخل صبح و عصر شد.

داخل صبح و عصر شد.

معانی باب لامبیل

۱- متعدی کردن فعل لازم مانند: **فَرِحَ سَعِيدٌ وَفَرَّحْتُ فَرِيدًا**.

۲- دلالت بر بسیاری در فعل یا فاعل یا مفعول مانند: **مَوَّتَ الآبَالُ**، **غَلَقْتُ الابوابَ وَقَطَعْتُ الاثوابَ**.

- ۳- نسبت دادن مفعول باصل فعل مانند : فَسَقْتُهُ وَكَفَرْتُهُ یعنی او را بکفر و فسق نسبت دادم .
- ۴- تشبیه مانند : قَوَّسَ الشَّيْخَ وَهَلَّلَ الْبَعِيرَ یعنی مرد پیر از لاغری چون کمان و شتر چون هلال گردید .

معانی باب مفاعلة

- ۱- دلالت بر مشارکت میان دو تن در اصل فعل مانند : خَاصَمَ سَعِيدٌ فَرِيداً وَخَاطَبَ عَلِيٌّ حَسَناً .
- ۲- دلالت بر تأکید مانند : ضَاعَفَ اللَّهُ أَجْرَكَ .

معانی باب تفاعل

- ۱- مشارکت میان دو تن یا بیشتر مانند : تَخَاطَبَ عَلِيٌّ وَحَسَنٌ وَتَصَالَحَ الْقَوْمُ .
- ۲- تظاهر بچیزی که در واقع وجود ندارد ، مانند : تَغَافَلَ سَعْدٌ وَتَمَارَضَ فِي وَقْتِي كَمَا غَفَلْتُ وَرَضِيَّ وَجُودٌ لَمْ يَكُنْ .

معانی باب تفاعل

- ۱- برای مطاوعه^۱ فَعَلَّ چون : كَسَرْتُ الْخَشَبَ فَتَكَسَّرَ .

۱- مطاوعه مصدر باب مفاعله است و ریشه آن طوع است یعنی قبول کردن و پذیرفتن و مقصود از مطاوعه در اینجا آنست که فعلی که بفاعل نسبت داده میشود قابل انجام یافتن و پذیرش باشد چنانکه در مثال بالا این معنی درست است ولی نمیتوانیم بگوئیم کسرت الماء فتکسر زیرا طبعاً پذیرش وجود ندارد .

- ۲- برای تَكَلَّفُ مانند: تَحَلَّمَ وَ تَشَجَّعَ دربارهٔ کسیکه بزحمت و مشقت خود را بحلم و شجاعت وا دارد.
- ۳- برای دوری کردن مانند: تَأَثَّمُ وَ تَذَمَّمُ یعنی از گناه و مذمّت دوری کرد.

معانی باب افتعال

- ۱- برای مطاوعهٔ فَعَلٌ، چون: جَمَعْتُ الْقَوْمَ فَاجْتَمَعُوا.
- ۲- برای کوشش در تحصیل اصل فعل، مانند: اِكْتَسَبَ یعنی با کوشش کاسبی کرد.



معنی باب انفعال

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

- این باب همیشه لازم است و برای مطاوعه فَعَلٌ می‌آید، مانند:
- كَسَرْتُ الْقَلَمَ فَانْكَسَرَ.

معانی باب استفعال

- ۱- برای خواستن و طلب کردن چون: اسْتَغْفَرَ وَ اسْتَرحَمَ.
- ۲- برای گشتن از حالتی بحالتی مانند: اسْتَخْجَرَ الطِّينُ یعنی خاک مبدل بسنگ شد.
- ۳- برای دریافتن چیزی بر صفتی چون: اسْتَغْظَمَ الامرِ یعنی کار را بزرگ دریافت.

معنی باب تفعّل

این باب نیز برای مطاوعه فعل است ، مانند : دَخَرَجْتُ الكُرَّةَ
فَتَدَخَرَجَتْ .

معانی سائر ابواب

سایر ابواب مزید که برای آنها معنی خاص ذکر نشد غالباً معنی
مبالغه و تأکید را می‌رسانند مانند : حَمَّرَ الشَّيْءُ وَاخْمَرَّ يَاحْمَارٌ که معنی
فعل مجرد و مزید فرقی با هم ندارد مگر آنکه در مزید اندک مبالغه و تأکیدی
وجود دارد .



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



۱۲- وجوه اصلی افعال

ذَهَبَ عَلِيٌّ - يَكْتُبُ فَرِيدٌ - اجْتَلِسَ يَا سَعِيدُ -
 اَنَا اُسَافِرٌ غَدًا - اَنْتَ تُكَلِّمُ عَلِيًّا - فَرِيدٌ سَوْفَ
 يَرْجِعُ - اقْرَأْ - عَلِمْنَا - لِيَجْلِسَ كُلُّ
 تَلْمِيزٍ مَكَانَهُ .

افعال دارای سه زمان و سه صورت اصلی هستند: ماضی، مضارع

و امر .

فعل ماضی : ماضی فعلی است که بر کاری یا حالتی در زمان گذشته
 دلالت میکند مانند: كَتَبَ فَرِيدٌ - حَسَنٌ عَلِيٌّ . گاهی نیز ماضی باقرینه
 بر زمان آینده دلالت میکند مانند: اِنْ شَاءَ اللهُ - وَايَّدَكَ اللهُ - خَذَلَهُ اللهُ .

فعل مضارع : مضارع بر کاری یا حالتی در زمان حال یا استقبال

دلالت دارد مانند: فَرِيدٌ يَقْرَأُ الْكِتَابَ - سَعِيدٌ يَنْجَعُ فِي الْاَمْتِحَانِ .

هرگاه سین یا سوف به مضارع داخل شود معنی آن مخصوص

استقبال میگردد مانند: سَأَزُورُكَ .

فعل امر : امر بر حالتی یا کاری در زمان حاضر یعنی زمان مستقبل

متصل بحال دلالت میکند مانند: اِذْهَبْ - اِفْهَمْ .

یاد آوری - تقسیم فعل بوجوه سه گانه از نظر زمان و از نظر صورت ظاهر افعال است که از سه زمان ماضی و مستقبل و حال و نیز از سه صورت یاد شده خارج نیستند ولی تقسیمات دیگری از نظر معنی در افعال وجود دارد که زمان و صورت اصلی افعال در آنها تغییر نمیکنند، و آنها عبارتند از نفي، نهی، جحد، استفهام و امر غایب .

نفي: فعل نفي با افزودن حرف نفي (لا) بر مضارع ساخته میشود و زمان و صورت مضارع تغییر نمیکنند بلکه معنی اثباتی خبری مُبدل بمعنی منفي خبری میشود مانند: لَا يَذْهَبُ عَلِيٌّ .
 نهی: فعل نهی نیز با افزودن لا ساخته میشود جز اینکه میان فعل نفي و فعل نهی هم از نظر تلفظ و هم از نظر حالت اختلاف است بدین گونه که لای نافیه در لفظ و حالت فعل تغییر نمیدهد زیرا آخر فعل نفي مانند فعل مضارع مرفوع و حالت و جهت فعل «اخباری» است، در صورتیکه لای ناهیه آخر فعل را مجزوم و حالت اخباری را تبدیل بحالت انشائی میکند مانند: لَا تَظْلِمُ - لَا تَذْهَبُ .

جحد: با اضافه شدن لم بر فعل مضارع و مجزوم شدن آخر مضارع درست میشود مانند: لَمْ يَذْهَبْ عَلِيٌّ . باید متوجه بود که فعل جحد از

نظر معنی فعل مضارع منعی در زمان گذشته میباشد ، پس لم یذهب یعنی نرفته است .

استفهام : از اضافه کردن حرف استفهام (هل) بر مضارع درست میشود ، در لفظ و زمان تغییری حاصل نمیگردد ولی معنی از اخباری تبدیل با استفهامی (انشائی) میشود مانند : هل یقرأ فرید؟

امرغایب : از افزودن لام مکسور «ل» بر مضارع و مجزوم کردن آخر آن و تبدیل معنی اخباری بانشائی درست میشود مانند : لیکتب فرید.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱۳- چگونگی صرف کردن افعال

ریشه و پایهٔ صیغه‌های گوناگون افعال از جهت اشتقاق و تصریف، مفرد مذکر غایب از فعل ماضی است، زیرا تنها صیغه‌ی که معین کننده وزن و ساختمان فعل و خالی از حروف زاید است همان صیغه میباشند. ازین جهت است که در کتب صرف عربی تصریف افعال را برای تعلیم مبتدیان ازین صیغه شروع میکنند.

فعل ماضی: هر فعل از جهت انتساب بفاعل دارای این اقسام میشود: فاعل یا حاضر است یا غایب هر يك از اقسام دو گانه یا مذکر است یا مؤنث و هر يك از دو قسم اخیر یا مفرد است یا تشبیه یا جمع. برای مجموع این اقسام دوازده صیغه لازم است. دو صیغه هم برای متکلم مفرد (متکلم وحده) و متکلم جمع (متکلم مع الغیر) بر آنها اضافه میشود، در نتیجه برای هر وجهی از وجوه اصلی افعال در عربی چهارده صیغه وجود دارد جز اینکه در هر وجهی برخی صیغه‌ها در لفظ مشترك و یکسان هستند.

صیغه‌های چهارده گانه ماضی با افزودن علامت و ضمائر: (تَ -
ا - وَا - نَ - تَ - تِ - تَا - تُم - تُنَّ - تْ - تَا) با آخر ریشه یعنی با آخر مفرد

غایب مذ کرمازی در تمام اقسام افعال چه مجرد و چه مزید، ثلاثی یارباعی موافق جدول زیر ساخته میشود:

جدول ساختمان صیغه‌های چهارده گانه ماضی با افزودن ضمائر و علامات بآخر ریشه

ماضی					
مفرد	ثنیه	جمع	مذکر	غایب	ماضی (از ریشه عَلِمَ)
عَلِمَ	عَلِمَا	عَلِمُوا	مؤنث	(شش صیغه)	
عَلِمَتْ	عَلِمْتَا	عَلِمْنَ	مذکر	حاضر	
عَلِمْتُمْ	عَلِمْتُمَا	عَلِمْتُمْ	مؤنث	(شش صیغه)	
عَلِمْتُمْ	عَلِمْتُمَا	عَلِمْتُمْ	مذکر و مؤنث	متکلم	
عَلِمْنَا	-	عَلِمْنَا		(دو صیغه)	

فعل مضارع: فعل مضارع نیز مانند فعل ماضی دارای چهارده صیغه

است.

ساختمان صیغه‌های چهارده گانه بدین گونه است: یکی از حروف

مضارعت (ی - ت - ا - ن) بر اول ریشه^۶ (مفرد غایب مذ کرماضی)

و ضمائر متصل: ان - ون - ن - ین بآخر آن موافق جدول زیر در تمام

اقسام افعال اضافه میشود:

جدول ساختمان صیغه‌های چهارده گانه
مضارع از ریشه عَلِمَ

مفرد	ثنیه	جمع			مضارع
مُدَّكَّرٌ	يَعْلَمَانِ	يَعْلَمُونَ	} غایب (شش صیغه)		
مؤنث	تَعْلَمَانِ	يَعْلَمْنَ			
مذکر	تَعْلَمَانِ	تَعْلَمُونَ	} حاضر (شش صیغه)		
مؤنث	تَعْلَمَانِ	تَعْلَمْنَ			
مذکر و مؤنث	تَعْلَمُونَ	تَعْلَمُونَ	} متکلم (دو صیغه)		
مذکر و مؤنث	تَعْلَمُونَ	تَعْلَمُونَ			

امر- فعل امر نیز دارای چهارده صیغه است که شش صیغه آن بنام امر غایب نامیده میشود. امر غایب از شش صیغه غایب مضارع ساخته میشود با افزودن لام مکسوری در اول مضارع و مجزوم ساختن آخر آن. دو صیغه متکلم امر نیز از نظر ساختمان ظاهر مانند امر غایب با افزودن لام امر درست میشود. شش صیغه دیگر را امر حاضر گویند و از شش صیغه مخاطب مضارع ساخته میشود باین گونه که اگر مابعد حرف مضارع ساکن باشد حرف مضارعت را حذف و بجای آن همزه قطعی در باب افعال و همزه وصلی در سایر افعال مجرّد و مزید اضافه و آخر فعل را مجزوم میکنند و اگر مابعد حرف مضارع متحرک باشد،

حرف مضارعت را حذف و آخر فعل را ساکن میکنند .
 یادآوری : همزه فعل امر در باب افعال همیشه مفتوح و در سایر ابواب
 مزید همیشه مکسور و در ابواب مجرّد اگر عین الفعل مضارع مضموم
 باشد همزه نیز مضموم و در موارد دیگر مکسور خواهد بود .

مثالها:

امر غایب : لِيَعْلَمْ - لِيَعْلَمَا - لِيَعْلَمُوا -

لِتَعْلَمْ - لَتَعْلَمَا - لِيَعْلَمَنَّ .

امر حاضر : اَعْلَمْ - اَعْلَمَا - اَعْلَمُوا -

اَعْلَمِي - اَعْلَمَا - اَعْلَمَنَّ .

مُتَكَلِّمٌ : لِأَعْلَمْ - لِئَنْعَلَمْ .

از مضارع يَعْلَمُ
 (امر حاضر و غایب)

أَعْلَمْ - اَعْلَمَا

از مضارع يُعْلِمُ
 (امر حاضر)

أَنْصُرْ - أَنْصُرَا

از مضارع يَنْصُرُ
 (امر حاضر)

عَلِّمْ - عَلِّمَا

از مضارع يُعَلِّمُ
 (امر حاضر)

۱۴- لازم و متعدی

ذَهَبَ فَرِيدٌ - نَصَرَ عَلِيٌّ سَعِيداً - قَرَأْتُ
 الْكِتَابَ - حَسُنَ سَعِيدٌ - اَكْرَمْتُ الْعَالَمَ -
 اجْتَلَسَ - قُمْتُ - مَنْ عَلَّمَنِي حَرْقاً صَبَّرَنِي
 عَبْدًا ، مَنْ حَفَرَ بَشْراً لَأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ .

اگر معنی فعل در فاعل تمام شود آن فعل را لازم گویند مانند :
 راح الشتاء، جاء الربيع، واگر معنی از فاعل بموضوع دیگری تجاوز کند
 آن فعل را متعدی گویند مانند: اشتریت کتاباً.

از افعال ثلاثی مجرد باب فَعْلَ يَفْعُلُ و از ابواب ثلاثی مزید باب انفعال
 همیشه لازم است. سایر ابواب گاهی لازم و گاهی متعدی استعمال میشوند.
 عموماً افعالی که دلالت بر یکی از اوصاف خلقی یا طبیعی و یا بر
 حالات جسمانی و عوارض داخلی و یا بر قبول و پذیرش و دیگر گونی دلالت
 کنند لازم هستند مانند: حُسْنٌ - شرافت - صِغْرٌ - کبر - عَطَشٌ -
 جوع - نَوْمٌ - اجتماع - انکسار - احمرار و نظایر اینها و افعالی که بر
 انجام دادن کاری دلالت کنند: وَضَعٌ - رَفَعٌ - مَنَعٌ - جَمَعَ - ضَرَبَ -
 نَصَرَ - اَكْرَمَ - تعلیم - استخراج و امثال اینها متعدی هستند.

۱۵- معلوم و مجهول

اگر فاعل معلوم باشد و در کلام آورده شود درین حالت فعل را معلوم گویند مانند امثله گذشته و اگر فاعل معلوم نباشد یا بعلمی در کلام آورده نشود درین صورت فعل را مجهول خوانند مانند : سُرِقَ المتاع . فعل مجهول غالباً از فعل متعدی ساخته میشود .

کیفیت ساختن فعل مجهول - برای تبدیل فعل معلوم بفعل مجهول ، در ماضی حرف اول و هر حرف متحرک بعد از آن را مضموم و ماقبل آخر را مکسور میکنیم مانند : نَصِرَ - أَكْرَمَ - تَصَرَّفَ - اُكْتُسِبَ - اُسْتُخْرِجَ و در مضارع حرف مضارع را مضموم و ماقبل آخر را مفتوح میسازیم مانند : يَنْصَرُ - يُكْرَمُ - يُسْتَخْرِجُ .

بادآوری : در افعال ثلاثی مجرد أجوف ، حرف علة در مجهول ماضی تبدیل بیاء و در مجهول مضارع تبدیل بالف میشود مانند : قِيلَ وَبِيعَ وَيُقَالُ وَيُبَاعُ مجهول : قَالَ وَبَاعَ وَيَقُولُ وَيَبِيعُ و در افعال ثلاثی مزید الف باب مُفَاعَلَه و تَفَاعُل در مجهول ماضی تبدیل بو او میشود مانند : قُوِبِلَ وَشُوِهِدَ وَتُقُوِبِلَ وَتُشُوِهِدَ مجهول : قَابِلَ وَشَاهِدَ وَتَقَابِلَ وَتَشَاهِدَ .

فعل مُتصرف و فعل جامد - فعل متصرف آنست که وجوه ماضی و مضارع و امر و نیز صیغه‌های گوناگون آن از هر زمانی صرف شود مانند غالب افعال .

فعل جامد آنست که از انواع وجوه فعل و صیغه‌های بسیار آن فقط يك يا چند صیغه از آن صرف شود مانند: نِعَمَ و بِيْئْسَ (مخصوص مدح و ذمّ) و عَسَى و لَيْسَ که فقط برخی صیغه‌های ماضی آنها صرف میشود .



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



۱۶- مصدر و اسما و مشتق از آن

مشتق و جامد

مشتق- هر کلمه‌ی بی که دارای ریشه‌ی بی باشد و کلمات دیگری در آن ریشه با آن مشترك باشند آن را مشتق گویند ، مانند کلمات : عالم - فهامة - افضل که از ریشه: عِلْمٌ، فَهْمٌ و فَضْلٌ مشتق شده اند و کلماتی از قبیل : معلوم ، اعلم ، علیم ، معلم ، تعلم ، مفهوم ، فهم ، تفهیم ، افهام ، فاضل ، فضال ، تفضیل ، تفضیل با آنها هم ریشه هستند .

جامد- کلمه‌ی بی است که دارای ریشه‌ی بی غیر از خودش نیست و کلماتی با آن در ریشه و ساختمان مشترك نیستند مانند : حجر ، شجر و قمر .

الف - مصدر

مصدر ثلاثی مجرد ریشه مشتقات است و عبارت است از اسم جامدی که دلالت کند بر حالتی یا کاری مانند : فرح و نصر .

مصدر بردوگونه است : قیاسی و سماعی .

مصدر قیاسی در ابواب غیر ثلاثی مجرد است چنانکه دیدیم ، هم چنین مصدر میمی که بعداً خواهیم دید قیاسی است ولی مصادر ثلاثی مجرد سماعی و دارای اوزان بسیاری است .

اوزان مصدر ثلاثی مجرد

مصدر ثلاثی مجرد متجاوز از سی وزن دارد که فقط از راه تتبع کتب لغت و شنیدن از اهل زبان میتوان مصدر هر فعلی را بدست آورد. در اینجا بذکر اوزان مشهور متداول بر حسب تقارب وزن و شکل میپردازیم:

- ۱- فَعَلٌ - فَعِلٌ - فَعُلٌ - فَعَلٌّ - فَعِلٌّ - فَعُلٌّ : چون - فَهْمٌ - عِلْمٌ - حُسْنٌ.
- ۲- فَعْلَةٌ - فَعِلَةٌ - فَعُلَةٌ : چون - رَحْمَةٌ - عِصْمَةٌ - قُدْرَةٌ.
- ۳- فَعَلِيٌّ - فَعِلِيٌّ - فَعُلِيٌّ : چون - دَعْوَى - ذِكْرَى - بُشْرَى.
- ۴- فَعْلَانٌ - فَعِلَانٌ - فَعُلَانٌ : چون - لَيَّانٌ (ازلوی یلوی) - حِرْمَانٌ - غُفْرَانٌ - جَوْلَانٌ.
- ۵- فَعَلٌ - فَعِلٌ - فَعُلٌ : چون - طَلَبٌ - خَنْقٌ - صِغْرٌ - هُدَى.
- ۶- فَعْلَةٌ - فَعِلَةٌ : چون - غَلَبَةٌ - سَرِقَةٌ.
- ۷- فَعَالٌ - فَعِالٌ - فَعُلَالٌ : چون - ذَهَابٌ - إِيَابٌ - سُؤَالٌ.
- ۸- فَعَالَةٌ - فَعِالَةٌ - فَعُلَالَةٌ : چون - شَرَافَةٌ - دِرَايَةٌ - بُغَايَةٌ.
- ۹- فَعُولٌ - فَعِوَالٌ : چون - دُخُولٌ - قَبُولٌ.
- ۱۰- فَعُوْلَةٌ - فَعِوَالَةٌ : چون - ضَرْوْرَةٌ - صُعُوْبَةٌ.
- ۱۱- فَعِئِلٌ - فَعِئِلَةٌ : چون - رَحِيْلٌ - زَفِيْرٌ - نَخِيْرٌ.

۱۲- فَعْلُولَةٌ - چون : كَيْنُونَةٌ - صَيْرُورَةٌ - قَيْلُولَةٌ - بَيْتُوتَةٌ .

۱۳- فَعَالِيَةٌ چون : كَرَاهِيَةٌ .

۱۴- فَعْلُوتٌ چون : جَبْرُوتٌ .

۱۵- تَفْعُلَةٌ چون : تَهْلُكَةٌ .

چنانکه گفته شده مصادر ثلاثی مجرد سماعی است و قاعده‌ی ندارد ولی از روی استقرار در موارد ذیل غالباً وزن مصدر معلوم است :

۱- افعالی که در معنی آنها نوعی از جنبش و اضطراب باشد مصادر آنها بر وزن فَعْلَانِ می آید ، مانند : ضَرَبَان ، نَوَسَان ، غَلِيَان ، حَيَوَان ، جَوَلَان ، خَفَقَان .

۲- اگر فعل بر صفت و پیشه‌ی دلالت کند مصدر آن غالباً بر وزن فِعَالِه است ، چون : كِتَابَةٌ ، زِرَاعَةٌ ، صِبَاغَةٌ ، خِيَاطَةٌ حِيَاكَةٌ تَجَارَةٌ .

۳- اگر فریاد و آوازی را برساند و یا دلالت بر دردی کند بر وزن فُعَالٍ و فَعِيلٍ می آید ، چون : صُرَاخٌ - بُكَاءٌ - زئيرٌ - عويلٌ - شهيقٌ - زفيرٌ - صُذَاعٌ - زُكَامٌ - سُعَالٌ .

۴- اگر بر معنی رنگ دلالت کند بر وزن فُعْلِه می آید ، چون : خُضْرَةٌ و صُفْرَةٌ .

۵- مصدر باب فَعُلٌ غالباً بر وزن فُعُولَةٌ یا فَعَالَةٌ است ، چون : كُدُورَةٌ سُهُولَةٌ - شَرَاةٌ - شَجَاعَةٌ .

ب = مصدر میمی و اسم زمان و مکان

مصدر میمی مصدری است قیاسی که در افعال ثلاثی مجرد بروزن مَفْعَلٌ یا مَفْعِلٌ و در افعال غیر ثلاثی بروزن اسم مفعول همان فعل می آید مانند: مَنْظَرٌ - مَدْخَلٌ - مُدْخَلٌ - مُخْرَجٌ - مُسْتَخْرَجٌ. در پاره‌ی از کلمات مصدر میمی برخلاف قاعده بروزن مَفْعِلٌ آمده است مانند: مَرْجِعٌ و مَرْفِقٌ ولی در مثال واوی و در معتل العین یائی غالباً بروزن مَفْعِلٌ می آید چون: مَوْلِدٌ - مَوْسِمٌ - مَوْرِدٌ - مَجِيبِي - مَبِيعٌ - مَصِيْرٌ - مَشِيْبٌ.

اسم زمان و اسم مکان - اول برای تعیین زمان وقوع فعل و دوم برای تعیین مکان وقوع فعل وضع شده‌اند و وزن آن دو نیز مانند مصدر میمی در ثلاثی مجرد یا مَفْعَلٌ است یا مَفْعِلٌ.

اگر عین الفعل مضارع مضموم یا مفتوح و یا فعل ناقص باشد اسم زمان و مکان غالباً بروزن مَفْعَلٌ می آیند مانند: مَقْتَلٌ - مَشْرَبٌ - مَدْعَى - مَرْمَى.

و اگر عین الفعل مضارع مکسور و یا فعل مثال باشد، بروزن مَفْعِلٌ بنا میشوند چون: مَجْلِسٌ - مَنْزِلٌ - مَوْضِعٌ - مَوْعِدٌ.

چند کلمه برخلاف قاعده از مضارع مضموم العین بر وزن مَفْعِل آمده است مانند: مَشْرِق - مَغْرِب - مَسْجِد - مَنبِت - مَنخِر و غیرها .

اسم زمان و اسم مکان از فعل غیر ثلاثی بر وزن اسم مفعول همان فعل می آید مانند: مُكْتَسَب - مُلْتَقَى - مُنْصَرَف - مُتَّكِي .

چند کلمه نیز بر وزن مِفْعَال آمده است مانند: مِيعَاد - مِيقَات - مِیلاد و غیرها .



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

ج - اسم آلت

اسم آلت کلمه‌بی است مشتق که برابر از و وسیله انجام دادن کار دلالت میکند و دارای سه وزن است :

۱- مَفْعَل مانند: مِخْلَب (چنگال پرندگان - خَلْب یعنی جراحی - کردن بناخن) .

۲- مِفْعَلَة مانند: مِکْسَحَة (جاروب - کَسْح یعنی روبیدن) .

۳- مِفْعَال مانند: مِکْیَال (از مصدر کَيْل) .

چند کلمه که دلالت بر آلت دارد بر وزن مَفْعَل (بضم میم و عین) آمده است مانند: مُدْهِن، مُسْعَط، مُدَقِّق و مُخَلِّ و لی این وزن سماعی است نه قیاسی .

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

باید دانست که فرق میان اسم آلت مشتق که بر یکی از اوزان سه گانه آمده است با اسمهای آلات جامد که وزن خاصی ندارد آنست که معنی و مصداق کلمات در اول وسیع است و محدود بشکل و هیئات معینی نیست چنانکه مقصود از مفتاح هر نوع کلیدی است که با آن در باز میشود و مقصود از میزان هر وسیله‌بی است که با آن وزن اشیاء سنجیده میشود ولی مفهوم و مصداق فاس (تبر) و قلم (تیشه) که اسم آلت جامد هستند محدود است با ابزار مخصوص و معینی که دارای شکل و جنس خاصی میباشد .

د - اسم فاعل و اسم مفعول

اسم فاعل و اسم مفعول هر دو مشتق از مصدر هستند اسم فاعل دلالت میکند بر آنچه فعل از آن صادر شده و بدان بستگی دارد .
مانند : عالم و کاتب .

اسم مفعول دلالت دارد بر آنچه فعل بر آن واقع شده است مانند :
معلوم و مکتوب .

اوزان اسم فاعل و اسم مفعول - اسم فاعل در ثلاثی مجرد بر وزن فاعل و اسم مفعول بر وزن مفعول می آید مانند امثله گذشته . و در غیر ثلاثی اسم فاعل بدینگونه ساخته میشود که از مفرد غایب مذکر در مضارع معلوم حرف مضارع را می اندازیم و بجای آن میم مضمومی قرار میدهیم و ماقبل آخر آن را اگر مکسور نباشد مکسور میکنیم مانند : مُكْرِمٌ و مُقْتَدِرٌ و مُدْخِرٌ و مُتَصَرِّفٌ از یُكْرِمُ و یُقْتَدِرُ و یُدْخِرُ و یَتَصَرِّفُ .

در اسم مفعول که از فعل مجهول ساخته میشود فقط بجای حرف مضارع میم مضمومی قرار میدهیم مانند : مُبْدَلٌ و مُرْتَضَىٌ و مُدْخِرٌ از :
یُبْدَلُ و یُرْتَضَى و یُدْخِرُ .

۵- صفت مشبّهه

صفت مُشبّهه مشتق از مصدر فعل لازم است و دلالت دارد بر صفت و حالتی که غالباً در دارنده آن ثابت است بی آنکه در آن زمانی منظور شود مانند: شریف و شجاع. بخلاف اسم فاعل که غالباً دلالت بر حال یا کاری میکند که ثابت و دائم نیست و در آن زمان منظور است مانند: ناظم و قائم.

اوزان صفت مشبهه - اوزان مشهور و متداول صفت مشبهه ازین قرار

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

است:

- ۱- فَعِيلٌ وَفَاعِلٌ چُون: حمید و طاهر.
- ۲- فَعِيلٌ وَفَعَلٌ چُون: وَرِعٌ وَحَسَنٌ.
- ۳- فَعْلٌ - فِعْلٌ - فُعْلٌ - چُون: ضَخْمٌ وَصِفْرٌ وَحُرٌّ.
- ۴- فُعَالٌ وَفَعَالٌ چُون: شُجَاعٌ وَجَبَانٌ.
- ۵- فَعُولٌ چُون: ذَلُولٌ وَوَقُورٌ.
- ۶- أَفْعَلٌ چُون: أَصْفَرٌ وَالْكَنَّ.
- ۷- فَعِيلٌ چُون: جَيِّدٌ وَبَيِّنٌ.
- ۸- فَعْلَانٌ چُون: شَبْعَانٌ وَعَطْشَانٌ.

اوزان صفت مُشَبَّهة در هر فعلی که از آن صفت مشبهه استعمال شده است سماعی است ولی از وزن و معنی افعال گاهی میتوان وزن صفت مُشَبَّهة آنها را بدست آورد زیرا غالباً :

۱- صفت مُشَبَّهة فَعِلَ مکسور العین بر وزن فَعِلَ می آید مانند :
حَدِرَ و فَرِحَ از فعل : حَدِرَ و فَرِحَ .

۲- از فَعُلَ مضموم العین بر وزن فَعِيلَ می آید چون : شریف و کریم و عظیم .

۳- در افعالی که بر رنکها و یا عیبهها و یا حُسُنِها دلالت کنند صفت مُشَبَّهة بر وزن أَفْعَلَ می آید چون : أَزْرَقَ - أَقْرَعَ - أَكْحَلَ .

۴- در افعالی که گرسنگی یا تشنگی یا سیری یا حالتی نفسانی را برسانند بر وزن فَعْلَانِ می آید چون : جَوَّعَان ، شَبَّعَان ، رَيَّان ، عطشان و غضبان .

۵- فَعِيلُ مخصوص اجوف است مانند : سَيِّدٌ - لَيِّنٌ - جَيِّدٌ .

تأنیث صفت مشبهه - علامت مؤنث صفات مشبهه مانند مؤنث سایر صفات تاء تأنیث است مانند : حَسَنٌ و حَسَنَةٌ ، سَيِّدٌ و سَيِّدَةٌ ولی در دو وزن از اوزان مذکور وزن خاصی برای مؤنث وجود دارد یکی وزن أَفْعَلُ که مؤنث آن فَعْلَاءُ است چون أَحْمَرٌ و حَمْرَاءُ دیگری وزن فَعْلَانُ که مؤنث آن فَعْلَانُ است چون عَطْشَانٌ و عَطْشَانِي .

و - صیغهٔ مبالغه

صیغهٔ مبالغه از نظر معنی در حقیقت همان اسم فاعل است با قصد تأکید و مبالغه مانند : عالم و علام و فاضل و مفضل .

اوزان صیغهٔ مبالغه

۱- فَعَّالٌ چون : فضال و جبار .

۲- فَعَّالَةٌ چون : علامه و نسابه .

۳- فَعَّيْلٌ چون : صدیق و شیرین .

۴- فاعِلُهُ چون : راوی که و ساهوره .

۵- مَفْعَالٌ چون : مهذار و مکنثار .

۶- فَعُولٌ چون : حقوود و عبوس .

۷- فَعُولٌ و فَعُولٌ چون : قیوم و قدوس .

صیغهٔ مبالغه از افعال ثلاثی مجرد ریخته میشود ، چند کلمه نیز از غیر ثلاثی آمده است که برخلاف قاعده است از قبیل : دراک و متلاف و معطاء و مخلاف که از افعال ثلاثی مزید إدراك و إتلاف و إعطاء و إخلاف مشتق هستند .

ز = افعال تفضیل

اسم تفضیل برای بیان تفاضل بین دو موصوف و افزونی یکی از آن دو بردیگر استعمال میشود مانند: فریدُ اعلم من سعید .

صیغه تفضیل بر وزن أَفْعَل است و باید در فعلی که از آن أَفْعَل تفضیل ریخته میشود شرایط ذیل رعایت شود:

۱- ثلاثی مجرد باشد بنابراین از افعال غیر ثلاثی نظیر: استخراج و دخرج ریخته نمیشود.

۲- تام باشد بنابراین از افعال ناقص مانند: کان و صار ریخته نمیشود.

۳- متصرف باشد پس از نعم و بثس و نظیر آن دو ریخته نمیشود.

۴- قابل زیادت و نقیصه باشد پس از افعالی نظیر مات و عدم ریخته نمیشود.

۵- از آن فعل، أَفْعَل وصفی ریخته نشده باشد پس از افعالی نظیر حَمْرٌ وَخَضْرُوعَمی ریخته نمیشود زیرا از آنها أَحْمَرٌ وَأَخْضَرُوعمی ریخته شده است.

اگر از افعالی که فاقد شرط لفظی هستند اراده تفضیل کنیم لفظی

از قبیل اشدّ - اکثر - اقلّ - اضعف موافق مقصودی که داریم پیش از مصدر فعل منظور قرار می‌دهیم و مصدر را منصوب می‌کنیم و مقصود خود را بعباراتی نظیر: فریدُ اکثر احساناً من سعید و سعید اقل استفهاماً من جعفر و هذا اشد سواداً من ذاك بیان می‌کنیم.

هرگاه از اسم تفضیل صفت عالی اراده شود با سمی که معرف بآل باشد اضافه می‌گردد و یا بر خود آن «آل» داخل می‌شود مثلاً اگر خواسته باشیم بگوئیم علی از همه مردم داناتر است (داناترین مردم است) بیکی ازین دو صورت تعبیر می‌کنیم: **عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ يَا عَلِيُّ الْأَعْلَمِ**.

یاد آوری: دو وزن دیگر از اوزان مشتقات وجود دارد که از جهت لفظ شبیه با فعل تفضیل است و دارای همان شرایطی است که برای افعَل تفضیل ذکر شد. آن دو وزن عبارت است از **مَا أَفْعَلُ وَأَفْعِلُ بِ...** که برای اظهار تعجب استعمال میشوند مانند: **مَا أَجْمَلُ الرَّبِيعِ وَأَكْرَمُ بِعَلِيٍّ** یعنی چقدر نیکوست بهار و چه اندازه بزرگوار است علی.

۱۷ - منسوب

هرگاه خواسته باشند اسمی را بچیزی نسبت دهند بآخر آن یاء
مشدّدی ملحق میکنند . انتساب یا از جهت خاندان است یا از جهت
کشور و شهر یا از جهت صنعت و پیشه یا از جهت دین و مذهب و نظایر
این امور مانند: علویّ - ایرانیّ - نیشابوری - کسائی - اسکافی - عیسوی -
شیعی ، صفرآوی و غیرها .

برخی از قواعد نسبت

۱- هنگام الحاق یاء نسبت هر کلمه ، تاء تأنیث و علامت تشبیه
و جمع از آخر آن کلمه حذف میشود مثلاً نسبت به مکه ، مکیّ و به
عالمین و عالمین عالمی میشود ، هم چنین در جمع مکسر یاء نسبت بمفرد
ملحق میشود چنانکه منسوب به کتب و مساجد کتابی و مسجدی میشود
مگر اینکه جمع علم باشد که در آن صورت یاء نسبت بخود جمع ملحق
میگردد مانند : أنصاری و أنباری .

۲- یاء از فعیلة اگر صحیح العین و غیر مضاعف باشد حذف میشود
چنانکه منسوب به «حنیفة» حنیفی میشود، اما در جلیله و قویمه چون یکی
مضاعف و دیگری معتل العین است منسوب بآن دو جلیلی و قویمی میشود .

- ۳- در فَعِيلٌ وَفَعِيلَةٌ وَفُعَيْلٌ وَفُعَيْلَةٌ اگر معتل اللام باشد یاء زائد حذف و یاء اصلی تبدیل بو او میشود و ما قبل و او مفتوح میگردد مانند: عَلَوِيٌّ وَقُصَوِيٌّ وَ أُمَوِيٌّ در نسبت به عَلِيٌّ وَ عُلَيَّةٌ وَ قُصَيٌّ وَ قُصَيَّةٌ وَ أُمِيٌّ وَ أُمِيَّةٌ .
- ۴- در کلمات مختوم بالف مقصوره هرگاه الف سومین یا چهارمین حرف باشد تبدیل بو او میشود مانند: عَصَوِيٌّ وَ مَلْهُوِيٌّ وَ صُغْرَوِيٌّ در نسبت به عَصَا، مَلْهِيٌّ وَ صُغْرِيٌّ .
- ۵- در کلمات مختوم بالف ممدوده هرگاه الف برای تانیث باشد، قلب بو او میشود مانند: صَفْرَاوِيٌّ وَ صَحْرَاوِيٌّ و اگر الف اصلی باشد ثابت میماند مانند: قَرَأَتِيٌّ وَ ابْتَدَأَتِيٌّ .
- ۶- در کلمات مختوم بیاء منقوصه اگر یاء سومین یا چهارمین حرف باشد قلب بو او میشود مانند: عَمَوِيٌّ وَ قَاضَوِيٌّ در نسبت به «عَمِيٌّ» وَ «قَاضِيٌّ» و اگر در مرتبه پنجم یا ششم باشد حذف میشود مانند: مُشْتَرِيٌّ وَ مُسْتَعْلِيٌّ در نسبت به مُشْتَرِيٌّ وَ مُسْتَعْلِيٌّ .
- ۷- در کلماتی که حرف آخر آنها حذف شده است اگر باقیمانده بیش از دو حرف نباشد، محذوف در نسبت بر میگردد مانند: أَبَوِيٌّ وَ دَمَوِيٌّ منسوب به اب و دم ولی در نسبت به بِنْتٌ وَ أُخْتٌ بِنْتِيٌّ وَ أُخْتِيٌّ گفته میشود.
- ۸- در اعلام مرکب اگر ترکیب آنها مزجی باشد در نسبت دو وجه

جایز است: یکی آنکه جزء دوم حذف و یاء نسبت بجزء اول ملحق شود و دیگر اینکه تغییری در آن حاصل نگردد و یاء بجزء دوم ملحق گردد؛ مثلاً در نسبت به بعلبک جایز است بگوئیم بعلی و بعلبکی ولی اگر ترکیب اضافی و یا اسنادی^۱ باشد جزء دوم حذف و یاء بآخر جزء اول ملحق می‌گردد چنانکه در نسبت به دیر القمر و تأبط شرأ دیری و تأبطی می‌گوئیم.



مرکز تحقیقات و اسنادی

۱- کلمات مرکب در زبان عربی بر سه قسم هستند: مرکب مزجی، مرکب اضافی و مرکب اسنادی. مرکب مزجی آنستکه دو جزء کلمه چنان بیکدیگر متصل شده باشند که مانند یک کلمه بنظر آیند مانند: معد یکرب و بعلبک مرکب اضافی از مضاف و مضاف الیه فراهم میشود مانند: عبدالله و دیر القمر. مرکب اسنادی آنستکه میان دو جزء اسنادی باشد مانند تأبط شرأ.

۱۸- مفرد - تثنيه - جمع - مؤنث - مذکر

رجل - کُتُب - امرأة - ارض - کتابان - قلمین -
شمس - شمس - عالمة - عالمتان - عالمتین - عالمات -
رجلان - مریم - مؤمن - مؤمنان - مؤمنون -
مؤمنین - حسنین .

مؤنث و مذکر : اسم از جهت نوع یا مذکر است یا مؤنث . مذکر و مؤنث در جنس جاندار معلوم است مانند : فرید و فریده - خروس و ماکیان اینگونه مذکر و مؤنث را حقیقی میگویند .
مؤنث لفظی و مجازی : در غیر حیوان هر اسمی که مؤنث لفظی و مجازی نباشد مذکر است و بیشتر اسمها در عربی ازین نوع است مانند : کتاب - قمر . قلم . تمام اسمهایی که آخر آنها بتاء زایدی (غیر از تاء مبالغه مانند علامه و راویة) ختم میشود جزء اسمهای مؤنث لفظی بشمار می آیند هر چند از نظر معنی مذکر باشند مانند : شجرة - کلمة - طلحة - معاویه اینگونه مؤنث قیاسی است و تاء زاید آن در وقف خوانده نمیشود .
مقداری از اسمهایی آنکه علامتی در لفظ داشته باشند مؤنث شناخته شده اند که از آنها تعبیر بمؤنث مجازی یا معنوی میشود مانند : ارض -

شمس - يد - نار و غیر اینها . شناختن اینگونه مؤنث فقط از راه سماع از اهل زبان و مراجعه بکتاب لغت حاصل میشود .

اسم مفرد - اسم از نظر کمیّت و مقدار یا مفرد است یا تشنیه یا جمع . اگر معنی و مفهوم اسم يك فرد باشد آن را مفرد و اگر دو فرد باشد آن را تشنیه و اگر بیشتر از دو باشد آن را جمع میگویند مانند :
رجل - رجلان - رجال .

تشنیه - برای ساختن تشنیه الف و نون مکسور (در حالت رفع) و یاء و نون مکسور (در حالت نصب و جر اضافه میکنند مانند :
العلم علمان - اشتریت کتابین - مررت بر جُلین .

یاد آوری - ۱ - نون تشنیه در حالت اضافه حذف میشود مانند : هما
سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ - الْمَرْءُ بِاصْغَرِيهِ .

۲ - در اسمهای منقوص یاء بحالت خود باقی می ماند مانند : قاضیان
و داعیان .

۳ - در اسمهای مقصور الف مقصوره قلب بیاء میشود مانند :
فَتَيَان و كُبْرَيَان .

۴ - در اسمهای ممدود اگر همزه زاید باشد تبدیل بو او میشود مانند :
صحراوان و خضر اوان و اگر همزه اصلی باشد بحال خود باقی میماند مانند :
قراءان - كساءان - جزاءان .

۱۹ = جمع

جمع بردونوع است : جمع سالم و جمع مکسر .

الف : جمع سالم - هرگاه بمفرد علامت جمع ملحق گردد و تغییر دیگری در ساختمان آن داده نشود آن را جمع سالم گویند مانند : مُسَلِّمُونَ جمع مُسَلِّمٌ و مُسَلِّمَاتٍ جمع مُسَلِّمَةٌ .

جمع سالم بردو گونه است : مذکر و مؤنث

جمع سالم مذکر - مفرد مذکری را که میخوایم بصورت جمع سالم در آوریم یا مشتق است یا جامد . اسم جامد باید دارای این شرایط باشد : عَلم - عاقل - بسیط - علامت جمع مذکر سالم واو ماقبل مضموم و نون مفتوح است در حال رفع و یاء ماقبل مکسور و نون مفتوح در حال نصب و جرّ مانند : مُحَمَّدُونَ یا مُحَمَّدِينَ جمع محمد .

در صورت فقدان يك یا چند شرط نمیتوان علامت جمع مذکر سالم را بکلمات ملحق کرد پس کلمات : هَند ، طَلْحَة ، رَجُلٌ ، قَمَرٌ ، عِبْدَ اللَّهِ را نمیتوان بصورت جمع مذکر سالم در آورد زیرا واجد شرایط نیستند .

چند کلمه یافت میشود که برخلاف قاعده علامت جمع مذکر سالم بآنها ملحق شده است مانند : أَرْضُونَ ، عَالَمُونَ ، عَلِيِّونَ ، أَهْلُونَ ، بَنُونَ ، سِنُونَ و پاره‌ی کلمات دیگر .

اسم مشتق مذکر را اگر خواسته باشیم بصورت جمع سالم در آوریم کافی است که صفت از برای عاقل باشد مانند : مؤمن و عالم و افضل که جمع سالم آنها مؤمنون و مؤمنین و عالمون و عالمین و افضلون و افضلین میشود .

جمع مؤنث سالم - علامت این جمع الف و تاء کشیده است که با آخر کلمات ملحق میشود . از اسماء ، کلمات ذیل را میتوان بصورت جمع مؤنث سالم در آورد :

۱- هر اسمی که در آخر آن تاء تانیث (تاء زائد) باشد مانند :

شَجَرَاتٌ وَ طَلْحَاتٌ جَمْعُ شَجَرَةٍ وَ طَلْحَةٍ .

۲- أَعْلَامٌ مؤنث مانند : زینبات و فاطمات .

۳- مصدرهای افعال مزید مانند : تمرینات و تدارکات .

۴- کلماتی که مختوم بالف مقصورة یا الف ممدوده باشند مانند :

صحراوات و فضلیات .

از اسماء مشتق یا صفات ، هر اسم مشتق مؤنثی را میتوان بالف

وتاء جمع بست مانند : طالبات ، کریمات ، مؤمنات ، مرقومات جمع :

طالبة ، کریمه ، مؤمنه و مرقومه .

قواعد

۱- هر اسم ثلاثی که عین الفعل آن حرف صحیح و آخر آن تاء زائد باشد هرگاه جمع بالف و تا بسته شود اگر بر وزن فَعْلَة باشد در جمع، عین الفعل، آن مفتوح میشود مانند: قَطْعَة وَقَطَعَات . و اگر بر وزن فِعْلَه یا فُعْلَه باشد در جمع آن سه وجه جایز است: فتح عین الفعل، ساکن کردن آن و تابع قرار دادن آن در حرکت از فاء الفعل مانند: جَلْسَه و حُجْرَه که جمع آن دو: جِلْسَات، جِلْسَات و جِلِسَات و غُرْفَات، غُرْفَات و غُرْفَات میشود.

۲- هرگاه فَعْلَه معتل العین باشد در جمع آن عین الفعل فقط ساکن است مانند: رَوْضَات جمع رَوْضَه و بَيْضَات جمع بَيْضَه.

۳- جمع صفات و جمع مضاعف در هر سه وزن ساکن است مانند: صَعْبَات جمع صَعْبَه و عِدَّات و عِدَّات جمع عِدَّه و عِدَّه و صُلْبَات جمع صُلْبَه و شِدَّات جمع شِدَّه.



ب = جمع مکسر

جمع مکسر جمعی است که ساختمان مفرد آن دگرگون میشود مانند:
رِجال جمع رَجُل و عُلَمَاء جمع عالم و قواعد جمع قاعده . این جمع نیز
یا در اسمهاست یا در صفات (مشتقات) جمع مکسر در اسم بردوگونه
است : جمع قلت و جمع کثرت .

جمع قلت - اگر منظور از جمع عددی میان سه تا ده باشد کلمات را
بیکدیگر از اوزان چهارگانه ذیل جمع می‌بندیم .

۱- أفعال مانند : أَضْيَاف جمع ضَيْف .

۲- أَفْعُل مانند : أَرْجُل جمع رِجْل .

۳- أَفْعِلَه مانند : أَغْذِيَه جمع غِذَاء .

۴- فِعْلَه مانند : فِتْيَه جمع فِتَى .

باید دانست که این اوزان مخصوص جمع قلت نیست بلکه برای
جمع کثرت نیز با ذکر قرینه یا بی قرینه می‌آید .

جمع کثرت - درین جمع عدد محدود نیست و هرچه از سه بی‌بالا دلالت
کند بیکدیگر از اوزان جمع کثرت جمع بسته میشود مانند : رِجال جمع
رِجُل و نَجُوم جمع نَجْم .

اوزان جمع کثرت

اوزان جمع کثرت بسیار است و برای آن قاعده‌ی بی‌نیست جز این‌که غالباً:

۱- اسمهای ثلاثی مجرد بر یکی ازین اوزان جمع بسته میشوند:

أفعال وفُعُول وفِعال مانند: أفراس جمع فرس ورجال جمع رَجُل ونجوم

جمع نَجْم. گاهی بر فِعلان نیز جمع بسته میشود مانند: صرْدان جمع

صُرْد (پرنده کوچکی) و اگر اسم ثلاثی اجوف باشد غالباً جمع آن بر

وزن فِعلان است مانند: جیران وئیجان و نیران جمع جار و تاج و نار.

۲- مؤنث اوزان ثلاثی اگر فَعْلَه یا فَعْلَه باشد جمع آن فِعال میشود

مانند: قَصْعَه بر قِصَاع و رَقَبَه بر رِقَاب و فَعْلَه جمعش فُعل است چون

غُرْفَه و غُرْف و فَعْلَه جمعش فِعل است چون مِلَّه و مِلَل. و فَعْلَه جمعش

فِعل است چون مَعِدَه و مَعِد و فَعْلَه بر فُعل جمع بسته میشود مانند: تُخْمَه

بر تُخْم.

۳- مزید ثلاثی اگر بر وزن فِعال یا فِعُول یا فَعِيل باشد جمع آن

أفِعلَه یا فِعلان یا فُعل میشود مانند: أزمِنه جمع زمان و أغربه و غِربان

جمع غُراب و حُمُر و أَحْمِرَة جمع حِمار و عُمُد جمع عُمُود و أعمِدَه جمع عماد

و أرغِفَه جمع رَغيف.

۴- مزید ثلاثی که در آخر آن الف مقصوره باشد جمع آن فِعال میشود مانند: اُنْثیٰ براناث. اگر در آخر کلمه الف ممدوده باشد جمع آن فَعالی یا فَعالی میشود مانند: صحراء بر صحاری یا صحاری.

اگر الف زائده در اول کلمه باشد جمع آن از راه قیاس بر افعال است مانند: اِصْبَع بر اصابع و اَنْمَلَه بر انامل.

۵- اسمهای رباعی مجرد از روی قیاس بر فَعَالِل جمع بسته میشوند مانند: جعفر بر جعافر و درهم بر دراهم.

۶- کلماتی که مانند: قِرطاس در مرتبه چهارم مدّه زائدی دارند جمع آنها افاعیل یا مفاعیل یا فَعَالِل میشود مانند: اَعْجوبه بر اعاجیب و مِصْبَاح بر مصابیح و عَصْفُور بر عصفایر و قِرطاس بر قرطیس.



۱- مقصود از مده: واو ماقبل مضموم (او) و یاء ماقبل مکسور (ای) و الف است. این حروف چنانکه از پیش گفته شد در حقیقت بجای حرکات استعمال میشوند.

جمع مکسر در صفات

۱- صفات ثلاثی غالباً بر افعال یا افعال جمع بسته میشوند مانند:

صِعب جمع صَعَب و اَبْطال جمع بَطَّل و اَحْرار جمع حُرّ. گاهی نیز بر فُعْلان و فِعْلان جمع بسته شده است مانند: خُلُقان جمع خَلَق و ضِیْفان جمع ضِیْف.

۲- در کلماتی که حرف سوم آنها مدهی است اگر بر وزن فعال باشد

غالباً جمع آن فُعْلَاء و فِعْلَاء و افعال میشود مانند جُهَنَاء جمع جَبان و جِیاد جمع جَواد و اگر بر وزن فُعال باشد غالباً بر فُعْلَاء جمع بسته میشود مانند: شُجَعاء جمع شُجاع. و اگر بر وزن فَعِیل باشد جمع آن غالباً: فُعْلَاء یا فُعال یا فُعْل یا اَفْعال یا اَفْعَلَاء یا اَفْعَلَه خواهد بود مانند: شُهَداء جمع شَهِید و کِبَار جمع کَبیر و نُذُر جمع نذیر و اشراف جمع شریف و اَصْدِقاء جمع صَدِیق و اَجَلَه جمع جلیل.

جمع بر وزن اَفْعَلَه و اَفْعَلَاء بیشتر در فعیلی است که مضاعف باشد

مانند: اَحِبّه و اَحِبّاء جمع حَبیب و اَعِزّه و اَعِزّاء جمع عزیز و اَخِلّه و اَخِلّاء جمع خلیل.

فعیل بمعنی مفعول اگر معنی آن مشتمل بر نوعی از آفت و درد باشد

بر فَعْلَى جمع بسته میشود مانند: قَتْلَى جمع قتیل و مَرَضَى جمع مریض
و جَرَحَى جمع جریح .

مؤنث فعیل غالباً بر فِعَال یا فَعَائِل جمع بسته میشود مانند: صِبَاح
جمع صَبِيحَه و صَبِيح و كِرَام و كِرَامِمْ جمع کریمه .

اگر صفت بر وزن فاعِل باشد غالباً بر فُعَلَاء یا فُعَال یا فَعَلَه یا أَفْعَال
یا فُعُول یا فُعَل یا فِعَال جمع بسته میشود مانند: فُضَلَاء و كُتَّاب و طَلَبَه
و أَصْحَاب و رُكُوع و رُكُوع و تِجَار جمع: فاضل و كاتب و طالب و صاحب
و راکع و تاجر .

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

اگر فاعل ناقص باشد بر وزن فَعَلَه جمع بسته میشود و لام الفعل
آن قلب بالف میگردد مانند: قُضَاة و هُدَاة و دُعَاة جمع قاضی و داعی
و هادی که اصل آنها قُضِيَّه و هُدِيَّه و دُعُوَه بوده است .

مؤنث فاعل بر فَوَاعِل جمع بسته میشود مانند: ضَابِطَه بر ضوابط
و قائمه بر قوائم و رابطه بر روابط .

۳- جمع فَعْلَى و فَعْلَان، فِعَال و فَعَالَى و جمع فَعْلَى، فُعَل میشود مانند:

عِطَاش جمع عطشی و عَطْشَان و سَكَارَى جمع سَكَرَان و صُغْر جمع صُغْرَى .
در جمع سَكَرَان سَكَارَى بضم سین نیز آمده است .

۴- أَفْعَلٌ وَصَفِيٌّ غَالِبًا بِرُفْعِ لَانٍ وَفُعْلٌ جَمْعٌ بَسْتَةٌ مِثْلُ مَا يَكُونُ :
 حُمْرَانٌ وَحُمْرٌ جَمْعٌ أَحْمَرٌ وَسُودَانٌ وَسُودٌ جَمْعٌ أَسْوَدٌ . هَمْ جَنْبِيْنٌ فَعْلَاءُ
 مَوْثِقٌ أَفْعَلٌ بِرُفْعِ لَانٍ جَمْعٌ بَسْتَةٌ مِثْلُ مَا يَكُونُ : حُورٌ جَمْعٌ حَوْرَاءُ وَعَيْنٌ
 جَمْعٌ عَيْنَاءُ كَمَا فِي أَصْلِ عَيْنٍ بُوْدَةٌ وَبِئْسَ مِنْ كَسْرِهِ دَادَنٌ عٍ بِمَنْاسِبَتِ بِيَاءِ
 عَيْنٍ شَدِيدَةٍ .

۵- أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ بِرُفْعِ لَانٍ جَمْعٌ بَسْتَةٌ مِثْلُ مَا يَكُونُ : أَفَاضِلٌ وَ
 أَكْبَرٌ جَمْعٌ أَفْضَلٌ وَأكْبَرٌ . وَمَوْثِقٌ بِرُفْعِ لَانٍ جَمْعٌ بَسْتَةٌ مِثْلُ مَا يَكُونُ :
 تَذَكَّرْ - أَفْعَلٌ وَصَفِيٌّ جَمْعٌ سَالِمٌ بَسْتَةٌ نَمِيضَةٌ وَلِيٌّ أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ جَمْعٌ
 سَالِمٌ نِيْزٌ بَسْتَةٌ مِثْلُ مَا يَكُونُ : أَفْضَلُونَ وَأكْبَرُونَ جَمْعٌ أَفْضَلٌ وَأكْبَرٌ .

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

جمع بر جمع

برخی از جُموع ، جمع مکسّر یا جمع سالم بسته شده است مانند :
أقوال که بر أقاویل و اکُلب که بر اکالِب و کلاب که بر کلابات جمع
بسته شده است .

جمع بستن جمع قاعده‌بی ندارد بلکه سماعی است و هر چه را اهل
زبان استعمال کرده‌اند میتوانم استعمال کنیم .

جمع منتهی الجموع - وزن مفاعل و مفاعیل و آنچه از جهت وزن شبیه
بآن دوست جمع منتهی الجموع نامیده میشود مانند : شاهد - موازین -
اکابر - شواهد - خلایق - اقالیم و غیرها .

جموع بی قاعده - پاره‌بی از جموع یافت میشود که برخلاف قاعده ،
جمع بسته شده‌اند برخی از آنها از لفظ خود مفردی ندارند مانند : نساء
و نسوة جمع امرأة و برخی از آنها از لفظ خود مفرد دارند مانند : اراضی
و أرضون جمع ارض و محاسن و مساوی جمع حُسن و سُوء .

اسم جمع و اسم جنس - اسم جمع از نظر معنی با خود جمع فرقی ندارد
ولی از نظر لفظ مفرد است مانند : رُکب (سواران) و صُحُوب (یاران)

و جامل (گروهی از شتران با ساربان و صاحبان آنها).

اسم جنس - کلمه‌ی است که بر مفرد و مُثنی و جمع اطلاق میشود
مانند: تَمْر و بَطِيخ. هرگاه از اسم جنس يك فرد اراده شود اگر از اشیاء
و اجناس باشد تاء وحدت بآخر آن اضافه میشود مانند: بَطِيخ و بَطِيخَة
و تَمْر و تَمْرَة و اگر از مردمان باشد یاء وحدت و نسبت بآخر آن اضافه میشود
مانند: اِنْس و اِنْسِي - اَدَم و اَدَمِي - روم و رومي - اَعْرَاب و اَعْرَابِي .



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۲۰ = تصغیر

هرگاه ارادهٔ تقلیل یا تحقیر داشته باشیم اسم را مُصغَّر می‌کنیم^۱ بدین طریق که در اسمهای ثلاثی حرف اول را مضموم و حرف ثانی را مفتوح و یاء ساکنی بعد از حرف دوم اضافه می‌کنیم چنانکه رَجُل را رُجُل و عَبْد را عُبَيْد می‌گوئیم و اگر کلمات چهار حرفی باشند حرف بعد از یاء را نیز کسره می‌دهیم مانند جَعْفَر که تصغیرش جُعْفِر میشود.

قواعد
مرکز تحقیقات کلامی و صرفی

۱- هر اسم ثلاثی مؤنثی که علامت تانیث در آن ظاهر نباشد هنگامی که مُصغَّر شود تاء تانیث در آن ظاهر میشود مانند: شمس که تصغیرش شُمَيْسَه و اَرْض که تصغیرش اَرِيضَه میشود.

۲- الف یا واوی که در مرتبهٔ چهارم است در تصغیر قلب بیاء میشوند مانند: عَصِيْفِرٌ مُصغَّرٌ عَضْفُورٌ و مُفَيْتِيحٌ مُصغَّرٌ مُفْتَاِحٌ.

حرف عِلْتی که قبل از یاء تصغیر و منقلب از «واو» یا «باء» باشد

۱- گاهی اسمی را برای تحبیب و شفقت مصغر میکنند مانند حسین تصغیر حسن و بنی

تصغیر ابن.

در تصغیر باصل خود بر میگردد مانند : بُوَيْبُ تصغیر باب و نَيْبُ
مَصغَرُ نَاب و مُوَيِّزِينَ مُصغَرُ مِيزَان و مُيَيْقِظُ مُصغَرُ مَوْقِظ .

۴- الف زائدی که قبل از یاء تصغیر باشد تبدیل بو او میشود
مانند : شُوَيْعِر و مُوَيْلِح مُصغَرُ شَاعِر و مَالِح .

۵- اسمی که حرف آخر آن حذف شده باشد اگر باقیمانده دو حرف
باشد، حرف محذوف در تصغیر بر میگردد مانند کلمات محذوف الآخر:
أَب و دَم و آخ که مصغر آنها : أْبِي و دَمِي و أُخِي میشود زیرا اصل آنها :
أَبُو و أَخُو و دَمُو بوده است .



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



۲۱- اعلال

کلماتی که دارای حروف علت هستند غالباً در آنها تغییراتی پیدا میشود. این تغییرات برای آسان شدن تلفظ است و از آن تعبیر با اعلال میشود.

اعلال از نظر کیفیت بر سه گونه است :

۱- اعلال بقلب کردن حرف علت بحرف دیگری مانند اعلال در قال و رمی که اصل آن دو قول و رمی بوده است .

۲- اعلال بحذف حرف علت مانند: یَعِدُّ وَيُورِثُ که اصل آن دو یُوْعِدُّ وَيُورِثُ بوده است .

۳- اعلال بساکن کردن حرف متحرك مانند: يَدْعُو وَيَقُولُ که اصل آن دو يَدْعُو وَيَقُولُ بوده است .

اعلال از نظر محل حرف علت نیز بر سه قسم است زیرا حرف علت یا فاء الفعل است یا عین الفعل یا لام الفعل .

الف - قواعد اعلال معتل الفاء .

۱- هرگاه واو ساکن و ما قبل آن مکسور باشد قلب بیاء میشود

مانند: میزان و میقات و ایعاد که اصل آنها مؤزان و موقات و اوعاد است.

۲- اگر یاء ساکن و ماقبل آن مضموم باشد قلب بو او میشود مانند:

موسیر و موقین که اصل آنها میسر و میقین است.

۳- «واو» و «یاء» در باب افتعال تبدیل به «تاء» میشوند مانند:

إِتْحَدَ وِإِتْسَرَ اصل آن دو اِوْتَحَدَ وِإِیْتْسَرَ است.

۴- هرگاه واو میان حرف مضارع مفتوح و عین الفعل مکسور قرار

گیرد حذف میشود مانند: یَعِدُ وِیَزِرُ که اصل آنها یُوْعِدُ وِیُوْزِرُ است.

اگر حرف مضارعت مفتوح و یاء عین الفعل مکسور نباشد حرف علت

حذف نمیشود مانند: یُوْعِدُ وِیُوْعِدُ وِیُوْجَلُ. در پاره‌ی از موارد برخلاف

قاعده حرف علت حذف شده است مانند: یَضَعُ وِیَسَعُ.

۵- در مصادری که بر وزن فَعْلَه است غالباً واو حذف میشود مانند:

عِدَه وِثِقَه وِصِلَه که اصل آنها وِعْدَه وِوِثِقَه وِوِصِلَه است.

ب - قواعد اعلال معتل العین

۱- هرگاه واو و یاء متحرك و ماقبل آنها مفتوح و یا در حکم مفتوح^۱

۱- مقصود از حروفی که در حکم مفتوح هستند حروفی است که اکنون ساکن ولی

در اصل متحرکند و اگر حرکت حرف علت بماقبل نقل شود مانعی در میان نیست مانند:

اقام و استقام و ینام بخلاف: قاوم و نقوم و تمایل که نقل حرکت حرف علت بماقبل ممکن نیست

زیرا ماقبل حرف علت در آنها قبول حرکت نمیکند.

باشد قلب بالف میشوند مانند: قال - زاد - اقام - استقام - يخاف -
مقام .

ازین قاعده موارد ذیل استثنا شده است :

الف - باب سَوِدَ وَعَوِرَ وَمَزِيدَ آنها مانند: أَسْوَدَ وَأَعْوَرَ وَاسْتَعْوَرَ .

ب - باب إِزْدَوَجَ وَاجْتَوَرَ .

ج - مصادری که بروزن فَعْلَانِ هستند مانند: جَوْلَانِ - حَيَوَانِ -

نَوَسَانِ - فَيَضَانِ - رَيَعَانِ .

۲- واو و بیاء هرگاه بعد از الف اسم فاعل واقع شوند تبدیل بهمزه

میگردند مانند: فائِزٌ ودَائِرٌ که اصل آنها فاوِزٌ ودایِرٌ بوده است .

۳- واو مکسور ماقبل در سه مورد تبدیل بیاء میشود :

الف - در مصادری ثلاثی مجرد مانند: قیامٌ و عیاذٌ .

ب - در جموعی که مفرد آنها اعلال شده است مانند: دِیَارٌ و رِیَاحٌ

که اصل آنها دِوَارٌ و رِوَاحٌ است و در مفرد آنها که دَارٌ و رِیْحٌ باشد اعلال
واقع شده است

ج - در جموعی که عین الفعل مفرد آنها ساکن باشد مانند: حِیَاضٌ

و رِیَاضٌ و نِیَابٌ جمع: حَوْضٌ و رَوْضَةٌ و ثَوْبٌ .

۴- هرگاه واو و بیاء در يك كلمه واقع شوند اگر اولی ساکن و دومی

متحرك باشد و او تبدیل بیاء و یاء در یاء ادغام میشود مانند: سید و جید و آیام و مریمی و مقضی که اصل آنها: سیود و جیود و آیوام و مرئوی و مقضوی بوده است.

۵- در مضارع و در مفعول و او و یاء ساکن میشوند مانند: یقوم و یبیع که اصل آن دو یقوم و یبیع بوده است و هم چنین مقول و مبیع که اصل آن دو مقول و مبیوع بوده است بعد از نقل حرکت و او و یاء بمقابل، دوساکن پهلوی هم جمع شدند ازین جهت یکی از دو و او در اول و یاء در دوم حذف گردید و ما قبل یاء بمناسبت یاء مکسور شد.

۶- و او و یاء در فعل ماضی در صورتیکه ما بعد آنها ساکن باشد حذف میشوند و ما قبل محذوف اگر و او غیر مکسور باشد مضموم و اگر یاء یا و او مکسور باشد مکسور میشود مانند: قمت و قمن و بعث و بعثم و خفت و نمت که اصل آنها: قومت و قومن و بیعت و بیعتم و خوفت و نومت بوده است.

۷- در جمع افعال و فعلاء هرگاه بر وزن فعل باشد ما قبل یاء مکسور میشود مانند: بیض و عین جمع ابيض و اعین که اصل آن دو بیض و عین بر وزن حمر و صفر بوده است.

ج - قواعد اعلال معتل اللام

۱- واو و یاء متحرك ما قبل مفتوح قلب بالف میشوند هرگاه بعد از آنها النی نباشد مانند کفی و نجا که اصل آنها کفی و نجو بوده ولی در مثل غزوا و رمیا و غلیان و عصوان حرف علت بحالت خود باقی میماند.

۲- واو اگر در مرتبه سوم واقع و ما قبل آن مکسور باشد قلب بیاء میشود مانند: دعی که اصل آن دعو است. هم چنین اگر در مرتبه چهارم واقع و ما قبل آن مفتوح یا مکسور باشد قلب بیاء میشود مانند: الغازی و أغزیّت که اصل آنها: الغازو و أغزوت میباشد.

۳- واو در مصدر باب تفاعل و تفعّل تبدیل بیاء و ما قبل آن مکسور میگردد مانند: تداعی و تریجی که اصل آن دو تداعو و تریجو بوده است بر وزن تفاعل و تفعّل و در ناقص یائی ما قبل یاء نیز مکسور میگردد مانند: تقاضی و تمنی.

۴- واو و یاء هرگاه در آخر کلمه بعد از الف زائده واقع شوند قلب همزه میشوند مانند: قضاء و کساء و إرضاء و اکتفاء.

۵- در مضارع واو و یاء ساکن میشوند مانند: يدعو و یکفی که اصل آن دو یدعو و یکفی بوده است. هم چنین در اسم فاعل در حال رفع و جر مانند: القاضی و الداعی.

۲۲- ابدال

چنانکه بتفصیل بیان شد تغییراتی که در حروف علت حاصل میشود آن را اِغْلَال میگویند ولی قلب و تبدیل حرفی بحرف دیگر را چه در معتل و چه در کلمات صحیح باشد اِبْدَال گویند.

اِبْدَال در غیر موارد اِغْلَال یا سَمَاعی است مانند تبدیل «س» به «ز» در کلمه سَقَر (زَقَر) و «أ» به «ه» در اَرَاق (هَرَاق) یا قیاسی است مانند تبدیل «ت» به «ث» و «ت» به «ز» در اِثَاقِل و اِزْمَل که اصل آنها تِثَاقِل و تَزْمَل بوده است، بعد از تبدیل، علت ادغام پیدا شد و چون برای ادغام باید حرف اول ساکن گردد هرزه وصلی با اول آنها اضافه شد تا تکلم ممکن گردد. در دو مورد از باب افتعال اِبْدَال قیاسی وجود دارد.

۱- هرگاه تاء باب افتعال بعد از «ص» یا «ض» یا «ط» یا «ظ» واقع شود تبدیل به «ط» میشود مانند: اِضْطَرَبُ - اِضْطَرَبَ - اِطَّلَعَ - اِظْطَلَمَ.

در کلماتی که مثل اِظْطَلَمَ باشند، دو وجه دیگر نیز جایز است: قلب طاء به ظاء و ادغام ظاء در ظاء (اِظْلَمَ) و قلب ظاء به طاء و ادغام طاء در طاء (اِطْلَمَ).

- ۲- هرگاه تاء افتعال بعد از «د» یا «ذ» یا «ز» واقع شود تبدیل به «د» میشود مانند: اِدَّعی^۱ - اِذْدَکر - اِزْدَوج. در کلماتی که مثل اِزْدَکر باشند دو وجه دیگر نیز جایز است: اِذْکر و اِذْکر.
- ۳- آنخذ که بیاب افتعال برده شود همزه آن بتاء بدل میشود: اِتَّخذَ ولی در باب امر و آمن تبدیل بیاء میشود.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۲۳- تخفیف همزه

همزه یکی از حروف حلق است که تلفظ آن دشوار است ، ازین جهت غالباً تبدیل بحرف دیگری میشود و گاهی حذف میگردد. تخفیف همزه یا لازم است و قیاسی یا جائز.

۱- موارد لزوم- هرگاه دو همزه در کلمه بی جمع شوند اگر اول متحرك و دوم ساکن باشد همزه دوم تبدیل میشود بحرفی که مناسب حرکت همزه اول است پس اگر حرکت همزه اول کسره باشد همزه دوم تبدیل ساء میشود مانند : اِیْمَان و اِیْتَاء که اصل آنها اِئْمَان و اِئْتَاء بوده است. اگر حرکت همزه اول فتحه باشد همزه دوم تبدیل به الف میشود مانند : آمَن و آتَى و اگر همزه اول مضموم باشد همزه دوم مبدل به واو میشود مانند : اُوْمِن و اُوْتَى .

در چند مورد همزه برای تخفیف حذف شده است :

۱- در افعال امر از أَكَل و أَخَذَ و سَأَلَ که امر آنها کُلْ و خُذْ و سَلْ میشود . در فعل امر از أَمْر دو وجه جایز است : مُرْ و «أُمِرْ» و هرگاه بماقبل متصل شود بهتر آن است که همزه حذف نشود و چنین گفته شود : وَاُمِرْ . در امر سَأَلَ نیز إِسْأَلَ آمده است .

۲- در فعل رأی از مضارع ثلاثی مجرد و از ماضی و مضارع آن در باب افعال همزه را حذف میکنند و میگویند: یری (اصیل یرأی) و آری (اصل آرای) و یرئ (اصل یرئنی).

موارد جواز- اگر همزه ساکن و ماقبل آن حرفی متحرك غیر از همزه باشد جایز است که بالف در صورت مفتوح بودن ماقبل و بیاء در صورت مکسور بودن ماقبل و بواو در صورت مضموم بودن ماقبل تبدیل شود، پس رأس را اس و بشر را بیر و رؤیت را رؤیت هم میتوان گفت.

اگر همزه متحرك و ماقبل آن واو یا یاء ساکن زائدی باشد حرف علت را تبدیل بهمزه و همزه را در همزه ادغام میکنند چنانکه مبدؤ و مبدؤ و برئیه را برئیه میگویند.

۲۴- قاعده کتابت همزه

همزه بر حسب وقوع در اول یا وسط یا آخر کلمه احکام مخصوصی برای نوشتن دارد.

الف - همزه اول کلمه همیشه بصورت الف نوشته میشود چه اصلی باشد چه زائد چه وصل باشد چه قطع مانند: **أَمْرٌ - أَحْمَدٌ - أَكْتُبُ - إِغْلَامٌ**.
همزه وصل هرگاه در تلفظ حذف گردد، در نوشتن ثبت میشود مانند: **وَاعْلَمُ - ثُمَّ أَكْتُبُ - فَاجْتَهِدْ**.

در چند کلمه همزه وصل برای کثرت استعمال در کتابت حذف شده است:

۱- همزه اسم در بسم الله الرحمن الرحيم ولی اگر بنحوی دیگر گفته شود همزه باید نوشته شود مانند: **بِسْمِ رَبِّهِ يَا بِاسْمِهِ تَعَالَى**.

۲- همزه ابن هرگاه میان دو علم باشد مانند حسن بن علی (ع) ولی اگر میان دو علم نباشد حذف نمیشود مانند: **هَذَا الرَّجُلُ ابْنُ سَعِيدٍ وَهَذَا الْعَالَمُ ابْنُ الْعَالَمِ**.

۳- همزه ال تعریف هرگاه بعد از لام جاژه واقع شود مانند: **لِلرَّجُلِ وَاللنَّاسِ**.

ب - همزه وسط - همزه متوسط اگر ساکن باشد بصورت حرف

متجانس با حرکت ماقبلش نوشته میشود مانند: رَأْسٌ - ذَيْبٌ - بُوعَسٌ.
 و اگر متحرك باشد بصورت حرف متجانس با حرکت خودش نوشته
 میشود چه آنکه ماقبلش ساکن باشد مانند: مَسْأَلَةٌ - مَسْئُولٌ - سَائِلٌ.
 و یا آنکه متحرك باشد بشرط آنکه خودش مفتوح و ماقبلش مضموم
 یا مکسور نباشد مانند: سَأَلَ - سُئِلَ - رُوِيَ. در صورتیکه خود همزه
 مفتوح و حرف پیش از آن مضموم یا مکسور باشد بصورت حرف
 متجانس با حرکت ماقبلش نوشته میشود مانند: سُؤَالٌ و رِثَاسَةٌ.

ج- همزه آخر- اگر ماقبل همزه آخر کلمه ساکن باشد، همزه بصورت
 مخصوص خود (ء) نوشته میشود مانند: جزء، بدء، شیء و هرگاه حرف
 پیش از همزه متحرك باشد همزه بصورت حرف متجانس با آن حرکت
 نوشته میشود مانند: بدأ، ملوؤ، قرئ.

اگر بعد از همزه تاء تانیث بکلمه ملحق شود در صورتیکه حرف
 ماقبل آن صحیح و ساکن باشد همزه بصورت الف نوشته میشود مانند:
 نَشَاءٌ - جُرْأَةٌ - مَرَأَةٌ. اگر حرف ماقبل صحیح و متحرك باشد بصورت
 حرف متجانس با حرکت آن نوشته میشود مانند: فِئَةٌ - لُؤءٌ لُؤءَةٌ -
 إِمْرَأَةٌ، و اگر ماقبل آن حرف علت باشد، بعد از یاء بصورت یاء و بعد از
 واو و الف بصورت «ء» نوشته میشود مانند: خَطِيئَةٌ - بَرِيئَةٌ - قَرَاءَةٌ -
 مَرُوءَةٌ.

تصرف برخی از افعال معتل که در آنها اهلال وجود دارد

و تطبیق چهارده عینه هری با شش عینه فارسی

۱- معتل الفاء واوی

ماضی

وَعَدْتُ = وعده دادی (مفرد مذکر)	وَعَدْتُ = وعده داد (مفرد مذکر)
وَعَدْتِ = » » (مؤنث)	وَعَدْتِ = » » (مؤنث)
وَعَدْتُمَا = دادید (تثنیه مشترک)	وَعَدْتُمَا = دادند (تثنیه مذکر)
وَعَدْتُمْ = » » (جمع مذکر)	وَعَدْتُمْ = » » (مؤنث)
وَعَدْتُنَّ = » » (مؤنث)	وَعَدْتُنَّ = » » (جمع مذکر)
وَعَدْتُ = دادم (متکلم مفرد)	وَعَدْتُ = » » (مؤنث)
وَعَدْنَا = دادید (متکلم جمع)	وَعَدْنَا = » » (مؤنث)

مضارع

تَعِدُّ = وعده میدهد (مفرد مذکر)	تَعِدُّ = وعده میدهد (مفرد مذکر)
تَعِدِينَ = » » (مؤنث)	تَعِدُّ = » » (مؤنث)
تَعِدَانِ = میدهد (تثنیه مشترک)	تَعِدَانِ = میدهد (تثنیه مذکر)
تَعِدُونَ = » » (جمع مذکر)	تَعِدَانِ = » » (مؤنث)
تَعِدْنَ = » » (مؤنث)	تَعِدُونَ = » » (جمع مذکر)
أَعِدُّ = میدهم (متکلم مفرد)	تَعِدْنَ = » » (مؤنث)
نَعِدُّ = میدهم (جمع)	تَعِدْنَ = » » (مؤنث)

امر

عِدْ = وعد بده (مفرد مذکر)	لِيَعِدْ = باید و وعده بدهد (مفرد مذکر)
عِدِيْ = « « « (مؤنث)	لِتَعِدْ = « « « (مؤنث)
عِدَا = بدهید (تثنیه مشترک)	لِيَعِدَا = « « « (تثنیه مذکر)
عِدُوْا = « « « (جمع مذکر)	لِتَعِدُوا = « « « (مؤنث)
عِدْنَ = « « « (مؤنث)	لِيَعِدْنَ = « « « (جمع مذکر)
لَاَعِدْ = باید و وعده بدهم (متکلم مفرد)	لِيَعِدْنَ = « « « (مؤنث)
لِنَعِدْ = « « « بدهیم (جمع)	

بادآوری - در مثال یائی اعلالی وجود ندارد، مثلاً یَسِرْ در ماضی و

مضارع مانند افعال سالم صرف میشود.

۲- معتل العین و اوئی

ماضی

ایستادی	قُمْتُ =	ایستاد	قام =
»	قُمْتُ =	»	قامت =
ایستادید	قُمْتُمْ =	ایستادند	قاما =
»	قُمْتُمْ =	»	قامتا =
»	قُمْتُمْ =	»	قاموا =
ایستادم	قُمْتُ =	»	قُمْنِ =
ایستادیم	قُمْنَا =		

مضارع

می ایستی	تَقُومُ	می ایستد	يَقُومُ
»	تقومین	»	تقوم
می ایستید	تقومان	می ایستند	يَقُومَانِ
»	تقومون	»	تقومان
»	تَقُمْنَ	»	يقومون
می ایستم	اقوم	»	يَقُمْنَ
می ایستیم	نقوم		
بایست	قُمُ	باید بایستد	لَيَقُمُ
»	قومی	»	لَتَقُمُ
بایستید	قوما	باید بایستند	لَيَقُومَانِ
»	قوموا	»	لَتَقُومُوا
»	قمن	»	لَيَقُومُوا
باید بایستم	لِاقُمُ	»	لَيَقُمْنَ
باید بایستیم	لِنَقُمُ		

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی

۳- معتل العين يائي

ماضي

زیاد کردی	زِدْتُ	زیاد کرد	زَادَ
»	زِدْتِ	»	زَادَتْ
زیاد کردید	زِدْتُمَا	زیاد کردند	زَادَا
»	زِدْتُمُ	»	زَادَتَا
»	زِدْتُنَّ	»	زَادُوا
»	زِدْتُمْ	»	زِدْنَ
کردم	زِدْنَا		
کردیم			

مضارع

زیاد میکنی	تَزِيدُ	زیاد میکند	يَزِيدُ
»	تَزِيدِينَ	»	تَزِيدُ
زیاد میکنید	تَزِيدَانِ	»	يَزِيدَانِ
»	تَزِيدُونَ	»	تَزِيدَانِ
»	تَزِيدُونَ	»	يَزِيدُونَ
»	تَزِيدُونَ	»	يَزِيدُونَ
»	أَزِيدُ	»	يَزِيدُونَ
»	نَزِيدُ	»	

امر

زیاد کن	زِدْ	باید زیاد کند	لِيَزِدْ
» »	زِيْدِيْ	» » »	لِيَتَزِدْ
» کنید	زِيْدَا	» کنند	لِيَزِيْدَا
» »	زِيْدُوْا	» » »	لِيَتَزِيْدَا
باید زیاد کنم	لَا زِدْ	» » »	لِيَزِيْدُوْا
» » کنیم	لِيَنْزِدْ		



۴ - ناقص و آوی

ماضی بزرگ و کوچک

جنگ کردی	غَزَوْتُ	جنگ کرد	غَزَا
» »	غَزَوْتِ	» »	غَزَتُ
» کردید	غَزَوْتُمْ	» کردند	غَزَوْا
» »	غَزَوْتُمْ	» »	غَزَتَا
» »	غَزَوْتُمْ	» »	غَزَوْا
» کردم	غَزَوْتُ	» »	غَزَوْنُ
» کردیم	غَزَوْنَا		

مضارع

می‌جنگد	تَغْرُوْ	می‌جنگد	یَغْرُوْ
»	تَغْرِیْنَ	»	تَغْرُوْ
می‌جنگید	تَغْرُوْا	می‌جنگند	یَغْرُوْا
»	تَغْرُوْنَ	»	تَغْرُوْا
»	تَغْرُوْنَ	»	یَغْرُوْنَ
می‌جنگم	أَغْرُوْ	»	یَغْرُوْنَ
می‌جنگیم	نَغْرُوْ		
			
مرکز تحقیقات گرامر و دستور زبان فارسی			
جنگ کن	أَغْرُ	باید بجنگد	لِیَغْرُ
»	أَغْرِیْ	»	لِیَغْرُ
»	أَغْرُوا	بجنگند	لِیَغْرُوا
»	أَغْرُوا	»	لِیَغْرُوا
»	أَغْرُوْنَ	»	لِیَغْرُوا
باید بجنگم	لِأَغْرُ	»	لِیَغْرُوْنَ
»	لِنَغْرُ		

۵- ناقص یالی

ماضی

ساختی	بَنَيْتَ	ساخت	بَنَى
»	بَنَيْتَ	»	بَنَتْ
ساختید	بَنَيْتُمْ	ساختند	بَنَوْا
»	بَنَيْتُمْ	»	بَنَتْنَا
»	بَنَيْتُمْ	»	بَنَوْا
ساختیم	بَنَيْتُمْ	»	بَنَيْنَا
ساختیم	بَنَيْنَا		
میسازی	تَبَيْتَ	میسازد	يَبِي
»	تَبَيْتَ	»	تَبَيْتَ
میسازید	تَبَيْتُمْ	میسازند	يَبْنِيَان
»	تَبْنُون	»	تَبْنِيَان
»	تَبْنِينَا	»	يَبْنُون
میسازم	أَبْنِي	»	يَبْنِينَا
میسازیم	تَبَيْتَ		

امر

بَسَّاز	بَايِدْ بَسَّازِدْ	لِيَبْنِ
»	»	لِيَتَبْنِ
بَسَّازِيْدْ	بَايِدْ بَسَّازِنْدْ	لِيَبْنِيَا
»	»	لِيَتَبْنِيَا
»	»	لِيَبْنُوْا
بَايِدْ بَسَّازِمْ	»	لِيَبْنُوْا
» بَسَّازِمِ	»	لِيَبْنُوْا
پايان	»	لِيَبْنُوْا



فهرست بخش فارسی

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>							
۲-۶	مقدمه							
۶	<table style="border: none; margin-left: auto; margin-right: 0;"> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">تعریف</td> <td rowspan="4" style="border: none; padding-left: 10px;">علم صرف</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">موضوع</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">فائده</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">کلمه</td> </tr> <tr> <td></td> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">کلام</td> </tr> </table>	تعریف	علم صرف	موضوع	فائده	کلمه		کلام
تعریف	علم صرف							
موضوع								
فائده								
کلمه								
	کلام							
۸ و ۷	<table style="border: none; margin-left: auto; margin-right: 0;"> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">اسم</td> <td rowspan="3" style="border: none; padding-left: 10px;">اقسام کلمه</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">فعل</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">حرف</td> </tr> </table>	اسم	اقسام کلمه	فعل	حرف			
اسم	اقسام کلمه							
فعل								
حرف								
۹	<table style="border: none; margin-left: auto; margin-right: 0;"> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">مجرد</td> <td rowspan="2" style="border: none; padding-left: 10px;">ریشه و ساختمان اسم و فعل</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">مزید</td> </tr> </table>	مجرد	ریشه و ساختمان اسم و فعل	مزید				
مجرد	ریشه و ساختمان اسم و فعل							
مزید								
۱۰	قاعده جدا کردن حروف اصلی از حروف زاید							
۱۱	<table style="border: none; margin-left: auto; margin-right: 0;"> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">معتل الفاء</td> <td rowspan="3" style="border: none; padding-left: 10px;">صحیح و معتل</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">معتل العین</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">معتل اللام</td> </tr> </table>	معتل الفاء	صحیح و معتل	معتل العین	معتل اللام			
معتل الفاء	صحیح و معتل							
معتل العین								
معتل اللام								
۱۲	صحیح و سالم							
۱۲	مضاعف							
۱۲	<table style="border: none; margin-left: auto; margin-right: 0;"> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">مهموز الفاء</td> <td rowspan="3" style="border: none; padding-left: 10px;">مهموز</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">مهموز العین</td> </tr> <tr> <td style="border-left: 1px solid black; padding-left: 5px;">مهموز اللام</td> </tr> </table>	مهموز الفاء	مهموز	مهموز العین	مهموز اللام			
مهموز الفاء	مهموز							
مهموز العین								
مهموز اللام								



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

صفحه	عنوان
۱۳	الف وهمزه
۱۴	همزه وصل و همزه قطع
۱۴	در افعال
۱۶ و ۱۵	همزه وصل } در اسماء
۱۶	در حروف
۱۶	حرکت همزه وصل
۱۷	همزه قطع } موارد قیاسی
	موارد اسماعی
	حرکت همزه قطع
۱۸	همزه قطع مفتوح
۱۸	همزه قطع مضموم
۱۸	همزه قطع مکسور
۱۹	ساختن فعلها } مجرد
	مزید
۲۰	شش باب ثلاثی مجرد
۲۲ و ۲۱	قواعدی برای شناختن اوزان شش باب
۲۴ و ۲۳	اوزان فعل ثلاثی مزید
۲۵	اوزان فعل رباعی مجرد و رباعی مزید
۲۷	کیفیت ساختن فعل مجهول
۲۸-۳۱	معانی ابواب مزید
۳۲	وجوه اصلی افعال } ماضی
	مضارع
	امر



صفحه	عنوان
۳۴ و ۳۳	نقی - نهی - جحد - استفهام - امر غایب
۳۵	چگونگی صرف کردن افعال
۳۶-۳۹	جدولهای ساختمان صیغه های چهارده گانه ماضی و مضارع و امر
۳۹	لازم و متعدی
۴۰	معلوم و مجهول
۴۱	فعل متصرف و جامد
۴۲	مصیدر و اسماء مشتق ازان } مشتق جامد }
۴۳-۴۵	اوزان مصدر ثلاثی محرد
۴۵-۴۷	مصیدر میمی و اسم زمان و مکان
۴۷	اسم آلت
۴۸	اسم فاعل و اسم مفعول
۴۹-۵۱	صفت مشبّهه
۵۱	صیغه مبالغه
۵۲-۵۴	افعل تفضیل
۵۴-۵۷	منسوب
۵۷	مؤنث و مذکر
۵۸	مفرد و تثنیه
۵۹	جمع } سالم مکسر مُدکّر سالم
۶۰-۶۲	جمع مؤنث سالم



صفحة	عنوان
۶۲	جمع مکسر } قلت کثرت
۶۳ و ۶۴	اوزان جمع کثرت
۶۵-۶۸	جمع مکسر در صفات
۶۸ و ۶۹	جمع بر جمع - جمع منتهی الجموع - جموع بی قاعده
۶۸ و ۶۹	اسم جمع و اسم بجنس
۷۰ و ۷۱	تصغیر
۷۲-۷۷	اعلال } معتل الفاء معتل العين معتل اللام
۷۷ و ۷۸	ابدال
۷۹ و ۸۰	تخفیف همزة



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی